

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



فارسی

پایه اول (هفتم)

دوره اول متوسطه

محتوای تکمیلی ویژه استعداد های درخشان

۱۳۹۲



فارسی

پایه اول (هفتم)
دوره اول متوسطه

محتوای تکمیلی ویژه استعداد های درخشان

نویسندگان:

بهر روز ثروتی

علی شیوا

امیرپویان شیوا

طراح گرافیک و صفحه آرا:

مرضیه سادات شجاعی

فهرست

۷.....	پیشگفتار.....
۱۳.....	ستایش.....
۱۷.....	درس اول.....
۲۶.....	درس دوم.....
۳۸.....	درس سوم.....
۳۹.....	درس چهارم.....
۶۶.....	درس پنجم.....
۷۶.....	درس ششم.....
۸۶.....	درس هفتم.....
۱۰۰.....	درس هشتم.....
۱۰۵.....	درس نهم.....
۱۱۶.....	درس دهم.....
۱۳۰.....	درس یازدهم.....
۱۳۸.....	درس دوازدهم.....
۱۵۵.....	درس سیزدهم.....
۱۶۲.....	درس چهاردهم.....
۱۷۰.....	درس پانزدهم.....
۱۸۲.....	درس شانزدهم.....
۱۹۵.....	درس هفدهم.....
۱۹۹.....	ستایش.....
۲۰۷.....	فهرست منابع و مآخذ.....

خداوندا، در توفیق بگشای...

کتابی که اکنون پیش روی شماست، افزوده‌هایی است بر کتاب فارسی سال هفتم (پایه اول دوره اول متوسطه)، تا با توانایی‌های دانش‌آموزان مدارس استعدادهای درخشان همسویی بیشتری یابد. کتاب، هم دربرگیرنده بخش‌های آموزشی گسترده‌تر یا ژرف‌تر از کتاب درسی است، هم دربردارنده تمرین‌هایی برای ورزیدگی دانش‌آموزان و چیرگی‌شان بر مفاهیم آموزشی. از نگاهی فراگیر می‌توان مباحث کتاب را در چهار بخش بنیادین گنجانند:

- متون فارسی: حاشیه‌هایی بر متن‌های زبانی و ادبی کتاب فارسی است که در آن، به‌ویژه بر واژه‌شناسی تأکید گذاشته‌ایم؛ به‌گونه‌ای که دانش‌آموزان بر معنای واژه‌ها درنگ کنند و در پیوندهای معنایی واژه‌ها بیندیشند و بتوانند معنای واژه‌های ناآشنا را از بافت جمله و متن کمابیش دریابند. بخش «متون فارسی» با درس‌های کتاب فارسی پیوند مستقیم دارد و مطالب مربوط به آن، پیش از دیگر بخش‌ها و در آغاز هر درس، روان‌خوانی، شعرخوانی یا حکایت جای گرفته‌اند و بنابراین نشانواره ویژه‌ای ندارند.



قسمت‌هایی از آن، دنباله یا تکمله‌ای بر مباحث کتاب درسی است و چند قسمت نیز آموزش برخی مفاهیم بنیادین دستوری را پی می‌گیرد و با نمونه‌ها و تمرین‌های گوناگون، می‌کوشد تا شناختی مفهومی‌تر و دقیق‌تر از دستور زبان در ذهن دانش‌آموزان صورت بندد.



دو هدف آموزشی را دنبال کرده است؛ یکی گسترش مفاهیم درسی (که در آن، موضوعات کتاب درسی، زمینه‌ساز طرح نکات بدیع یا فعالیت‌های نگارشی تازه بوده است) و دوم، افزایش گستره خواندنی‌های دانش‌آموز (که کوشش شده است از رهگذر معرفی نام‌ها و آثار برجسته ادبیات ایران و جهان، دانش‌آموزان با نوشتار خلاق آشنا شوند).



در قالب داستان‌واره‌ای هفت قسمتی تدوین شده و قهرمان داستان، دانش‌آموزی دلبسته شعر و ادبیات است که با املا میانه‌ای ندارد و پیچیدگی‌های املا را منطقی نمی‌داند. هدف، آن بوده است که در فراز و فرود ماجراهای داستان، دانش‌آموزان با شخصیت اصلی همذات‌پنداری کنند و همگام با او رفته‌رفته به ضرورت درست‌نویسی خط فارسی پی برند و واقع‌بینانه دشواری‌های املایی را پشت سر گذارند.

بخش‌های بنیادین یادشده، از زیربخش‌های مشترکی برخوردارند و تمرین‌هایی گوناگون را دربرمی‌گیرند تا به جاافتادگی و غنای بخش‌های آموزشی یاری رسانند:



که دانش‌آموز را به جستجو در متن پرسش، متن‌های کتاب درسی و جز آن فرامی‌خواند.



که نیازی به جستجو ندارد و پاسخ‌های نوشتاری دانش‌آموز را می‌طلبد؛ خواه به کوتاهی یک واژه باشد، خواه به قامت یک متن.



که دانش‌آموز را به ژرف‌اندیشی وامی‌دارد و نظر او را جویا می‌شود تا به فراخور فهم و برداشت و شم خود پاسخ بدهد.



که بر دانسته‌های سودمند زبانی- ادبی دانش‌آموز می‌افزاید.

از آنجاکه آموزش علمی و اثربخش زبان و ادبیات فارسی، جز با کاربرد روش‌های «جذاب» و «خلاق» امکان‌پذیر نیست، چند نکته را - که خود در حکم تکمله‌ای است بر محتوای تکمیلی - کوتاه و گذرا خاطرنشان می‌کنیم و تفصیلش را به زمانی دیگر وامی‌گذاریم:

۱- در فرآیند یاددهی می‌باید اغلب حرکت از «نمونه» به «تعریف» را پیش چشم داشت، نه بر عکس. این روش که می‌توان از آن به حرکت از «مصدق» به «مفهوم» نیز تعبیر کرد، اجمالاً بدین معناست که دبیر مفهوم آموزشی را در قالب نمونه‌های سنجیده و ازپیش‌اندیشیده مندرج کند و

دانش‌آموزان را - بی‌اشاره به عنوان و مبحث درس - گام‌به‌گام به بررسی نمونه‌ها وادارد تا خود با راهنمایی دبیر مفهوم را از میان مصداق‌ها استنباط کنند و در آخرین مرحله با اصطلاح تازه آشنا شوند.

۲- سر وکار داشتن با دانش‌آموزان مستعد نباید سبب شود که شتابزده و نسنجیده به «پیش‌آموزی» و «بیش‌آموزی» گرفتار آییم. بی‌گمان ژرفا بخشیدن به مباحث کتاب درسی، بر طرح زودهنگام مباحثی که دانش‌آموزان در سال‌های بعد خواهند آموخت، برتری دارد. بر آموخته‌های دانش‌آموزان هر دم افزودن و ذهن آنان را پیاپی با مفاهیم آموزشی تازه انباشتن نیز، سودی در پی ندارد. این‌که مباحث دستوری دبیرستان را یکسره در جزوهای خلاصه و دسته‌بندی کنیم و در دسترس دانش‌آموز سال هفتم بگذاریم یا همه را در چند جلسه فشرده به او بگوییم و بپنداریم به یاری استعداد ویژه‌اش جملگی را فراگرفته، دچار ساده‌اندیشی و نقض غرض شده‌ایم. همچنان‌که اگر برای مثال چند باب از گلستان یا داستان‌هایی از شاهنامه را به عنوان متن درسی بر کتاب پیوست کنیم و دانش‌آموزان را واداریم تا واژه‌ها و ساختارهای کهن نحوی این متون را اکنون فراگیرند و آزمون دهند، نه تنها آنان را با این نابجایی آموزشی از درک و دریافت درست متن، بلکه از التذاذ ادبی هم محروم داشته‌ایم. اصرار مهارناپذیر برخی دبیران بر آموزش بسیاری از آرایه‌های ادبی ریزودرشت، از همین مقوله است.

۳- یکی از پیامدهای پیش‌آموزی و بیش‌آموزی بی‌حساب، «اصطلاح‌بارگی» است. شتابزدگی در فرآیند آموزش سبب می‌شود که یاددهی مفهوم درسی بی‌آنکه به تدریج و به یاری مثال‌ها صورت پذیرد، تنها با طرح اصطلاح و تعریفی سردستی از آن انجام گیرد و ذهن دانش‌آموز را انبوهی از اصطلاحات بینبارد؛ بی‌آنکه با شناختی درخور همراه شود.

(کم نیستند دانش‌آموزانی که اصطلاحاتی از قبیل صفت مفعولی، ماضی ابعاد، اضافه استعاری، صفت فاعلی مرکب مرخم را می‌دانند، اما با مفهوم این اصطلاحات، پاک بیگانه‌اند.)

۴- تعیین «تحقیق ادبی» برای دانش‌آموزان به عنوان فعالیتی فراتر از کتاب درسی غالباً نتیجه مطلوبی به بار نمی‌آورد. اگر از دانش‌آموز بخواهیم درباره «پروین اعتصامی» یا «نیما یوشیج» یا موضوع‌های کلی مشابه تحقیقی ارائه کند، او را به سوی یک جستجوی چند دقیقه‌ای اینترنتی سوق داده‌ایم که محصول چاپ‌گرفته‌اش در قاب طلق و شیرازه‌ای به ما تحویل می‌شود. بدین ترتیب مفهوم تحقیق یا پژوهش، از بنیاد در ذهن دانش‌آموزان این‌چنین ساده و پیش‌پافتاده صورت‌بندی می‌شود. گمان می‌کنیم تحقیق در معنای راستین، جز با آموزش «روش تحقیق» و راهنمایی و همراهی دبیر در همه مراحل و گزینش موضوعی محدود و نوآیین ناممکن باشد.

۵- بیشتر دانش‌آموزان دبیرستانی از حفظ چهار شعری که در کتاب‌های کنونی ادبیات فارسی با عنوان «حفظ کنیم» مشخص شده است، گلایه دارند. این از آنجاست که در کتاب‌های فارسی پیش از آن، مقوله به یادسپاری شعر نادیده گرفته شده است. برخورداری نام‌آورانی چون استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر محمود حسابی و علامه محمدتقی جعفری از حافظه نیرومند شعری، نشان از پیوند هوش و حافظه دارد و تشویق دانش‌آموزان را به ازبرکردن شعر الزام‌آور می‌کند. (بهره‌گیری از جدایی‌ت شگفت وزن شعر برای دانش‌آموزان - البته با پرهیز از طرح نامهای پیچیده و عجالتاً نالازم افاعیل عروضی - برای مثال، آن‌گونه که در داستان‌واره بخش املاهای فارسی بدان اشارت رفته است، می‌تواند در درست‌خوانی و یادسپاری آسان شعر مؤثر افتد و در فهم معنا نیز یاریگر باشد.)



۶- آموزش خلاق، جز با ارزیابی خلاق به ثمر نمی‌رسد. دانش‌آموزان تیزهوش را نمی‌توان همواره با پرسش‌های قالبی و تکراری و متعارف سنجید. گنجاندن دست‌کم یکی دو پرسش بدیع در آزمون‌ها هم بر جذابیت آن می‌افزاید، هم خلاقیت دانش‌آموز را برمی‌انگیزد. ارج آزمون ادبیات به آن نیست که یکسره جلوه‌گاه پرسش از تعدادی لغت‌معنی و نام اثر و سده زندگی چند شاعر و نویسنده باشد.

ستایش

یکی از سنت‌های پسندیده و ماندگار در میان شاعران و نویسندگان نامدار پهنه ادب فارسی آن بوده است که سرآغاز آثار خود را به ستایش پروردگار یکتا می‌آراستند. اگر به آغاز آثار برتر ادب فارسی مانند بوستان و گلستان سعدی، شاهنامه فردوسی، قابوس‌نامه، کلیله و دمنه و ... بنگرید، این ستایش‌های هنرمندانه و خالصانه را خواهید دید. شعر «یاد تو» از مقدمه منظومه «لیلی و مجنون» نظامی برگزیده شده است.

آنچه در این مجموعه در فرصتی کوتاه گرد آمده است، بخشی از دستاورد سال‌ها تدریس نویسندگان در مدارس راهنمایی سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان است. بی‌گمان نقد و نظر همکاران ارجمند - که برخاسته از تجارب ارزشمندشان در عرصه تعامل با دانش‌آموزان نخبه این سرزمین است - می‌تواند در برطرف‌سازی کاستی‌های این کتاب و غنای محتوای آن کارساز و راهگشا باشد. از این‌رو از یکایک دبیران گرانمایه درخواست داریم دیدگاه‌های نقادانه خود را از نویسندگان دریغ نورزند. سرانجام، یاری‌ها و همراهی‌های مشفقانه اولیای گرانقدر «مرکز ملی پرورش استعدادهای درخشان و دانش‌پژوهان جوان» را پاس می‌داریم؛ از دوست مشترک دیرینمان، رضا گلشن‌مهرجردی، بابت انگیزه‌بخشی‌ها و رهنمودهای ارزنده‌اش سپاس‌ها داریم؛ از مرضیه‌سادات شجاعی که کار زحمت‌افزای طراحی گرافیکی و صفحه‌آرایی کتاب را هنرمندانه به انجام رساند، سپاسگزاریم و همکاری عطیه‌سادات شجاعی، معصومه‌سادات حسینی سیدپوریا طباطبایی و میرسالار رضوی را قدر می‌دانیم.

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
هم مگر پیش نهاد لطف شما گامی چند

بهروز ثروتی
علی شیوا
امیرپویان شیوا
بهمن‌ماه ۱۳۹۲

در صفحه پیشین، برگه نخست از چاپ عکسی یک نسخه خطی لیلی و مجنون را - که در سال ۷۱۸ هجری قمری نگارش یافته است - آورده‌ایم. ادیبان متخصص با بررسی نسخه خطی یا مقایسه نسخه‌های خطی بازمانده از یک اثر ادبی، آن را تصحیح می‌کنند تا به درست‌ترین شکل درآید و پس از حروف‌چینی به چاپ سپرده شود.



- بیت‌های کتاب درسی را در نسخه خطی جستجو کنید و دورشان خط بکشید.



۱- افزون بر بیت‌هایی که دورشان خط کشیده‌اید، پنج بیت دیگر را برگزینید و بنویسید.

۲- یکی از آثار ادبی کهن را از کتابخانه مدرسه یا خانه‌تان برگزینید و چند سطر آغازین آن را که در بردارنده ستایش خداوند باشد، بنویسید.



۳- آیا می‌دانید مقدمه یا پیش‌گفتار کتاب‌های کهن را چه می‌نامیده‌اند؟

۴- این نسخه خطی که تصویر برگه نخستینش را دیدید، متعلق به چه سده‌ای (قرنی) است؟

۵- هنگام نام بردن از آثار نظامی گنجه‌ای و عطار نیشابوری اصطلاح «منظومه» را به کار برده‌ایم؛ با راهنمایی دبیرتان بنویسید به چه آثار ادبی منظومه گفته می‌شود.

واژه‌شناسی

- مترادف «رازونیا»، واژه فارسی «نیایش» و واژه‌های عربی «دعا» و «مناجات» است.
- «افق» معنای «کناره آسمان» دارد، اما از آنجا که هر سرزمین افق جداگانه‌ای دارد، افق معنای «سرزمین» هم می‌دهد. «تا افق‌های دور کوچ کنم»: تا سرزمین‌های دور کوچ کنم.

نمودار قافیه

در دبستان با اصطلاح‌های «بیت»، «مصراع» و «قافیه» در شعر آشنا شده‌اید. اگر به شعر «زنگ آفرینش» دقت کنید، درمی‌یابید که شعر به بندهای دوبیتی تقسیم شده است. دو بیت هر بند، در پایان مصراع دومشان با یکدیگر قافیه دارند. برای نمونه در نخستین بند، واژه‌های «سال» و «خوشحال» و در بند دوم، «غوغا» و «انشا» با هم، قافیه می‌سازند و در بند سوم، «خنده» و «آینده» واژه‌های قافیه‌اند. آرایش قافیه‌ها را در شعر «زنگ آفرینش» این‌گونه نشان می‌دهیم:

سیر یک روز طعنه زد به پیاز
 که تو مسکین، چقدر بدبویی
 گفت از عیب خویش بی خبری
 زان ره از خلق عیب می جویی
 گفتن از زشت رویی دگران
 نشود باعث نکورویی

□ _____

□ _____

○ _____

○ _____

همچنین در کاربردِ امروزی آن، می‌توان «شخصیت‌بخشی» را در پویانمایی‌ها یا فیلم‌های سینمایی جستجو کرد که در آنها حیوانات یا اشیا قهرمان‌های داستان هستند.

چنان‌که می‌بینید، آرایش قافیه‌ها را تنها با بهره‌گیری از نمادهای هندسی نمایش داده‌ایم. با نشان دادن آرایش قافیه‌ها بدین صورت «نمودار قافیه‌های شعر» شکل می‌گیرد.

خط داستانی (پیرنگ)

چارچوب و نظم منطقی حوادث در یک داستان است. ما معمولاً وقتی می‌خواهیم خلاصه فیلم یا داستانی را برای کس دیگری تعریف کنیم، پیرنگ آن را بازگو می‌کنیم. یک پیرنگ خوب هم خلاصه‌ای از حوادث داستان را بازگو می‌کند و هم به این پرسش پاسخ می‌دهد که «چرا» هر یک از این حوادث اتفاق افتاده. بعد از نوشتن هر پیرنگی، بررسی کنید آیا نوشته شما این دو ویژگی را (خلاصه داستان و بیان چرایی حوادث) دارد.



در درس اول خواندیم که یکی از زیبایی‌های ادبی نسبت‌دادن ویژگی‌های انسان به غیر انسان است که به آن «شخصیت‌بخشی» یا «تشخیص» می‌گوییم. در حکایت‌های قدیمی نمونه‌های فراوانی از «شخصیت‌بخشی» می‌توان یافت. از همه مشهورتر شاید حکایت‌های کتاب «کلّیله و دمنه» باشد که بیشتر آنها از زبان حیوانات نقل شده‌اند. در بین شاعران فارسی‌زبان، پروین اعتصامی شعرهای فراوانی سروده‌است که طی آنها اشیا، گیاهان و حیوانات با هم گفتگو می‌کنند (نگاه کنید به درس ششم «علم زندگانی» و همچنین درس نهم «مرواریدی در صدف»). برای نمونه، سه بیت نخست شعر «سیر و پیاز» از پروین اعتصامی را بخوانید:

طنز و ناسازگاری

داستان طنز خواننده را به خنده می‌اندازد. معمولاً دست‌مایه داستان طنز، «ناسازگاری» است. این ناسازگاری می‌تواند نتیجه نامتناسب بودن رفتارهای شخصیت با آنچه از او انتظار داریم باشد. در بین هنرهای تصویری، کاریکاتور این ناسازگاری را از طریق بزرگ‌نمایی یا اغراق پدید



۱- یک هم‌خانواده برای واژه «زائر»:

۲- جایی بالای مناره مسجد که اذان گو بر آن اذان می‌گوید:

۳- «کام» در مصراع «کاش روزی به کام خود برسید» به چه معناست؟ در جمله «شیرین‌کام باشید» چه معنایی دارد؟

۴- بجز حکایت‌های ادبی و پویانمایی‌های تلویزیونی و سینمایی، آیا در زندگی روزمره و در اطراف خود با کاربردهای دیگری از «شخصیت‌بخشی» روبرو شده‌اید؟ آیا می‌توانید یکی دو نمونه از آنها را نام ببرید؟

۵- پویانمایی یا فیلم سینمایی مورد علاقه‌تان که در آن، قهرمان‌های غیر انسان ویژگی‌های انسانی داشته‌اند، کدام است؟ خط داستانی (یا پیرنگ) فیلم محبوبتان را که در آن شگرد «شخصیت‌بخشی» به کار رفته است، در پنج سطر بنویسید.

می‌آورد. برای نمونه، در کاریکاتورهای صورت، هنرمندان معمولاً یکی از اجزای چهره (چشم، بینی، گونه، پیشانی، گوش، ...) را بیش از اندازه بزرگ نقاشی می‌کنند. در سینما، موقعیت‌های طنز بعضی وقتها به دلیل «ناسازگاری» بین شخصیت‌ها پدید می‌آیند؛ مثلاً زوج هنری «لورل و هاردی» یکی چاق و دیگری لاغر است و همین، باعث طنزآمیز بودن شخصیت‌هایشان می‌شود. از این به بعد، هر وقت داستان طنزی خواندید یا فیلم طنزآمیزی دیدید یا به کاریکاتوری نگاه کردید، با دقت بیشتری دنبال ناسازگاریهایی بگردید که موقعیت خنده‌دار داستان، فیلم یا کاریکاتور را پدید می‌آورند.



۱- می‌دانید که گاهی شاعران پس از قافیه، واژه‌هایی یکسان می‌آورند که «ردیف» نام دارد. هرچند آوردن ردیف اختیاری است، اما اگر پس از واژه‌ای ردیف بیاید، باید پس از همه واژه‌های هم‌قافیه با آن، ردیف تکرار شود. اکنون در «زنگ آفرینش» بیت‌هایی را بیابید که ردیف دارند.

۷- یکی از جانوران پرسش پیشین را برگزینید. در یکی دو صفحه داستان طنزآمیز کوتاهی بسازید که در آن، جانور انتخابی‌تان - قهرمان داستان - برعکس شخصیتی که بیشتر مردم در ذهن دارند، رفتار می‌کند. به بیان دیگر، در داستان شما نباید بین رفتار قهرمان داستان و آنچه از او انتظار داریم، «سازگاری» و تناسب وجود داشته باشد. مثلاً اگر شیر را به عنوان قهرمان داستانتان برمی‌گزینید، داستانی بنویسید که در آن، شیر ترسوست و با کوچک‌ترین صدایی چند متر از جایش می‌پرد!

۸- «جوجه گنجشک گفت: می‌خواهم / فارغ از سنگ بچه‌ها باشم - روی هر شاخه جیک‌جیک کنم / در دل آسمان رها باشم» شاعر در این دو بیت صدای گنجشک (جیک‌جیک) را گنجانده است. اکنون شما در نمونه‌های پایین با نشانهٔ پیکان، هر واژه از ستون راست را به عبارتی از ستون چپ پیوند دهید.

صدای تیر انداختن پیاپی با کمان	قُلْ قُلْ
صدای خوردن چیزی	غَزْغَزْ
صدای جوشیدن آب	شَبْ شَبْ
صدای کشیدن چیزی بر زمین	قِرِجِ قِرِجِ
صدای راه رفتن در زمینی که آب کمی دارد	خِرْ و خِرْ
صدای خندهٔ شدید	چَلِپِ چَلِپِ
صدای ساییدن دندان‌ها به هم	مَلِجِ مَلِجِ

۶- در حکایت‌های مردم‌پسند و قدیمی، بعضی حیوان‌ها به خاطر شخصیت ویژه‌شان شناخته می‌شوند؛ مثلاً شیر، در بیشتر حکایت‌ها شخصیتی ترس و شجاع دارد. در چند واژه، شخصیت ویژهٔ هر کدام از جانوران پایین را بنویسید. سپس یادداشت‌هایتان را با یکی از هم‌کلاسی‌هایتان مقایسه کنید. آیا هر دو صفت‌هایی یکسان برای این جانوران یادداشت کرده‌اید؟

طاووس:	گُرگ:
خرگوش:	خر:
روباه:	خروس:
موش:	مورچه:
اسب:	



حکایت

گلستان سعدی

واژه‌شناسی

- همه شب: همه شب، در تمام طول شب
- دوگانه: دو رکعت نماز
- پوستین: جامه‌ای که از پوست جانوران درست شده است؛ به‌ویژه گونه‌ای از آن که گشاد و جلوباز و بلند است. «در پوستین خلق افتادن» کنایه است، به معنای بدگویی کردن از مردم.



۱- مترادف امروزی واژه «شب‌خیز»:

۲- معنای «که» در عبارت «گویی نخفته‌اند که مرده‌اند»:

۹- در ساختمان برخی از واژه‌های فارسی، می‌توان نشانی از آوا (صدا)های طبیعی را جستجو کرد؛ کدام بخش از واژه‌های پایین چنین ویژگی‌ای دارند؟
جیرجیرک - قورباغه - آبشار - چکیدن - ترقه - قهقهه.



- به نظر شما چرا واژه‌های پرسش ۸ که صداهای طبیعی را بازتاب می‌دهند، دارای دو بخش تکراری هستند؟



واژه‌شناسی

- کشته: زمین کاشته شده، زراعت شده
- صحرا: در اینجا به معنای «بیابان» نیست. معنای جایی بیرون از منطقه مسکونی دارد که دارای پوشش گیاهی است.
- معرفت: شناخت. «برگ درختان سبز در نظر هوشیار/ هر ورقش دفتری ست معرفت کردگار»: در نظر انسان خردمند، هریک از برگ‌های سبز درختان، مانند دفتری برای شناخت آفریدگار است. (بیت از سعدی است).



خواندیم که برای زیبایی و تأثیرگذاری سخن می‌توانیم از «تشبیه» استفاده کنیم. دو چیز را که بین آنها شباهت‌هایی وجود دارد، می‌توان به هم تشبیه کرد؛ مثلاً اگر بگوییم «موریاها مثل معمارهای کارآزموده، لانه‌های شگفت‌انگیزی می‌سازند» از تشبیه استفاده کرده‌ایم؛ چراکه در این جمله بر شباهت توانایی موریاها در لانه‌سازی با قدرت محاسبه و مهندسی معمارها تأکید کرده‌ایم.

تشبیه و شخصیت‌پردازی

یکی دیگر از کاربردهای تشبیه در «شخصیت‌پردازی» است. شخصیت‌پردازی یعنی برشمردن یا نشان دادن ویژگی‌های کسی که در

نوشته‌مان او را توصیف می‌کنیم (نگاه کنید به درس دوازدهم و موضوع «توصیف»). برای نمونه، اگر بنویسیم «پوست دست پدربزرگ که از جوانی در مزرعه کار کرده، شیاری عمیق، مانند شیاری سطح کویر دارد» بخشی از شخصیت پدربزرگ را توصیف کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که پدربزرگ، آدمی است که در سراسر زندگی با دست‌هایش کار کرده و به همین دلیل، پوست دستش خشک و شکننده شده است. «تشبیه» بیشتر وقت‌ها در «شخصیت‌پردازی مستقیم» کاربرد دارد؛ یعنی وقتی که نویسنده مستقیماً به خواننده می‌گوید که شخصیتی که توصیف می‌کند چگونه کسی است. مثلاً اگر بنویسیم «سارا مثل شیر قوی و شجاع است»، شخصیت سارا را برای خواننده توصیف کرده‌ایم. می‌توانیم همین کار را بدون اشاره به آنچه بین شیر و سارا مشترک است (یعنی شجاعت و قدرت) هم انجام دهیم و کشف شباهت بین این دو را به عهده خواننده بگذاریم. به بیان دیگر اگر تنها بگوییم «سارا مثل شیر است»، پاسخ این پرسش را که چه چیزی بین سارا و شیر شبیه است به عهده ذهن خواننده گذاشته‌ایم.



جمله‌ها از نظر محتوا و مفهوم در زبان فارسی به چهار دسته تقسیم می‌شوند: خبری، پرسشی، امری، عاطفی. در پایان جمله خبری و جمله امری نشانه نقطه (.) می‌گذاریم، در پایان جمله پرسشی از نشانه پرسش یا علامت سؤال (?) بهره می‌گیریم و در پایان جمله عاطفی،

نشانه شگفتی یا علامت تعجب (!) می‌نشانیم. مجموعه نشانه‌هایی که در خط فارسی به کار می‌روند، «نشانه‌های نگارشی» یا «نشانه‌های سجاوندی»^۱ نام دارند.

در برخی جمله‌ها، واژه‌هایی هست که می‌توان به یاری آنها گونه جمله را شناسایی کرد. برای نمونه معمولاً در جمله پرسشی، واژه‌های پرسشی به کار می‌رود، در جمله امری فعل امر یا نهی به چشم می‌خورد و در جمله‌های عاطفی نیز واژه‌هایی می‌توان یافت که نمایانگر عواطف هستند. اما جمله خبری هیچ‌یک از نشانه‌های سه گونه جمله دیگر را دربر ندارد.

پرسش انکاری

جمله «کجا شاعری همتای فردوسی می‌توان یافت» جمله‌ای پرسشی است؛ اما هدف از کاربرد آن، پرسیدن چیزی نیست. مقصود گوینده از گفتن جمله یادشده این است: هیچ‌جا شاعری همتای فردوسی نمی‌توان یافت. به سخن دیگر، هدف از کاربرد این جمله پرسشی، «انکار» است: کجا می‌توان یافت؟ = هیچ‌جا نمی‌توان یافت.

نمونه دیگر آن است که کسی به دیگری بگوید: من کی چنین حرفی زدم؟ منظور از چنین پرسشی، انکار حرف زدن است: من هرگز چنین حرفین زدم. به این گونه جمله‌های پرسشی که به قصد انکار به کار می‌روند، «پرسش انکاری» می‌گوییم. در «ستایش» آغاز کتاب، این بیت را

۱- سجاوندی، برگرفته از نام «محمد بن طیفور سجاوندی» است که در سده ششم هجری برای رعایت درست وقف در قرآن مجید، جایگاه‌های وقف را با نشانه‌هایی با ابطلا مشخص کرد. ازین رو بعدها همه نشانه‌های نگارشی را به نام او نسبت دادند.

از نظامی خوانده‌اید:

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز؟

نامه در اینجا به معنای کتاب است و منظور از آن، لیلی و مجنون. روی سخن نظامی به خداوند است: ای خدایی که نام تو بهترین سرآغاز است، من بدون نام بردن از تو، کتاب خود را باز نمی‌کنم (اکنون که می‌خواهم بنا کنم به سرودن لیلی و مجنون، در آغازش نام تو را می‌آورم). پس مصراع دوم، پرسشی انکاری است: کی بی نام تو نامه [را] بازکنم = بی نام تو نامه را باز نمی‌کنم.



۱- واژه‌ای که معنایش «صدای آواز خواندن یا حرف زدن آهسته» است:

(شمار حرف‌های واژه‌ای که می‌یابید، با تعداد چهارخانه‌ها برابر باشد.)

۲- واژه‌ای با معنای «درخت یا درختچه نورس که تازه نشانده شده است»:

۳- واژه فارسی هم‌معنای «مزرعه»:

۴- واژه‌ای هم‌خانواده با «مُذاب»:

۵- واژه‌ای هم‌خانواده «اعجاز»:

۶- واژه‌ای که معنای «برآورده ساز؛ مستجاب کن؛ چنین بادا» دارد:

به توصیف روحیه، چهره، رفتار و اخلاق شخصیت برگزیده‌تان پردازید.

۲- چند سطر آغاز شعر «دوستی» نوشته شاعر معاصر، فریدون مشیری، را بخوانید. با همکاری یکی از هم‌کلاسی‌هایتان بنویسید که در این شعر چه تشبیه‌هایی به کار رفته است. به نظر شما «دوستی» را به جز گل به چه چیز دیگری می‌توان تشبیه کرد؟

دل من دیرزمانی ست که می‌پندارد

دوستی نیز گلی است،

مثل نیلوفر و ناز.

ساقه‌تُرد و ظریفی دارد.

بی‌گمان سنگدل است آن‌که روا می‌دارد

جان این ساقه‌نازک را - دانسته - بیازارد.

در زمینی که ضمیر من و توست

از نخستین دیدار

هر سخن هر رفتار

دانه‌هایی ست که می‌افشانیم؛

برگ و باری ست که می‌رویایم.

آب و خورشید و نسیمش، مهر است...

۷- گاهی شاعران و نویسندگان تشبیه را به کوتاه‌ترین حالت و در قالب یک ترکیب به کار می‌برند؛ برای نمونه به جای «دانش مانند دریا است»، ترکیب «دریای دانش» را می‌آورند یا به جای «دین در نشان دادن راه، مانند چراغ است» از ترکیب «چراغ دین» بهره می‌گیرند. نمونه‌ای از این‌گونه تشبیه‌های فشرده بیابید.

۸- در ترکیب «دهان زمین» زمین، انسانی تصوّر شده است که دهان دارد؛ بنابراین در «دهان زمین» گونه‌ای تشخیص به چشم می‌خورد. دو ترکیب مانند آن پیدا کنید.



۱- یک شخصیت واقعی یا داستانی را انتخاب کنید. شخصیتی که برگزیده‌اید می‌تواند یکی از نزدیکان یا دوستان‌تان باشد، یا وجود خارجی نداشته باشد و تنها زائیده خیالتان باشد، یا شخصیتی باشد که در داستانی درباره‌اش خوانده‌اید یا در فیلمی دیده‌اید. در پنج سطر شخصیت انتخابی‌تان را توصیف کنید. برای توصیف شخصیت در این فعالیت، دست کم سه بار از شگرد تشبیه استفاده کنید. در شخصیت‌پردازی می‌توانید

۳- گونه مفهومی و محتوایی هریک از جمله‌های پایین را بنویسید و نشانه سجاوندی آن را بگذارید.

- سعدی در چه سده‌ای زندگی می‌کرد

- این شعر را برای هفته آینده ازبر کنید

- لعنت به مردم آزار

- حیف که دیر رسیدم

- جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵م. به پایان رسید

- چقدر آزمون آسان بود

- آیت‌الله حائری بنیادگذار حوزه علمیه قم بود

- کاش روزی به کام خود برسید

- چرا آریا امروز به مدرسه نیامده است

- بچه‌ها گرم گفت‌وگو بودند

- لطفاً روی پله برقی راه نروید

- خوب جهان را ببین

- نوروژتان فرخنده باد

- چطور چنین چیزی ممکن است

- پدیده وارونگی، آلودگی هوا را افزایش می‌دهد

- تنگه میان خلیج فارس و دریای عمان چه نام دارد

- امروز دو زنگ فارسی داریم

- عجب خط خرچنگ‌قورباغه‌ای داری

- چه کسی می‌تواند نعمت‌های خدا را انکار کند

- آفرین بر تو

۴- در جمله‌های پرسش پیشین، دور واژه‌هایی که نمایانگر گونه جمله‌اند، خط بکشید.

۵- دو واژه «چه» و «چقدر» هم در جمله پرسشی کاربرد دارند، هم در جمله عاطفی. چهار جمله بسازید و این اشتراک را در آنها نشان دهید.

۶- به یاری جمله‌های عاطفی در زبان فارسی، می‌توان عواطف گوناگون (از قبیل تعجب یا شگفتی، نفرین، تحسین، دعا، افسوس) را به مخاطب انتقال داد. بنویسید هریک از جمله‌های عاطفی پرسش ۳ در بردارنده چه نوع عاطفه‌ای است.

۷- دو جمله از جمله‌های پرسشی سؤال ۳ پرسش انکاری هستند؛ آن دو را بنویسید.

۱- نشانه‌ای را که در پایان جمله عاطفی می‌گذاریم، علامت تعجب یا نشان شگفتی می‌نامیم؛ اما تعجب یا شگفتی، تنها یکی از عواطف است و بنابراین وقتی نشانه پایانی جمله «آفرین بر تو!» را - که نمایانگر تحسین است - علامت تعجب می‌گوییم، چندان دقیق نیست؛ چراکه این نشانه در پایان هر نوع جمله عاطفی قرار می‌گیرد و ویژه تعجب نیست. اگر «!» را «نشانه عاطفه» بنامیم درست‌تر است.





- واژه‌های قافیه در مصراع‌های پشت سرهم:

- واژه‌های قافیه در مصراع‌هایی که میانشان فاصله است:

- واژه‌های ردیف:



جلوه روی خدا

واژه‌شناسی

- به شعری که قافیه در آن، جایگاه از پیش تعیین شده‌ای ندارد و مصراع‌هایش هم‌اندازه نیستند، «شعر نو» یا «شعر نیمایی» می‌گویند. شعر نو مانند شعر کهن فارسی دارای وزن و آهنگ است، اما وزن در مصراع‌ها کوتاه و بلند می‌شود.
- می‌دانیم که هرگاه پس از واژه‌ای مانند «خط» حرکت کسره قرار گیرد، نشانه تشدید در آن آشکار می‌شود؛ برای نمونه: خط مستقیم، خط نستعلیق. با وجود این، در مصراع چهارم (با خط رخشان سبز) واژه «خط» را بدون تشدید می‌نویسیم و می‌خوانیم تا وزن و آهنگ شعر بر هم نخورد.

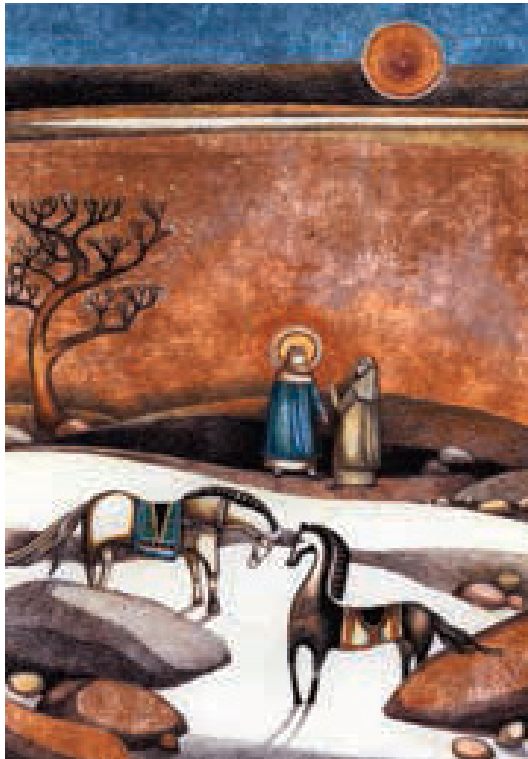
ای کمیل!

واژه‌شناسی

- ای کمیل، دانش به از مال است؛ که دانش تو را پاسبان است و تو مال را نگهبان.
- حرف «که» در این جمله به معنای «زیرا» است و حرف «و» به معنای «اما» به کار رفته است.
- اگر توانگر در بخشش خویش بخل ورزد، درویش آخرتش را به دنیا دربازد.
- «توانگر» و «درویش» با هم متضادند؛ اولی به معنای «ثروتمند» است و دومی به معنای «تهیدست».



- به نظر شما چرا «اگر توانگر در بخشش خویش بخل ورزد، درویش آخرتش را به دنیا دربازد»؟



واژه‌شناسی

- مطبوعات: از ریشه «طبع» به معنای «چاپ» است. (به طبع رسید: چاپ شد) مطبوعات به روزنامه‌ها، مجلات و نشریات گفته می‌شود. کتاب‌ها جزو مطبوعات به شمار نمی‌روند.
- استحکامات: ساختمان‌ها، سنگرها، خاکریزها... که برای هدف‌های دفاعی ساخته می‌شود.
- بالبد: بالیدن در زبان فارسی به دو معناست: رشد کردن، افتخار کردن. در این درس معنای دوم را می‌رساند.



نشانه‌های نگارشی

خواندیم که در هنگام نوشتن باید سعی کنیم از نشانه‌های نگارشی مناسب استفاده کنیم. نشانه‌های نگارشی کمک می‌کنند که خواننده متن را آسان‌تر بخواند؛ مثلاً وقتی در پایان جمله «نقطه» می‌گذاریم، به خواننده می‌گوییم که موقع خواندن باید در پایان جمله مکث کند. به همین ترتیب، «درنگ‌نما» نشانه‌ی درنگ کوتاه است. در شیوه‌ی نشانه‌گذاری تفاوت‌هایی بین نویسنده‌ها وجود دارد و همگی از روش یکسانی برای نشانه‌گذاری پیروی نمی‌کنند. با این حال، بیشتر نویسندگان قوانین پذیرفته‌شده‌ی نشانه‌های پایه (مانند نقطه، درنگ‌نما، نشان پرسش،

نقطه‌درنگ، نشان نقلِ قوگل یا گفتاورد...) را پذیرفته و به کار برده‌اند.

در دنیای حرفه‌ای نویسندگی، ناشرها، مجله‌ها و روزنامه‌ها، «ویراستار»هایی را استخدام می‌کنند که بخشی از وظیفه‌شان یک‌دست کردن نشانه‌های نگارشی و درست کردن آنهاست. ویراستار به طور کلی وظیفه دارد متن نویسنده را بخواند و اصلاح کند تا متن، واضح و بدون نادرستی املائی، دستوری و نگارشی باشد.



۱- هم‌معنای این واژه‌ها در متن درس: کجروی، اقرار، اشتیاق:

۲- هم‌خانواده‌ی واژه‌های «ممتاز» و «مستعد» در متن:

۳- مفهوم مصراع «به عمل کار برآید، به سخن دانی نیست» با کدام جمله درس نزدیک است؟

۴- هر کدام از واژه‌های ردیف نخست هم‌معنایی در ردیف دوم دارد. جفت‌واژه‌های مترادف را بیابید.

آرزو - ثروت‌اندوز - خردسالی - روشنائی - عبادت‌کننده - عنایت - فرمان‌بردار - مونس

طفولیت - مطیع - همدم - لطف - متعبد - گنجور - کام - فروغ



..... :

..... :

..... :

..... :

نگاه می‌کنم خنده‌ام می‌گیرد می‌گویم چندسالته می‌گوید
 سیزده‌سال عضوش می‌کنم و می‌گویم این عکست رو اسکن
 می‌کنم و نگه می‌دارم ولی برای کارتت یک عکس دیگه بیار
 می‌گوید باشه زندگی‌نامه‌ شاعر و دانشمند می‌خواهد قفسه
 زندگی‌نامه‌ بزرگان را نشان می‌دهم که برای نوجوانان با
 برجسب و بارکدهای سبزرنگ مشخص کرده‌ام زندگی‌نامه
 سهراب سپهری و دکتر حسابی را انتخاب می‌کند و می‌رود
 عکسش را دوباره نگاه می‌کنم توی عکس یکسالش است و
 پستانک توی دهانش

۱- تصوّر کنید که ویراستار یک نشریه‌اید و نویسنده‌ای متن پایین را بدون
 هیچ نشانه‌ نگارشی به شما تحویل داده است. حالا این وظیفه‌ شماست که
 نشانه‌های نگارشی مناسب را در جای درستشان بگذارید. یادتان باشد که
 هدف از نشانه‌گذاری این است که متن آسان‌تر خوانده شود. با این حال،
 نباید در نشانه‌گذاری زیاده‌روی کنید.

متن، بخشی از نوشته‌ مریم گریوانی است که در نشریه «همشهری
 داستان» شماره‌ مرداد ۱۳۹۲ چاپ شده است. متنی که می‌خوانید بخشی
 از خاطرات اوست از زمانی که به عنوان کتابدار در کتابخانه‌ای عمومی در
 شهر بجنورد کار می‌کرده.

سرش را از دریچه‌ بین مخزن و راهرو می‌کند تو و می‌گوید
 می‌خواهد عضو شود نمی‌داند که کتابخانه‌ ما به شیوه
 قفسه‌باز است و می‌تواند بیاید تو می‌گویم یک قطعه
 عکس و سه‌هزار تومان بیار می‌گوید اگه عکسم کوچیک
 باشه اشکال نداره؟ می‌گویم نه، چه اشکالی عکسش را از
 داخل کیفش بیرون می‌کشد می‌گوید اینم عکسم عکس را

۲- در درس سوم خواندیم که یکی از جاهایی که می‌توانیم گونه‌ گفتاری
 زبان را به کار ببریم در نقلِ قول‌هاست. متن بالا را یک‌بار دیگر بخوانید
 و ببینید که آیا نویسنده‌ متن از این قانون پیروی کرده است یا نه. سپس
 برای تمرین، همه‌ جمله‌هایی که به گونه‌ گفتاری نوشته شده، به گونه
 نوشتاری بازنویسی کنید.

در یک فضای تیره و تار، یک پنج با دو خط سرخ وحشتناک که دوره‌اش کرده بودند، به چشم می‌خورد. آن پنج با دو خط سرخ وحشتناک، مرتب سرخ و سرختر شدند؛ آن قدر که از آنها خون سرخ قطره‌قطره بنا کرد به چکیدن. این قطره‌های خون با نظم غریبی به هم پیوست و این جمله را پدید آورد: «سیاوش، از تو چنین انتظاری نداشتیم؛ باید بیشتر بکوشی» از این جمله خون‌آلود هم یک‌بند خون چکید و همان جمله عیناً بر صفحه تاریک نقش بست: «سیاوش، از تو...»

سیاوش، خسته و مانده از راه رسید. از روی بی‌حوصلگی سلام نیم‌بندی کرد و یک‌راست رفت به اتاقش؛ کیفش را گوشه‌اتاق انداخت و خودش را ولو کرد روی تخت. از نمره‌املائی که گرفته بود، حسابی پکرا^۱ بود. پلکهایش را محکم روی هم فشار داد. دلش می‌خواست با تمام وجود فریاد بکشد. زیر لب به خودش بدو بیراه می‌گفت. حرف‌های آقای یزدی - دبیر ادبیات - خطاب به مادرش، در کاسه سرش می‌پیچید: «تبریک می‌گم؛ پسر شما واقعاً در ادبیات استعداد چشمگیری داره» و به دنبال آن، نمره پنج نفرت‌آوری که آقای یزدی با روان‌نویس قرمز پای برگه

۱- افسرده، کسل



املایش گذاشته بود و جمله گلایه‌آمیزی که زیر نمره نوشته بود، در یک فضای تیره و تار نقش می‌بست. سیاوش آنقدر به این فضای سیاه و نوشته‌های سرخ خیره شد و آنقدر دندان‌قروچه^۱ کرد که چشم‌هایش سیاهی رفت و سرش تیر کشید... نمی‌دانست چه کار بکند؛ هیچ راه‌حلی به فکرش نمی‌رسید. اما دست آخر تصمیمش را گرفت؛ غلتی زد و به هر زحمتی که بود، از جایش بلند شد و رفت به سراغ مادرش.

مادر در آشپزخانه مشغول پخت‌وپز بود.

وقتی صورت درهم‌کشیده و قیافه‌بُغ‌کرده^۲ سیاوش را دید، با لحنی مهربان گفت: «چی شده عزیز دلم؟ نکنه کشتیات غرق شده!» بعضی که به گلوی سیاوش چنگ انداخته بود، امان حرف زدن نداد؛ چند قطره اشک از گوشه چشمهای نافذش^۳ جدا شد. سیاوش که نمی‌خواست مادر اشکهایش را ببیند، ورقه‌املا را جلوی صورتش گرفت و منتظر واکنش مادر ماند. مادر از دسته‌گلی که سیاوش به آب داده بود، دلخور شد ولی به روی خود نیاورد. برگه را آرام از دست سیاوش جدا کرد، بر موهای سیاوش که عین دم جارو روی پیشانیش ریخته بود، دست‌نوازشی کشید، دانه‌های اشک را با گوشه انگشت سبابه‌اش^۴ پاک کرد و گونه سیاوش را بوسید و

۱- دندان قروچه کردن: دندانهای خود را از روی خشم یا درد بر یکدیگر ساییدن

۲- اخم‌کرده و گرفته

۳- پرنفوذ، تأثیرگذار

۴- انگشت اشاره‌اش

گفت: «پسرِ گُلَم، درسته که نمره‌ت خوب نشده، اما نباید به خاطرِ یه نتیجه بد خودتو بیازی. حالا اخماتو واکن بین مادر چی بهت می‌گه» دلجویی‌های مادر با آن لحنِ ملایم و امیدبخش، آبی بود بر آتشِ بیتابی‌های سیاوش؛ گُل از گُلش شکفت^۱ و با نگاهی کنجکاو منتظر ماند که مادر چه می‌گوید.

- بین پسرَم، اوّل از همه مَثِ روزِ برام روشنه که تو برای همه درسات سنگ تموم می‌ذاری^۲ و هیچ وقت درس نخونده سر جلسه امتحان نمی‌ری.

- آره مادر، خودتون شاهدین که واسه املا همه درسای کتاب فارسی رو خوب خوب خوندم ولی نمی‌دونم چرا افاقه نکرد^۳.

- راس می‌گی پسرَم؛ دیدم که خوندی. ولی از کجا معلوم؟ شاید اونطور که باید و شاید نخونده باشی. از املائی که نوشتی، پیداس که خیلی از واژه‌ها رو همینطور سرسری خوندی و از اونا گذشتی. در صورتی که باید هر واژه تازه رو چندین و چند بار بخونی و بنویسی و به حافظه بسپری تا موقع آزمون املا، شکلِ درستشو بلد باشی... خوب، حالا بگو بینم آزمون املائی بعدیتون کیه؟

- هفته دیگه؛ آخه چون خیلی از بچه‌ها امتحانشونو خراب کرده‌ن، آقای یزدی گفتن هفته بعد دوباره آزمون می‌گیرن.

- چه بهتر! پس، از همین حالا برو لغتای سختِ درسارو در بیار و از امشب مُدام با دقت اونارو بخون تا خوب یادت بمونه. شب امتحانم بیا تا برات املا بگم.

چشم‌های سیاوش از شادی برق زد؛ راه و چاه دستش آمده بود؛ تشکر غرّا^۱ و بلندبالایی کرد و تروفرز رفت به طرفِ اتاقش. کتاب فارسی را باز کرد جلویش و لغت‌های سخت را از گوشه و کنار کتاب بیرون کشید و پشت سرهم قطار کرد. بعد از آن بلند شد و با صدای جیغ جیغی و گوشخراشش بنا کرد به خواندن لغت‌های جورواجور:

تعصّب، عاقلان، اُسوه، سیرت

بعد از مدتی تمرین و تکرار، دید که بعضی لغت‌ها انگار خیلی موزیند^۲ و از هر فرصتی سود می‌جویند تا پا به فرار بگذارند. به فکرش رسید که خوب است لغت‌ها را با حرف‌های سختشان تکرار کند تا قُرص و محکم در ذهن جای بگیرند. برای همین، ادامه داد: تعلیم با عین، تصمیم با صاد، تقویم با قاف با قاف با قاف.

آنقدر گفت و گفت که چند تا از لغت‌ها شکلِ شعر به خود گرفتند. آخر هر چه باشد، سیاوش در ادبیات برای خودش کیاویایی^۳ داشت و از طبع شعر هم کم نمی‌آورد:

تسلیم و سُموم است که با سین بنویسند
تعظیم و علیم است که با عین نگارند
با حاء ترَحّم بُود و قاف، تقلُّب
با ظاء تظلمُ بُود و صاد، تعصّب
با ذال لذیذ است و عزیز است؛ نه‌ای وای!
باید که بُود هوش و حواست به سر جای!

۱- بلند و واضح و رسا

۲- موزی: اذیت‌کننده، آزارسان

۳- کیاویا: شکوه و قدرت و اعتبار

۱- گل از گل کسی شکفتن: غرق شادی و خشنودی شدن

۲- سنگ تمام گذاشتن: همه سعی خود را برای بهتر انجام دادن کاری به کار بردن

۳- افاقه کردن: مؤثر بودن



- به نظر شما روشی که سیاوش به پیشنهاد مادر برای بهبود نمره‌اش به کار بست، چه اندازه در آزمون‌های املا کارآمد است؟



القَصَّة، سیاوش در طی هفته از بس خواند که بسیاری از لغت‌ها ملکهٔ ذهنش شد.^۲ شب آزمون، قِبراق^۳ و سرحال نشست و املائی نوشت که هم خودش کلی حَظ کرد^۴ و هم مادر تعریف و تمجید کرد و آفرین‌ها گفت. سرانجام روز آزمون املا از راه رسید؛ سیاوش با خودباوری بی‌نظیر و با هزاران امید و آرزو رفت سرِ جلسهٔ امتحان و حسابی گوش‌هایش را تیز کرد تا دقیق و درست بنویسد و به همه ثابت کند که سیاوش هم برای خودش کسی است...^۵

۱- خلاصه

۲- ملکهٔ ذهن شدن: ماندگار شدن در ذهن

۳- سرزنده و شاداب

۴- حظ کردن: لذت بردن، کیف کردن

۵- بخشهایی که با عنوان «داستان سیاوش» می‌خوانید، با پاره‌ای تغییرات برگرفته از این کتاب است: ای داد ازین املا!، نویسنده: علی شیوا، تصویرگر: محمد خوشبینی، انتشارات دستان، چاپ اول ۱۳۸۱



۱- مولانا برای اثبات تأثیر رازداری بر زندگی انسان، چه مثالی از طبیعت آورده است؟

۲- در مصراع اول از بیت دوم برای آنکه وزن و آهنگ شعر به هم نچورد، «گورخانه راز» را چگونه باید خواند؟



رازشکوفایی

واژه‌شناسی

- زنهار: هان، آگاه باش
- مراد: خواست، آرزو؛ «زود گردد با مراد خویش جفت»: به زودی به خواسته و آرزوی خود می‌رسد.



۱- یک شبه جمله:

۲- یک واژه مخفف:

بهاری که می‌رسد از راه

اکنون سه بیت از شعر «بهاری که می‌رسد از راه» را ساماندهی می‌کنیم.

روشن و گرم و زندگی پرداز آسمان مثل یک تبسم شد
 آسمان مثل یک تبسم، روشن و گرم و زندگی پرداز شد.
 بر درختی شکوفه‌ای خندید در کتابی بهار معنا شد
 شکوفه‌ای بر درختی خندید؛ بهار در کتابی معنا شد.
 بهتر از هر چه هست در دنیا با خدا راز گفتنت امروز
 امروز با خدا راز گفتنت، از هر چه در دنیا هست، بهتر [است].



شبکه معنایی

خواندیم که استفاده از شبکه معنایی باعث زیبایی سخن می‌شود. علاوه بر این، استفاده از شبکه معنایی می‌تواند دایره فکرمان را هنگام نوشتن گسترش بدهد. آیا تا به حال پیش آمده که بخواهید درباره موضوعی بنویسید، اما ندانید که درباره چه چیزی باید بنویسید؟ این جور موقع‌ها می‌توانید شبکه معنایی موضوع نوشته‌تان را بکشید. این کار کمک می‌کند تا دایره فکرمان گسترش پیدا کند و به موضوع‌هایی فکر کنید که پیش از این به آنها نمی‌اندیشیدید؛ چراکه هر نقطه در شبکه معنایی می‌تواند یادآور موضوعی تازه برای نوشتن و فکر کردن باشد؛ مثلاً اگر قرار است درباره موضوع قدیمی و کهنه پاییز با دیدی نو بنویسید، می‌توانید شبکه معنایی‌ای شبیه به شبکه پایین رسم کنید:

معمولاً شاعران برای حفظ وزن شعر، رعایت قافیه یا برجسته‌سازی برخی واژه‌ها، در ترتیب عادی دستوری اجزای جمله جابجایی پدید می‌آورند. برای نمونه به این بیت از سعدی نگاه کنید:

شنیدم گوسفندی را بزرگی رهانید از دهان و دست گرگی
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵

شاعر می‌خواهد بگوید که «شنیدم بزرگی، گوسفندی را از دهان و دست گرگی رهانید».

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

شماره هر جزء نشان می‌دهد که شاعر چگونه ترتیب و آرایش عادی زبان را تغییر داده و واژه‌ها را جابجا کرده است تا وزن و قافیه شعر حفظ شود. بنابراین برای معنا کردن بیت‌ها نخستین گام آن است که واژه‌های جابجا شده را به جایگاه اصلی خود بازگردانیم. مرتب کردن واژه‌ها و بازگردانی آنها به جایگاه اصلیشان را «ساماندهی بیت» می‌نامیم و با این کار، شعر را به نثر تبدیل می‌کنیم.

پس از ساماندهی بیت، می‌باید واژه‌های کهن و ناآشنا را با واژه‌های ساده امروزی جایگزین کرد تا شعر به نثر روان امروزی تبدیل شود: شنیدم [که] انسان بزرگواری گوسفندی را از دهان و دست گرگی نجات داد. (گاهی می‌توانیم واژه یا واژه‌هایی را هنگام معنا کردن بیفزاییم)



- آغاز سال تحصیلی
- تجدید دوستی و پیدا کردن دوستان جدید
- نظم بیشتر برنامه‌های روزانه
- محدود شدن بازی و تفریح
- ...

- میوه‌های پاییزی
- جمع‌آوری محصولات کشاورزی
- مهاجرت پرنده‌ها
- کوتاه شدن روزها
- سرد شدن هوا
- ...

- پاییز عمر
- ثمربخشی
- استراحت و بازیابی توان برای روزهای سخت آینده
- ...



رخش، در خان یکم شیر را شکست داد.

جمله‌ها را در همهٔ زبان‌های جهان می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: نهاد و گزاره. پیش از تعریف دستوری نهاد و گزاره باید از معنای واژگانی این دو آگاهی داشت. نهاد به معنای بنیاد و اصل و اساس است و از «نهادن» (= گذاشتن) ساخته شده. ازین‌رو نهاد معنای «نهاد» دارد؛ یعنی آنچه به عنوان سنگ‌بنای جمله در پایین قرار می‌گیرد و بقیهٔ ساختمان جمله بر آن سوار می‌شود. نهاد در واقع، «موضوع» جمله است. (واژهٔ موضوع هم از «وضع» [= قرار دادن] گرفته شده است) گزاره در لغت، هم‌معنای گزارش و برابر با «خبر» است.

منطقی و طبیعی است که هر جمله دربرگیرندهٔ دو بخش باشد؛ یعنی «موضوعی» داشته باشد که دربارهٔ آن موضوع «خبری» بدهیم. بدین‌سان نهاد، بخشی از جمله است که درباره‌اش خبر می‌دهیم و گزاره، گزارش یا خبری است که دربارهٔ نهاد می‌دهیم. برای نمونه، «رخش» نهاد جملهٔ بالا و «در خان یکم شیر را شکست داد» گزاره است.

اگرچه در بیشتر جمله‌ها نهاد در آغاز قرار می‌گیرد، اما گاهی برای تأکید بر دیگر بخش‌های جمله، واژه یا واژه‌هایی پیش از نهاد می‌نشینند. برای مثال جملهٔ پیشین را به این شکل درمی‌آوریم:

در خان یکم، رخش شیر را شکست داد.

در این جمله برای تأکید، به جای رخش، «در خان یکم» را در آغاز نشانده‌ایم، اما با وجود این جابجایی، موضوع جمله یا نهاد همچنان رخش است. به سخن دیگر، نباید هرچه را در سرآغاز جمله می‌بینیم، نهاد بگیریم؛ بلکه باید نخست جمله را «سامان دهیم» و سپس نهاد را پیدا کنیم.

از یکسو می‌دانیم که گزاره دربارهٔ نهاد خبر می‌دهد و از سوی دیگر، مهم‌ترین واژهٔ گزاره، فعل است. بنابراین فعل درون گزاره، از نهاد پیروی می‌کند و معمولاً از تغییر نهاد اثر می‌پذیرد. از این‌رو می‌توانیم برای «درستی‌آزمایی» واژه‌ای که در جمله به عنوان نهاد برگزیده‌ایم، آن را تغییر دهیم و اثرپذیری فعل را از آن بررسی کنیم؛ برای نمونه، در جملهٔ پیش گفته (در خان یکم، رخش شیر را شکست داد) رخش را نهاد می‌گیریم و برای درستی‌آزمایی، «اسبها» را جانشین آن می‌کنیم:

درخان یکم، اسبها شیر را شکست دادند.

می‌بینیم که با جمع بستن نهاد، فعل نیز از آن پیروی می‌کند و جمع می‌آید.

اکنون اگر «در خان یکم» را نهاد فرض کنیم، درستی نهاد را باید این‌گونه بیازماییم:

در خان‌های هفتگانه، رخس شیر را شکست داد.

همچنین است اگر «شیر» را نهاد بدانیم:

در خان یکم، رخس شیرها را شکست داد.

پیداست که در دو نمونه پیشین، فعل هیچ تأثیری از نهاد فرضی پذیرفته و با آنکه «خان‌های هفتگانه» و «شیرها» را به صورت جمع آورده‌ایم، فعل جمله همچنان مفرد باقی مانده است و به همین دلیل «خان یکم» و «شیر» هیچ‌یک نهاد نیستند. با این روش می‌توانید درستی یا نادرستی واژه‌ای که آن را نهاد گرفته‌اید، محک بزنید.^۱



در درس «زیبایی شکفتن» بیابید:

۱- واژه‌ای عربی به معنای «دل بستگی‌ها»:

۲- واژه‌ای که در متن معنای «بسیار کمیاب و ارزشمند» دارد:

۱- البته باید دانست که گاهی اگر نهاد بیجان باشد و جمع بسته شود، فعل هم می‌تواند از آن پیروی کند و جمع بیاید، هم می‌تواند مفرد باقی بماند. برای نمونه: یک روز گذشت- / روزها گذشتند / روزها گذشت

۳- واژه‌ای متضاد با «وابستگی»:

۴- سه جفت‌واژه مترادف: (مثال: کار و کردار)



۱- نمودار قافیه شعر «با بهاری که می‌رسد از راه» را بکشید و بنویسید آرایش قافیه‌های آن با کدام‌یک از شعرهای کتاب فارسی در درس‌های پیشین یکسان است.

۲- شکل ساماندهی شده بیت هفتم را بنویسید.

۳- یک شبکه معنایی برای موضوع «فن‌آوری» (تکنولوژی) بکشید. سپس یکی از دو مضمون «خوبی‌ها» یا «بدی‌ها»ی فن‌آوری را انتخاب کنید و درباره یکی از این دو مضمون یکی دو صفحه بنویسید: (۱) فن‌آوری‌های نو در مجموع به نفع بشریت است. (۲) فن‌آوری‌های نو در مجموع به زیان بشریت است. در کلاس با آنهایی که درباره یک مضمون نوشته‌اند (خوبی یا بدی) هم‌گروه شوید. سپس هر گروه، دو نماینده انتخاب کند تا در کلاس با نماینده‌های گروه مقابل مناظره کند. برای این‌که در مناظره موفق باشید باید بتوانید «شبکه معنایی» بهتری ترسیم کنید. به بیان دیگر، اگر مثلاً درباره خوبی‌های فن‌آوری می‌نویسید، علاوه بر اینکه باید شبکه معنایی «خوبی‌ها» را گسترش دهید تا بتوانید از موضعتان دفاع کنید، باید همزمان شبکه‌های معنایی «بدی‌ها»ی فن‌آوری را هم گسترش دهید تا بتوانید بهتر نظر گروه مقابل را پیش‌بینی کنید و در مناظره پاسخ آن‌ها را بدهید.

(مناظره، گفتگویی‌ست بین دو نفر یا دو گروه که درباره موضوع مورد گفتگو اختلاف نظر دارند. برای موفقیت در مناظره، باید خیلی تمرین کنیم تا بیاموزیم که حقیقت را درباره موضعی که از آن دفاع می‌کنیم به شیوه‌ای بیان کنیم که شنونده‌ها بپذیرند موضع ما از موضع طرف مقابل قوی‌تر است. برای موفقیت در مناظره باید مثال‌های زیادی پیدا کنیم تا با آن‌ها از حرفی که می‌زنیم دفاع کنیم. همین‌طور باید پیش از مناظره تا جایی که می‌توانیم بنیادهای فکری و استدلالی طرف مقابل را حدس بزنیم و پاسخ‌های خوبی برای آنچه احتمالاً طرف مقابل طرح می‌کند داشته باشیم).

۴- در جمله‌های پایین، نهاد و گزاره را از هم جدا کنید و سپس درستی نهاد را بیازمایید.

-فریدون ضحاک را دست‌بسته به دماوند برد.

-شاهنامه را حکیم ابوالقاسم فردوسی سروده است.

-از میان اسبها، رستم رخس را برگزید.

-راه پیروزی بر اسفندیار را سیمرغ به رستم نشان داد.

-زال از کودکی مویی سپید داشت.

-رستم را شغاد ناجوانمردانه کشت.

در بخش «نگارش فارسی» درباره فصل پاییز و در بخش «نوشتنی» در مورد فن آوری سخن گفتیم؛ در اینجا داستان کوتاهی از نویسنده مشهور ایتالیایی، ایتالو کالوینو، می خوانیم که این دو مضمون را با هم تلفیق کرده است. داستان از مجموعه‌ی «مارکووالدو یا فصل‌ها در شهر» انتخاب شده. شخصیت اصلی داستان‌های این مجموعه مارکووالدو است. مارکووالدو کارگری است که در شهری صنعتی در شمال ایتالیا زندگی می‌کند. از آنجاکه شهر صنعتی و فن آوری زده به کلی از طبیعت به دور است، مارکووالدو از هر فرصتی استفاده می‌کند تا به هر آنچه از طبیعت در شهر یافت می‌شود، نزدیک‌تر شود. داستان برگزیده پایین را سمانه‌سادات افسری به فارسی برگردانده و کتاب را انتشارات سروش منتشر کرده است. پس از خواندن داستان، در چند سطر بنویسید که به نظر شما مارکووالدو چگونه شخصیتی است.

(برخلاف «شخصیت پردازی مستقیم» که پیشتر درباره‌اش خواندیم، در «شخصیت پردازی غیرمستقیم» خواننده تنها با خواندن درباره طرز فکر، رفتارها، صحبت‌ها (واژه‌هایی که شخصیت داستانی انتخاب می‌کند و شیوه گفتارش) و همین‌طور گفتگوها و تعاملش با دیگر شخصیت‌های داستان پی می‌برد شخصیتی که نویسنده ساخته چه ویژگی‌هایی دارد. به عبارت دیگر، نویسنده مثلاً به طور مستقیم به خواننده نمی‌گوید که شخصیت داستان «شجاع» است؛ بلکه شخصیت را در موقعیتی قرار می‌دهد که کاری شجاعانه از او سر میزند. به این ترتیب با خواندن درباره رفتار شخصیت، خواننده خودش متوجه می‌شود که شخصیت داستان، انسان

کبوتر چاهی

پرنده‌گان در مسیر مهاجرتشان در فصل بهار یا تابستان، به طرف شمال یا جنوب، به ندرت گذرشان از آسمان شهری می‌افتد. دسته‌دسته پرنده، آسمان را بر فراز مزارع شیاری‌بندی شده و طول حاشیه جنگل‌ها می‌شکافند. گاه خط منحنی رودخانه‌ای، فرورفتگی دره‌ای، و گاه مسیر نامرئی



باد را دنبال می‌کنند؛ ولی به محض اینکه از دور، مجموعه بام‌های خانه‌های شهری در برابرشان نمایان می‌شود، خط سیرشان را تغییر می‌دهند.

با این حال، یک دفعه گروهی از ماکیان‌های کوهی^۱ مهاجر، در آسمان خیابان شهری، ظاهر شد. هیچ کس جز مارکووالدو که همیشه سرش بالا بود، متوجه آنها نشد. او که سوار سه‌چرخه موتوریش بود، با دیدن آن پرندگان محکم‌تر پا زد؛ گویی قصد تعقیبشان را داشته باشد. چراکه مانند شکارچی‌ها، هوای شکار به سرش زده بود؛ هرچند که تا آن زمان غیر از اسلحه‌ زمان سربازی، هیچ تفنگ دیگری به دست نگرفته بود.

همین‌طور که چشمش به دنبال پرندگان بود، خودش را میان چهارراهی با چراغ قرمز، محصور بین ماشین‌ها یافت و چیزی نمانده بود که تصادف کند. افسر راهنمایی که صورتش از فرط عصبانیت برافروخته شده بود، اسم و نشانش را یادداشت کرد، ولی مارکووالدو هنوز نگاهش به دنبال پرندگانی بود که دیگر از نظرش محو شده بودند.

در شرکت به خاطر جریمه‌ای که شده بود به شدت مؤاخذه شد. رئیسش آقای ویلیجلمو سرش داد کشید و گفت: «تو دیگر حتی چراغ قرمز را هم نمی‌بینی. آخر کله‌پوک پس کجا را نگاه می‌کردی؟»

مارکووالدو گفت: «ماکیان‌های کوهی را تماشا می‌کردم، قربان...»

آقای ویلیجلمو که شکارچی کارکشته‌ای بود، چشمانش برقی زد و با تعجب پرسید: «چه گفتی؟» و مارکووالدو آنچه را که دیده بود برایش تعریف کرد. رئیسش سراپا خوشحال و درحالی‌که دیگر عصبانیتش را فراموش کرده بود، گفت: «شنبه تفنگم را برمی‌دارم و با سگم به طرف تپه خواهم رفت. از قرار معلوم فصل شکار شروع شده است و آن دسته پرندگان هم حتماً از دست شکارچی‌های آن حوالی ترسیده‌اند و به شهر پناه آورده‌اند.»

۱- پرندگان کوتاه پرواز کوهی

تمام روز، مارکووالدو از فکر آن پرنده‌ها در نمی‌آمد؛ با خود می‌گفت: «اگر شنبه همان‌طور که احتمالش می‌رود تپه پر از شکارچی باشد، خدا عالم است چقدر از آن پرنده‌ها به طرف شهر پرواز می‌کنند، اگر من آدم واردی باشم، می‌توانم یکشنبه ماکیان کوهی بریان نوش جان کنم!» پشت‌بام خانه‌ای که مارکووالدو در آن سکونت داشت، به صورت ایوان (تراس) بود و برای آویزان کردن رخت‌ها، بندهای سیمی کشیده بودند. مارکووالدو با پسرانش، قوطی چسب و قلم‌مو و کیسه گندمی را برداشتند و به پشت‌بام رفتند. درحالی‌که بچه‌ها دانه‌های گندم را می‌پاشیدند، او روی نرده‌ها، بندها و چارچوب دودکش‌ها را با قلم‌مو چسب می‌زد. به قدری چسب زده بود که چیزی نمانده بود فیلیپتو پسر کوچکترش که سرگرم بازی بود، به آنجا بچسبید.

آن شب، مارکووالدو خواب پشت‌بامشان را دید که پر از ماکیان‌های کوهی شده بود که ترسان و لرزان به آنجا چسبیده بودند. همسرش دومیتلا که شکم‌تر و تنبل‌تر بود، خواب اردک‌هایی را دید که بریان، روی دودکش قرار داشتند. دخترش ایزولینا که احساساتی بود خواب مگس‌خواری را دید که به درد تزیین کلاهش می‌خورد و میکلینو خواب لک لکی را.

روز بعد، هر ساعت یک بار، یکی از بچه‌ها به نوبت برای سرکشی بالا می‌رفت: از نورگیر فقط سرکی می‌کشید تا اگر پرنده‌ای درحال نشستن باشد، رم نکنند. تا چند ساعت هیچ‌یک از بچه‌ها خبر خوشی نیاورد. تا بالاخره حدود ظهر، پیتروچو فریادزنان برگشت و گفت: «بابا، بیا بالاخره چسبیدند!» مارکووالدو کیسه‌ای برداشت و به پشت بام رفت. کبوتر

کژال

زبان «کُردی» یکی از زبان‌های ایرانی به شمار می‌آید. کردها که از اقوام دیرینه و نژاده (اصیل) ایرانی هستند، به این زبان سخن می‌گویند. در داستان «کژال» که در دهکده‌ای از مناطق کردنشین کشورمان می‌گذرد، کاربرد برخی از واژه‌های کردی را می‌توان دید؛ از جمله:

- کژال: همان غزال است، که در داستان، نام مادرِ روناک است.
- روناک: (بر وزن «خوبان») روشن؛ در داستان، نام دخترِ کژال است.
- کابوک: عروس؛ در داستان، نام یکی از خویشاوندان کژال است.
- روله: فرزند
- هه‌ژار: (هزار خوانده می‌شود)
- بیچاره؛ در اینجا، نام قهرمان داستان است.
- دایه: مادر



کوچکی به آنجا چسبیده بود؛ یکی از همان کبوتر چاهی‌های معمولی که به ازدحام و شلوغی میدان‌ها عادت دارند. در اطرافش کبوترهای دیگری که با ناراحتی نگاهش می‌کردند، بال‌بال می‌زدند؛ درحالی‌که او سعی می‌کرد بال‌هایش را از آن مادهٔ چسبناکی که غفلتاً به دامش افتاده بود، بیرون بکشد.

افراد خانوادهٔ مارکوکوالدو مشغول پاک کردن استخوان‌های کوچک آن کبوتر بریان لاغر و مردنی بودند که در زدند.

خدمتکار صاحبخانه بود. رو به مارکوکوالدو کرد و گفت: «خانم با شما کار دارند! زودتر بیایید!»

مارکوکوالدو که شش ماه اجاره‌خانه‌اش عقب افتاده بود و می‌ترسید بیرونش کنند، با ترس و لرز به آپارتمان مجلل صاحبخانه‌اش رفت. به محض وارد شدن، در اتاق پذیرایی چشمش به مهمانی افتاد: مأموری با چهره‌ای برافروخته از شدت خشم.

صاحبخانه گفت: «بفرمایید تو مارکوکوالدو. به من خبر رسیده است که در ایوان من‌زلم، به شکار کبوترهای شهری می‌نشیند. شما خبر دارید؟» گویی یکباره کاسهٔ آب یخی روی سر مارکوکوالدو ریختند! در این هنگام صدای داد و هوار زنی از بیرون شنیده شد: رختشو بود که فریاد زنان خانم خانه را صدا می‌زد: «خانم! خانم!»

- چه خبر است، گوئندالینا؟

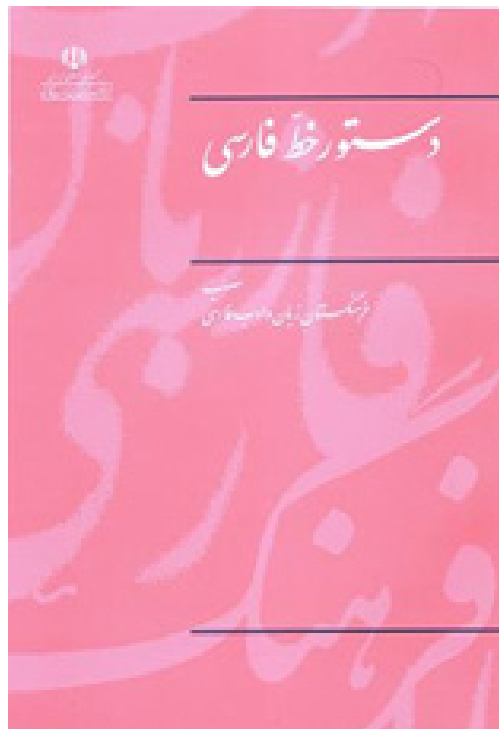
رختشو پس از وارد شدن گفت: «رفته بودم بالا رخت‌ها را پهن کنم ولی دیدم همه به بند چسبیده‌اند تا آمدم جمعشان کنم همه جر خوردند و پاره شدند! حالا چی شده، سردرنمی‌آورم!»

مارکوکوالدو که گویی غذا سردش مانده است، شکمش را مالش می‌داد.

چنان‌که می‌دانیم زبان فارسی، زبان ملی و رسمی ایران و یگانه زبان مشترک میان همه ایرانیان است. «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» نهادی است که با هدف نگهداشت و گسترش زبان فارسی در سال ۱۳۶۸ بنیاد نهاد شده است.

پیش از انقلاب اسلامی در ایران، نخستین بار در دوره حکومت رضا پهلوی «فرهنگستان ایران» - که امروزه با نام «فرهنگستان اول» شناخته می‌شود - پایه‌گذاری شده و از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ هجری خورشیدی برقرار بود. برخی از بزرگان ادب فارسی چون ملک‌الشعرا بهار، علامه دهخدا، بدیع‌الزمان فروزانفر و محمدعلی جمالزاده عضو فرهنگستان اول بودند. در پی وقفه‌ای طولانی، «فرهنگستان زبان ایران» در دوران حکومت پهلوی دوم از سال ۱۳۴۹ آغاز به کار کرد و تا سال ۱۳۵۷ به فعالیت پرداخت. دکتر محمود حسابی - فیزیکدان نام‌آور معاصر - در همین فرهنگستان (= فرهنگستان دوم) عضویت داشته است.

امروزه فرهنگستان زبان و ادب فارسی - که فرهنگستان سوم نامیده می‌شود - از همکاری بسیاری از برجسته‌ترین ادیبان، زبان‌شناسان و مترجمان ایران برخوردار است. (در این میان نام زنده‌یاد قیصر امین‌پور - شاعر سرشناس - و هوشنگ مرادی‌کرمانی - داستان‌نویس چیره‌دست - برایتان آشناست) فرهنگستان دربرگیرنده گروه‌هایی از قبیل دستور زبان فارسی، زبانهای ایرانی، فرهنگ‌نویسی، گویش‌شناسی، ادبیات معاصر، زبان و رایانه، واژه‌گزینی و... است. «گروه واژه‌گزینی» را باید مهم‌ترین و



پرکارترین گروه فرهنگستان قلمداد کرد.

گروه واژه‌گزینی خود از ۳۵ گروه تخصصی شکل گرفته است که در هر یک، متخصصان رشته‌ای ویژه پس از پژوهش‌ها و بررسی‌های پردامنه، برای واژه‌های بیگانه معادل‌یابی می‌کنند. این واژه‌ها پس از تأیید «هیئت فنی» باید به تصویب «شورای فرهنگستان» برسند تا با امضای رئیس جمهور، به قلمرو واژگان زبان فارسی راه یابند. برخی از گروه‌های تخصصی فرهنگستان بدین قرارند: باستان‌شناسی، تغذیه، روان‌شناسی، ریاضی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، شیمی، علوم پایه پزشکی، فیزیک و... تاکنون «فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان» در ده جلد به چاپ رسیده و شمار واژه‌ها از سی و پنج هزار گذشته است.

قلب کو چکم را به چه کسی بدهم؟

زاویه دید

در درس پنجم کتاب فارسی به عنصر «زاویه دید» در داستان اشاره شده است. زاویه دید، در واقع چیزی نیست جز موقعیت راوی داستان نسبت به داستانی که دارد اتفاق می‌افتد. راوی داستان، کسی است که از زبان او حوادث داستان را می‌شنویم. راوی داستان می‌تواند کسی بجز نویسنده باشد؛ مثلاً ممکن است داستان از زبان یکی از شخصیت‌های داستان - و نه خود نویسنده - بیان شود.

انواع زاویه دید

متداول‌ترین زاویه دید، «زاویه دید سوم شخص» است. در داستان‌هایی که با زاویه دید سوم شخص روایت می‌شود، هر وقت راوی درباره شخصیت‌های داستانی صحبت می‌کند از ضمیر «او» یا «آنها» بهره می‌گیرد. راوی در این گونه داستان‌ها کسی است که در حوادث داستان دخیل نیست و تنها آنها را روایت می‌کند. در داستان‌های با زاویه دید سوم شخص، راوی خودش یکی از شخصیت‌های داستان نیست. در «زاویه دید اول شخص»، داستان از زبان راوی‌ای گفته می‌شود که خودش یکی از شخصیت‌های داستان است. نویسنده‌ها معمولاً وقتی از زاویه دید اول شخص استفاده می‌کنند که بخواهند به طور مستقیم افکار و احساسات درونی راوی را برای خواننده برملا کنند. در روایت با زاویه

دید اول شخص، خیلی وقت‌ها راوی، شخصیت اصلی، قهرمان داستان یا شخصیتی بسیار نزدیک به قهرمان داستان است.

کم‌کاربردترین زاویه دید، «زاویه دید دوم شخص» است که طی آن، راوی، خواننده را با ضمیر «تو» خطاب می‌کند. هدف نویسنده از این کار آن است که خواننده حس کند یکی از شخصیت‌های داستان است. زاویه دید دوم شخص، بیشتر از این‌که در داستان‌نویسی رواج داشته باشد، در نامه‌نویسی یا در برنامه‌های تلویزیونی کودکان - که در آنها برای مثال، شخصیت‌ها از بیننده‌ها سؤال می‌کنند - کاربرد دارد. با این حال، نمونه‌های موفقی از داستان با زاویه دید دوم شخص وجود دارد.

تکرار

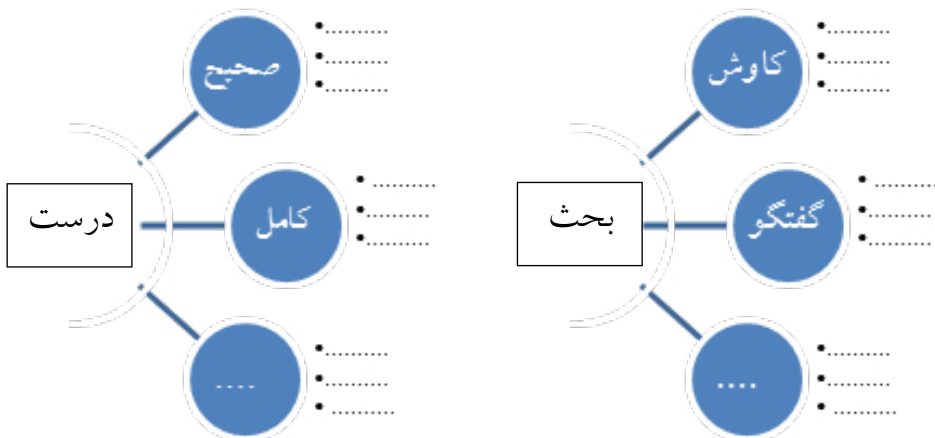
در درس چهارم خواندیم که در نوشتن می‌توان از واژه‌های هم‌معنی بهره برد. یکی از هدف‌های استفاده از واژه‌های هم‌معنی (مترادف) این است که از تکرار یک واژه در موقعیت‌های مختلف پرهیز کنیم و متن زیباتری بنویسیم. برای استفاده از واژه‌های مترادف باید گنجینه بزرگی از واژگان در ذهن داشته باشیم تا هر وقت لازم بود، به سراغ آن برویم و واژه‌ای غیرتکراری برگزینیم که بهتر معنای مورد نظر ما را می‌رساند. استفاده از فرهنگ واژگان، به ما کمک می‌کند تا گنجینه واژه‌های گسترده‌تری داشته باشیم. فرهنگ واژگان - که در آن، واژه‌ها به ترتیب حروف الفبا گردآوری شده - کمک می‌کند که مترادف‌های تازه برای واژه‌ها پیدا کنیم. با اینکه تکرار در بیشتر موارد نشان‌دهنده گنجینه واژگان محدود و ضعف نویسنده است، در درس پنجم خواندیم که گاهی نویسنده‌ها بعضی واژه‌ها را عمداً تکرار می‌کنند تا نوشته‌شان را زیباتر کنند.

کارکردهای تکرار

تکرار واژه گاهی برای تأکید بر پیامی به کار می‌رود که نویسنده می‌خواهد به خواننده منتقل کند. شکسپیئر، نمایشنامه‌نویس و شاعر مشهور انگلیسی، در نمایش «شاه لیر» برای این‌که اوج ناامیدی شاه لیر را بعد از مرگ دخترش نشان بدهد، از زبان شاه لیر خطاب به دخترش می‌نویسد: «تو هرگز بر نخواهی گشت؛ هرگز، هرگز، هرگز، هرگز، هرگز». بعضی وقت‌ها تکرار، در پایان یک جمله و آغاز جمله بعدی متن را زیباتر می‌کند. «این واقعه به او زندگی دوباره هدیه داد؛ زندگی دوباره‌ای که این‌بار قول داد قدرش را بدانند» یک نمونه از این‌دست تکرار است. بعضی وقت‌ها نویسنده‌ها در آغاز چند جمله پیاپی، یک یا چند واژه را تکرار می‌کنند تا تأثیر بیشتری بر خواننده بگذارند. برای نمونه، چارلز دیکنز، نویسنده انگلیسی، در «داستان دو شهر» می‌نویسد: «آن‌زمان بهترین دوران بود. آن‌زمان بدترین دوران بود. آن‌زمان عصر عقلانیت بود. آن‌زمان عصر حماقت بود. آن‌زمان دوره باور بود. آن‌زمان دوره بی‌باوری بود. آن‌زمان فصل روشنگری بود. آن‌زمان فصل جهالت بود. آن‌زمان بهار امید بود. آن‌زمان زمستان ناامیدی بود. ما پیش‌رویمان همه‌چیز داشتیم. ما پیش‌رویمان هیچ نداشتیم.»



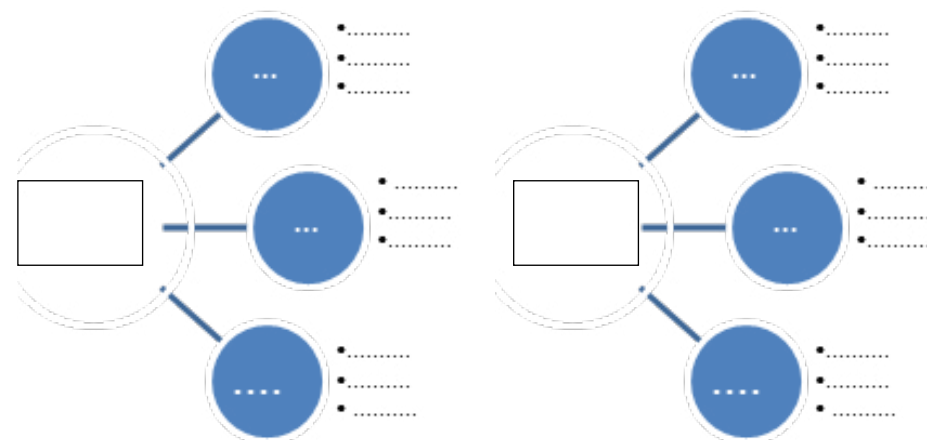
- با کمک فرهنگ واژگان دست‌کم هفت مترادف برای دو واژه پایین پیدا کنید. لازم نیست که همه کلمه‌های هم‌ردیف یک واژه، معنای یکسانی بدهند؛ بلکه کافی است که این واژه‌ها در یک خانواده معنایی باشند. برای همین به سراغ واژه‌نامه بروید و مترادفی برای هر کلمه بیابید. سپس می‌توانید در واژه‌نامه به سراغ کلمه‌ای که در معنای واژه اول پیدا کردید بروید و مترادف‌های آن را هم یادداشت کنید. به این ترتیب، شبکه‌ای شبیه به شبکه معنایی که پیشتر درباره‌اش صحبت کردیم خواهید داشت. این کار را برای دو واژه دیگر که خودتان انتخاب می‌کنید، تکرار کنید. تلاش کنید از این به بعد در نوشته‌هایتان از این واژه‌ها بیشتر بهره بگیرید.



۲- فعل در عبارت «مثل یک گلدان خالی، زشت است و آدم را اذیت می‌کند» دویخشی است. به جای آن، چه فعلِ یک‌بخشی یا ساده می‌توان گذاشت؟

۳- در سخنرانی‌ها و در تبلیغات که هدف تأکید بر پیام است، تکرار بسیار کاربرد دارد. برای نمونه، به بخش پایانی سخنرانی دکتر علی شریعتی با عنوان «فاطمه فاطمه است» نگاه کنید و توضیح دهید که سخنران چگونه از شگرد تکرار بهره برده است

خواستم بگویم فاطمه دختر خدیجه‌ی بزرگ است، دیدم فاطمه نیست. خواستم بگویم که فاطمه دختر محمد است، دیدم که فاطمه نیست. خواستم بگویم که فاطمه همسر علی است، دیدم که فاطمه نیست. خواستم بگویم که فاطمه مادر حسنین است، دیدم که فاطمه نیست. خواستم بگویم که فاطمه مادر زینب است، باز دیدم که فاطمه نیست. نه، این‌ها همه هست و این همه فاطمه نیست. فاطمه، فاطمه است.



۱- واژه «گلدان» از پیوند «گل» + «دان» ساخته شده است و معنای «جای گل» دارد. سه واژه دیگر با همین ساختمان بنویسید که در آنها «دان» معنای مکان داشته باشد. اگر «گلدان» را با «ریاضی‌دان» مقایسه کنیم، چه تفاوتی میان آنها به چشم می‌خورد؟ اکنون اگر «گلدان» را با «گلزار» بسنجیم، به چه تفاوت معنایی میان «دان» و «زار» پی می‌بریم؟



- زاویه دید انتخابی شما در پرسش پیشین چه تغییری در روایت داستان ایجاد می‌کند؟ آیا زاویه دید شما بیشتر از زاویه دید اصلی به روایت داستان کمک می‌کند؟ از چه چیزهایی مجبورید در زاویه دید جدید چشم بپوشید؟

۳- داستان مارکووالدو (کبوتر چاهی) که در درس پیشین خواندید، از چه زاویه دیدی روایت شده است؟ چه نشانه‌هایی از این زاویه دید در داستان آشکار است؟

۴- یکی دو بند از داستان مارکووالدو را انتخاب کنید. سپس آن را با زاویه دید دیگری (غیر از زاویه دید اصلی داستان) روایت کنید.





فرشته مهر

اگر نمودار قافیه‌های شعر را رسم کنیم، درمی‌یابیم که مانند «زنگ آفرینش» و «بهاری که می‌رسد از راه» مصراع‌های دوم و چهارم از هر بند با یکدیگر قافیه دارند. قالب شعری که چنین آرایش قافیه‌ای داشته باشد، «چهارپاره» (زیرا هر بند، دو بیت یا چهار مصراع دارد و چهارپاره است) یا «دوبیتی پیوسته» (چون از بندهای دوبیتی به هم پیوسته ساخته شده است) نامیده می‌شود.



۱- از آنجاکه هر بند از چهارپاره، یک جفت قافیه جداگانه دارد و این قافیه در بند بعدی تغییر می‌کند، شاعر می‌تواند به سادگی شعرهای بلند و داستانی را در این قالب بسراید. کدام قالب شعر فارسی در این ویژگی با چهارپاره مشترک است؟

۲- شکل سامان‌یافته بیت‌های پنجم و نهم:

علم زندگانی

واژه‌شناسی

• برومند: «بر» در اینجا مخفف یا کوتاه‌شده «بار» است و بار معنای «میوه» می‌دهد. «بومند» شکل دیگری از «مند» و معنای «دارنده» به واژه می‌افزاید. پس برومند یعنی «میوه‌دار»؛ «نگردد شاخک بی‌بن برومند»: شاخه کوچک بی‌ریشه، میوه‌دار نمی‌شود.

جابجایی ضمیر

آموختیم که نخستین گام در معنا کردن بیت‌های شعر، سامان‌دهی آن است. گاهی در هنگام سامان‌دهی بیت، ناگزیریم ضمیر پیوسته را نیز جابجا کنیم. (با ضمیر در دبستان آشنا شده‌اید؛ در درس دوازدهم کتاب فارسی دو نوع ضمیر - گسسته یا جدا، و پیوسته - را فراخواهید گرفت) اکنون به بیت پایین و شکل سامان‌یافته‌اش بنگرید:

نمودش بس که دور آن راه نزدیک

شدش گیتی به پیش چشم، تاریک

بس که آن راه نزدیک [برای]ش دور نمود، گیتی به پیش

چشمش تاریک شد.

با دقت در صورت سامان‌یافته بیت درمی‌یابیم که جایگاه اصلی ضمیر «کش» در مصراع دوم، پس از واژه «چشم» بوده است، اما در شعر جابجا شده و به فعل «شد» پیوسته است. (همچنین «کش» در مصراع اول را هنگام سامان‌دهی از فعل جدا کرده‌ایم و پس از «برای» که درون قلاب افزوده‌ایم، جای داده‌ایم)

بیتی دیگر از شعر «علم زندگانی» را نیز سامان می‌دهیم:

نگشت آسایشم یک لحظه دمساز گهی از گربه ترسیدم، گه از باز

آسایش یک لحظه دمسازم نگشت؛ گهی از گربه، گه از باز ترسیدم.

اینجا هم آشکار است که ضمیر «م» در اصل متعلق به واژه «دمساز» بوده، اما در شعر جابجا شده و به واژه «آسایش» پیوسته است. این جابجایی را در شعر «جابجایی ضمیر» می‌نامیم.



۱- بیتی از شعر که در بردارنده پرسش انکاری باشد:

۲- دو واژه که در آنها جزء «ک» معنای «کوچکی و خردی» را برساند:

۳- بیتی که در آن، «تشبیه» به کار رفته باشد:

۴- بیتی که در آن، «تضاد» به کار رفته باشد:

۵- از میان واژه‌های زیر جفت‌واژه‌های هم‌معنا را بیابید و روبروی هم بنشانید. (یک جفت واژه متضاد نیز در این میان هست.)

آگاهی - استقلال - افسوس - اندیشه - بصیرت - بُن - پذیرفته - تأمل - تقلا
 حسرت - دمساز - راز - ریشه - سازگار - سر - شکوه - شیون - عجز -
 عظمت - قدرت - کوشش - مستجاب - مویه - مهربانی - وابستگی.

..... :
 :
 :
 #



۱- صورت سامان‌یافته مصراع دوم از بیت هفتم، و هر دو مصراع بیت دوازدهم را بنویسید و «جابجایی ضمیر» را نشان دهید.

۲- نمودار قافیه شعر را بکشید و قالب آن را بنویسید.





داستان سیاوش (۲)

آقای یزدی با صدای رسا بنا کرد به املا گفتن. سیاوش جمله‌ها را یک‌به‌یک راحت و روان می‌نوشت. هر چه می‌شنید، برایش آشنا بود؛ حتی بعضی جمله‌ها را از برداشت و پیش از آن‌که آقای یزدی بگوید، تا آخر می‌نوشت. با دقت و علاقه‌گریبی می‌کوشید تا خوش‌خط و زیبا بنویسد؛ نقطه و درنگ^۱ و نشانه پرسش را با خودکار قرمز می‌گذاشت...
- بچه‌ها، متن تموم شد؛ از حالا لغتا رو بنویسین.

سیاوش قلم را از کاغذ برداشت و سر تا پای ورقه را با نگاه افتخارآمیزی و رانداز کرد؛ همه چیز صحیح و بی‌نقص به نظر می‌رسید و آراسته. یک بیست بلندبالا با یک آفرین خوش ترکیب در نظرش مجسم شد؛ قند توی دلش آب شد و لبخند رضایتی به گوشه لب نشانند.

- زهد و پارسایی، قلّه، فصاحت، طبیعت، حرارت زیاد، تسلط...

- آقا اجازه، ورقه ما داره تموم می‌شه؛ چن تا لغت مونده؟

- بنویس؛ پنج‌شش تا بیشتر نمونده.

«خدایا، فقط پنج تا! جونمی جون!» سیاوش دل تو دلش نبود؛ تا

بیست فقط پنج تا لغت فاصله بود.

- مَرهم^۲.

- چی آقا؟ محرم؟

- نه. مرهم؛ مَر-هم.

۱- کوتاه‌شده درنگ‌نما، ویرگول

۲- هرگونه داروی خمیری‌شکل یا روغنی که بر روی زخم می‌گذارند.

حکایت

دعای مادر



- مترادف واژه‌های ردیف «آ» و متضاد واژه‌های ردیف «ب» در حکایت:

آ. ای، برآورده، به خاطر، مشقت، رتبه، عارفان:

ب. آسان، ناراضی، موافقت، انتها:



امروزه به جای «خون اندر آن خشک شده بود»

چه تعبیری به کار می‌بریم؟

سیاوش «مرهم» را نوشت، اما یک آن شک برش داشت: «وای، نکنه مرهم با هی جیمی باشه!... اما نه؛ دلم گواهی می‌ده که با همون هی دوچشمه. سیاوش، مرد باش؛ نباید بذاری شک بهت غلبه کنه» تصمیمش را گرفت، به شکش محلی نگذاشت و منتظر لغت بعدی ماند.

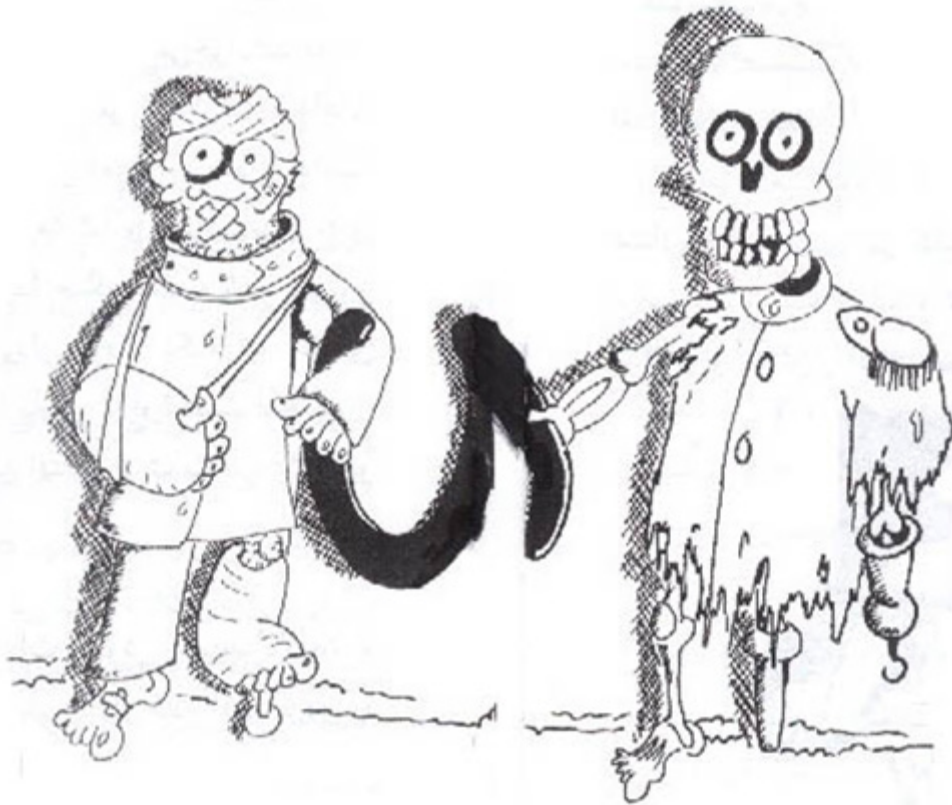
- مرحوم، مَر- حوم.

صدای آقای یزدی در کاسه سرش پیچید: مرحوم، مرحوم، مرحوم... سرش داغ شد و عرق بر پیشانی‌اش نشست؛ قلم را انداخت و سرش را در میان دستها گرفت؛ دهانش خشک خشک بود؛ پاک گیج شده بود. «مرحوم با چی بود خدایا؟ با هی جیمی یا دوچشم؟ شاید با هی دوچشمه! اونوقت نکنه مرهم با هی جیمی باشه؟ شاید هر دو با هی جیمی باشن... وای خدا جون! دیدی چه خاکی به سرم شد؟!»

در همان لحظه، صحنه‌ای عجیب و هولناک پیش چشمانش ظاهر شد: دو موجود بدریخت و بدقواره، سخت با هم گلاویز شده بودند و حالا نزن کی بزن! آقای «مرحوم» به شکل یک اسکلت خشمگین که انگار تازه از گور برخاسته بود و آقای «مرهم» در قیافه یک آدم که از سر تا پا باندپیچی شده بود، با هم سر هی جیمی بگومگو و بزن بزن می‌کردند! هر دو می‌خواستند به هر قیمتی هی جیمی را تصاحب کنند. از هر دو طرف، صداهای غریب و مهیب^۱ به گوش می‌رسید؛ آقای «مرحوم» صدایی داشت عیناً مثل صدای ارواح خبیث^۲؛ زُمخت^۳ و نخراشیده^۴؛ و آقای «مرهم» مدام جیغ بنفش^۵ می‌کشید! جنگ مغلوبه^۶ شده بود و هیچ‌کدام از هی

جیمی دست‌بردار نبود... یک مرتبه صدای گوشخراش و وحشتناکی در فضا پیچید: تاراق! دست اسکلت از جا کنده شد! آقای مرحوم به زمین افتاد و از شدت درد مثل دیو نعره کشید: آآآ آآآاه...
- لغت آخر: ان... -

صدای آقای یزدی رشته تصورات سیاوش را برید؛ ناگهان به خود آمد. سراسیمه و ملتهب^۱ با صدایی لرزان کلام آقای یزدی را قطع کرد:
- آقا، آقا ببخشید ما... ما جا موندیم. بعد از «مرحوم» چی بود؟
- عجب! حواست کجاس پسر؟ نکنه خواب بودی! زود بنویس: بغض



۱- هیجان‌زده، آشفته

۴- ناهنجار، زنده

۵- جیغ بلند

۶- دو طرف حسابی با هم درگیر شده بودند.

۱- ترسناک

۲- بدجنس، بدذات

۳- کلفت، خشن

صدای های های گریه سیاوش که به جیغ جیغ بچه گربه ها شباهت داشت، از پشت درِ اتاق به گوش می رسید؛ مادر برخاست و رفت به طرف اتاق سیاوش...



۱- چرا در کشمکش میان آقای مرحوم و آقای مرهم، سرانجام دست اسکلت شکست؟

دستهایش می لرزید. اصلاً نمی توانست حواسش را جمع کند. یک دفعه همه چیز با هم قاتی شده بود. اصلاً مغزش کار نمی کرد... سرانجام، به هر جان کنندی بود، با ترس و لرز نوشت: مرهم - بغض

- اعتراض، توطئه... و لغت آخر، انضباط

و نوشت: اعتراض - توطئه - انضباط.

- خُب بچه ها، لطفاً برگه ها رو بالا نگه دارین.

سیاوش دیگر هیچ نمی فهمید. مات و مبهوت به ورقه اش نگاه می انداخت. در آخرین لحظه با دستهای لرزان روی «مرهم» خط کشید و بالایش نوشت: «مرحم»!

۲- چرا نمره املای سیاوش دقیقاً ۱۵ شد؟

به سیاوش کارد می زدی، خونش در نمی آمد. حسابی برزخ^۱ بود. نفس نفس می زد. مادر که گونه های برافروخته و چهره درهم و گرفته سیاوش را دید، فهمید که باز فرزند دلبنده دست از پادرازتر به خانه برگشته است. پیش رفت و خواست از او دلجویی کند؛ اما سیاوش با عصبانیت ورقه املا را که میچاله کرده بود، به گوشه ای پرتاب کرد و به حالت قهر رفت به اتاقش و در را محکم به هم زد.

مادر نشست؛ ورقه را از روی زمین برداشت و باز کرد:

۱۵ پانزده تمام - سیاوش، اگرچه نمره ات بهتر شده، ولی این نمره به هیچ وجه در شأن تو نیست.

۱- رنجیده خاطر، بدخلق، دلخور

زندگی همین لحظه‌هاست

واژه‌شناسی

- معنای برخی واژه‌ها در شعر خیام:
دی: روز گذشته، دیروز - هیچ: هرگز، اصلاً - بنیاد: تکیه -
حالی: حالا، اکنون
- «دریابید» در «فرصت‌های خوب و عزیز را دریابید» یعنی «غنیمت
شمردید»، «[از فرصت‌ها] بهره‌برداری کنید»

جمع شکسته یا مُکسّر

می‌دانیم که واژه «قبر» را می‌توان به دو صورت جمع بست: «قبرها» و - آن‌گونه که در درس آمده - «قُبور». در حالت نخست، نشانه جمع به واژه مفرد پیوسته است: قَبْر + ها - قَبْرها؛ بی‌آنکه در واژه مفرد تغییری پدید آید. اما در حالت دوم واژه مفرد از درون دچار دگرگونی شده است: قَبْر (ق - ب ر) به «قُبور» (ق - ب و ر) تغییر یافته است. (یک حرکت و یک حرف در میان واژه تغییر پذیرفته) نمونه دیگر در متن این درس، «وقت» (و - ق ت) است که به شکل «اوقات» (ا و ق ا ت) درآمده؛ یعنی یک حرکت افتاده و دو حرف افزوده شده است. به این نوع از جمع که در آن، واژه مفرد گویی می‌شکند و از درون دستخوش دگرگونی و تغییر می‌شود، «جمع شکسته یا مکسّر» می‌گوییم.

تخیل

در درس هفتم کتاب فارسی درباره اهمیت تخیل خواندیم. تخیل «جوهر دیگر دیدن» است (نگاه کنید به درس شانزدهم). با مشاهده هر چیزی می‌توانیم با خودمان فکر کنیم که آن چیزی که مشاهده کرده‌ایم چه جوهر دیگری می‌تواند باشد؛ مثلاً اگر برای اشیا به جای نام‌هایی که همه استفاده می‌کنند نام‌های دیگری به کار ببریم، چه اتفاقی می‌افتد؟ گاهی هم می‌شود چیزها را با چشمانی غیر از چشم‌های خودمان ببینیم. این‌بار پرسشی که می‌توانیم از خودمان پرسیم این است که اگر قرار بود آنچه را هر روز مشاهده می‌کنیم، با چشمان فرضی کسی دیگر یا





۱- یک واژه جمع شکسته یا مکسر (بجز دو نمونه‌ای که در واژه‌شناسی آورده‌ایم):

۲- واژه‌ای که معنایش «کندن یا تراشیدن نام، شکل، نوشته و... بر فلز، سنگ، استخوان، شیشه یا چوب است:

۳- سه جفت‌واژه هم‌معنا: (نمونه: راحت و آرام)



- کوشش کنید با چشمان موجود دیگری ببینید (مثلاً: با چشمان مریخی، با چشمان آدمی از شهر یا کشوری دیگر، با چشمان فرضی یک شیء، ...). ابتدا یک شیء، اتفاق، یا رویداد هرروزه را انتخاب کنید (مثلاً آماده شدن صبحگاهی برای رفتن به مدرسه، خرید کردن از فروشگاه، کتاب درسی، زنگ تفریح، یا مراسمی منحصر به شهر خودتان، ...) و از آن آشنایی‌زدایی کنید. نتیجه را در یکی دو صفحه بنویسید.

چیزی دیگر ببینیم، چطور توصیفش می‌کردیم. شاعری انگلیسی، شعر معروفی دارد به اسم «یک مریخی کارت پستالی به خانه‌اش می‌فرستد». شعر در واقع آنچه را در زمین می‌گذرد از چشم یک مریخی تعریف می‌کند مثلاً در جایی از شعر، مریخی می‌نویسد: «در خانه‌ها، دستگاهی هست که ارواح تسخیرش کرده‌اند. وقتی که این دستگاه را از جایش برمی‌داری، خمیازه می‌کشد. اگر روح داخل دستگاه گریه کند، اهالی خانه آن را به لب‌هایشان نزدیک می‌کنند تا با لالایی خوابش کنند. با این همه، گاهی عمداً با انگشت قلقلکش می‌دهند تا بیدار شود.» همان‌طور که حدس زده‌اید، مریخی دارد برای هم‌سیاره‌ای‌هایش دستگاه تلفن را توصیف می‌کند!

آشنایی‌زدایی

تخیل به این ترتیب یعنی «آشنایی‌زدایی» از آنچه آشنا و هرروزه است. (زدودن، یعنی پاک کردن و از بین بردن؛ پس آشنایی‌زدایی یعنی کنار نهادن روش‌های عادی و معمولی و بهره‌گیری از نگاه نو، متفاوت و خلاقانه در ادبیات) خیلی‌ها از تلفن هر روز استفاده می‌کنند، اما آدم‌های کمی هستند که با استفاده از تخیل‌شان از این شیء ساده و آشنا، آشنایی‌زدایی کنند. با چشمان دیگری دیدن، کمک می‌کند که بتوانیم از آنچه آشناست، آشنائزایی بکنیم.

سفرنامه اصفهان



هریک از جمله‌هایی که در پی آمده‌است، در توصیف کدام بنای تاریخی یا منطقه شهر اصفهان در سفرنامه مجید است؟

۱- واژه «الکی» از ترکیب «الک» + «ی» ساخته شده است؛ و معنای «بیهوده، بدون هدف مشخص» دارد. به نظر شما این معنا چه ارتباطی با واژه الک دارد؟

۲- شعر خیام را یکبار دیگر بخوانید و بگویید از دید شما، آیا شاعر آینده‌نگری را بیهوده قلمداد کرده است؟



- در کتاب فارسی سال‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان چه داستان‌هایی از هوشنگ مرادی کرمانی خوانده‌اید؟



- مایه‌های طنز در همه داستان‌های «قصه‌های مجید» به چشم می‌خورد. از دید شما در کدام بخش از «سفرنامه اصفهان» طنز آشکارتر است؟



- مردابی در جنوب شرقی اصفهان که زاینده‌رود در آن می‌ریزد:

- کاخ سلطنتی شش طبقه دوره صفویه در اصفهان که برای پذیرایی از سفیران و مهمانان رسمی کاربرد داشته است:

- بنایی بیرون شهر اصفهان بر روی آرامگاه یکی از عارفان، دارای دو مناره در دو سوی یک چهارتاقی که وقتی یکی از مناره‌ها را بجنبانند، دیگری به جنبش درآید:

- خیابانی در مرکز شهر اصفهان در دو سوی سی‌وسه‌پل به صورت دو سواره‌رو با پیاده‌روهایی در وسط در دو سوی آن:

- کاخ دوران صفوی در اصفهان دارای صحنه‌های نقاشی و تزیینات معماری:

- مسجدی در شرق میدان نقش جهان که برای بزرگداشت روحانی‌ای لبنانی که به دعوت شاه‌عباس به ایران آمد و به درس گفتن و نمازگزاری پرداخت، بنا شد:



آفریننده قصه‌های مجید متولد سال ۱۳۲۰ در سیرچ کرمان است. هوشنگ مرادی کرمانی پیش از نویسندگی به سینما علاقه‌مند شد و با آمدن به تهران در دانشکده هنرهای دراماتیک (نمایشی) تهران درس خواند و همزمان مدرک کارشناسی مترجمی زبان انگلیسی را هم گرفت. از سال ۱۳۳۹ در کرمان همکاری با رادیو را آغاز کرد و از سال ۱۳۴۷ نخستین داستان‌هایش را در مطبوعات به چاپ رساند.



مرادی کرمانی نثری شیرین و روان و خوش‌خوان دارد و داستان‌هایی صمیمانه و واقع‌گرایانه می‌نویسد؛ چنان‌که نه‌تنها مخاطب کودک و نوجوان، بلکه هر خواننده‌ای جذب داستان‌های دلربایش می‌شود. «نخل» و «مشت بر پوست» از نمونه داستان‌های ستودنی اوست. «قصه‌های مجید»، «خمیره» و «مهمان مامان» هم از آثار برجسته او به شمار می‌آیند که از آنها اقتباس سینمایی صورت گرفته است. مرادی کرمانی را باید بزرگ‌ترین و نامدارترین نویسنده ادبیات نوجوانان قلمداد کرد. متن زیر فصل یکم از کتاب «شما که غریبه نیستید» است. در این کتاب نویسنده خاطره‌های خود را با نثری شیوا بازگو کرده و گوشه‌گوشه‌اش یادآور دیگر داستان‌های مرادی کرمانی است.

نمی‌دانم، یادم نیست چند سال دارم. صبح عید است. بچه‌های مدرسه آمده‌اند به عید دیدنی پیش عمو. عمو قاسم، معلم است. جوان خوش‌لباس و خوش‌قد و بالایی است. کت و شلوار می‌پوشد. توی روستا چند نفری هستند که کت و شلوار می‌پوشند. «کت و شلوار فرنگی». کت و شلواری که رنگ کت با شلوار یکی است و شلوار را با کمر بند می‌بندند؛ لیفه‌ای^۱ نیست. عمو، معلم مدرسه روستاست. من هنوز به مدرسه نمی‌روم.

عمو اتاقی دارد ته دالان. دو تا اتاق توی دالان است. اتاق اول مال ماست. اتاق کاظم. اسم پدرم کاظم است و من هنوز ندیدمش. یعنی یادم نمی‌آید که تا آن زمان پدرم را دیده باشم. پدرم ژاندارم^۲ است و گاهی نامه می‌دهد. فکر می‌کنم از سیستان و بلوچستان. توی اتاق پدر و مادرم که همیشه خدا درش بسته است، اسباب و اثاث مادر و پدرم است؛ بیشتر اثاث مادرم. «جهیزیه مادرت آنجاست. وقتی بزرگ شی به تو می‌رسه.» از لای در اتاق که سرک می‌کشم، در نور گردی که از سقف روی اسباب و اثاث افتاده، رختخواب می‌بینم و کاسه و گُماج‌دان^۳ و دیگ مسی و سماور بزرگ ورشویی، که زیر نور برق می‌زند. هر وقت جایی می‌خواهند روضه بخوانند یا عروسی و عزا است، می‌آیند و سماور مادرم را می‌برند.

۱- دارای لیفه؛ و لیفه، محل گذراندن کش یا بند در لباس به‌ویژه در شلوار و زیرشلواری است.

۲- در گذشته به مأمور حفظ امنیت در جاده‌ها و راه‌های بیرون از شهر گفته می‌شد.

۳- ظرف بزرگ دردار مسی یا سفالی که برای پختن غذا و به‌ویژه کماج به کار می‌رود. (کماج نوعی شیرینی است که با شیر، شکر، آرد و روغن تهیه می‌شود)

صبح عید بود و بچه‌های مدرسه می‌آمدند پیش عمو به عید دیدنی. اتاق عمو ته دالان بود؛ یک درش توی دالان باز می‌شد و در دیگرش به باغ؛ باغ کوچکی که پشت ساختمان بود. همه جور میوه داشت: انگور، انجیر، هلو، شلیل، سیب و درخت گردوی بزرگ، که گردهای پوست‌کاغذی داشت. درخت غروب پر از کلاغ می‌شد. کلاغ‌ها توی درخت عروسی و عزا می‌گرفتند. دعوا می‌کردند، جمع می‌شدند. آسمان بالای درخت و شاخه‌های گردو سیاه می‌شد، از بس کلاغ بود. جرئت نمی‌کردم نزدیک درخت بشوم. می‌ترسیدم چشم‌هام را با نوکشان در بیاورند.

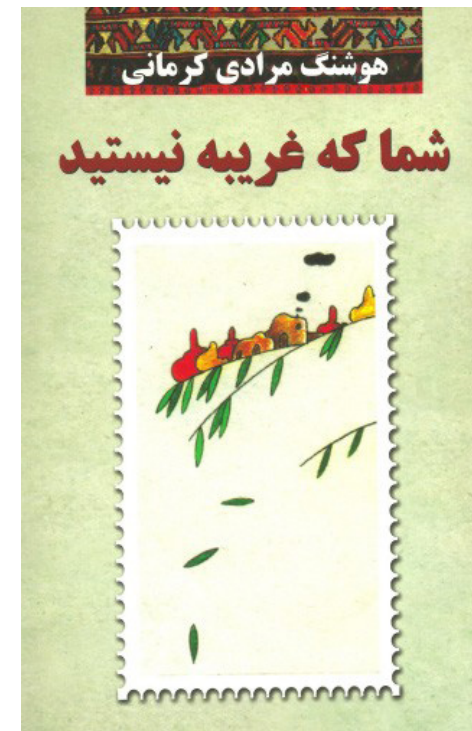
عمو آن اتاق را برای این گرفته بود که بتواند بدون برخورد با مریض‌های «ننه‌بابا» و مهمان‌های «آغ‌بابا» یعنی مادر بزرگ و پدر بزرگ،

از آنجا رفت و آمد کند. توی اتاقش تفنگ بود، کتاب بود و شیشه‌ها و بطری‌های فلزیِ عطر. عاشق عطر بود و کتاب و تفنگ. شب‌ها تک و تنها با صدای بلند شعرهای کتاب‌ها را می‌خواند، حتی به آواز.

یواشکی می‌رفتم سراغش، لای در را باز می‌کردم، می‌توپید به‌ام که: «چی می‌خوای؟ برو پی کارت، برو بازی کن.» حق داشت، چون هر وقت می‌رفتم تو اتاقش همه چیز را به هم می‌ریختم، کتاب‌هاش را ورق می‌زدم. خصوصاً کتاب‌هایی که عکس داشت، مثل چهل طوطی، چهار درویش، امیر ارسلان نامدار، شاهنامه.

صبح عید عمو می‌نشست بالای اتاق، کت و شلوار نو و خوشگل می‌پوشید، موهای بلند و صافش را شانه می‌کرد، روغن می‌زد، صورتش را می‌تراشید، عطر فراوانی به خودش می‌زد و بچه‌های مدرسه، شاگردانش می‌آمدند به عید دیدنی و دست‌بوسی؛ موقعی که می‌آمدند با خودشان چیزهایی را هم می‌آوردند. یکی حلب کوچولوی انجیر نرم می‌آورد. یکی ده تا تخم مرغ توی دستمالی می‌گذاشت و می‌آورد و یکی مرغ یا خروس می‌آورد. چیزهای دیگر هم می‌آوردند؛ مثلاً انار و گردو.

من مسئول دریافت مرغ و خروس‌ها بودم. سبد بزرگ چوبی را دمر روی زمین می‌خواباندم و مرغ یا خروسی که دانش‌آموز می‌آورد، زیر آن جا می‌دادم. بچه‌ها پاهای مرغ و خروس‌ها را می‌بستند که بین راه فرار نکنند. بعضی‌ها هم جوجه می‌آوردند. من کیف می‌کردم که عموی آن‌چنانی دارم. کنار سبد می‌ایستادم. بچه‌ها که همه‌شان از من بزرگتر بودند، با دست خودشان مرغ و خروس‌ها را می‌فرستادند زیر سبد. از لای چوب‌های سبد، مرغ و خروس‌ها را می‌شمردم. تا ۵ بیشتر نمی‌توانستم



عمو توی اتاق بود و مشغول پذیرایی از مهمان‌های کوچک. جلوش دو تا بشقاب شیرینی ریز و نُقل بود که بچه‌ها با ترس و خجالت و احتیاط، بعد از دست‌بوسی معلّم، یکی از آنها را برمی‌داشتند و دهانشان را شیرین می‌کردند.

عمو توی اتاق بود و نمی‌دید که کدام دانش‌آموز، چه چیزی آورده. شاید هم برایش مهم نبود. ولی خود دانش‌آموزان دلشان می‌خواست آنچه را که آورده‌اند به معلّم نشان بدهند که لابد توی مدرسه و سر کلاس هوشان را داشته باشد. خصوصاً آنها که مرغ چاق‌تر و خروس بزرگ‌تری می‌آوردند، می‌خواستند که حتماً معلّم با چشم خود ببیند. این بود که قبل از رفتن به اتاق و نشستن سر بشقاب شیرینی، مرغ و خروس و سایر هدایای خود را می‌بردند که آقا ببیند و بعد بیاورند و تحویل «ننه‌بابا» و من بدهند. راستش از این کارشان خیلی دلخور بودم. برای این که کار مرا سخت می‌کردند. می‌بایست دنبالشان بروم و با مرغ و خروس و انجیر و تخم‌مرغ و انار و سایر هدایا برگردم و تحویل بگیرم. حالا چرا می‌بایست دنبالشان تا در اتاق عمو بروم، خودم هم نمی‌دانستم. شاید به خاطر این بود که یک بار خروسی از دست یکی‌شان فرار کرد و رفت روی دیوار و انداخت گردن من. بله، خروس فرار کرد و من و ننه‌بابا و دانش‌آموزان دنبالش دویدیم تا گرفتیمش.

«آغ‌بابا» آن سال عید خانه نبود. اگر هم بود من به یاد ندارم. شاید رفته بود کرمان پیش عمو اسدالله که نظامی بود و مرخصی نداشت و نمی‌توانست به سیرچ بیاید.

مرغ و خروس‌هایی که زیر سبد بود می‌شمردم. پنج تا بود و دو تا. سه تا از مرغ و خروس‌ها، جوجه بودند. یکیشان خیلی ناراحت بود. از لای چوب‌های سبد نگاه کردم، دیدم رفته است و گوشه‌ای قوز کرده و با دیگران حرف نمی‌زند. لاغر بود و پر و بالش هم خوب در نیامده بود یا ریخته بود. انگار زود از مادر جدایش کرده بودند. غصّه می‌خورد.

دم در اتاق عمو، توی دالان پر از کفش بچه بود، همه جور کفشی، بعضی‌ها نو و برّاق و بعضی‌ها کهنه و پاره و کثیف. از اتاق عمو صدا می‌آمد:

- سال نو مبارک آقا.

- عیدتون مبارک.

- عید شما هم مبارک. خوش اومدین.

دلّم می‌خواهد عمو یکی از مرغ و خروس‌ها را بدهد به من و مال خودم باشد.

نصیحت امام (ره)



نامه نگاری

در درس هشتم درباره نامه و انواع آن خواندیم. نامه در گذشته تنها وسیله قابل اعتماد پیام‌رسانی بین دو نفر بود که در دو شهر دور از هم زندگی می‌کردند؛ اما به مرور زمان کاربرد نامه تغییر کرد. با این حال هنوز موضوعات رسمی با نامه بیان می‌شوند؛ چراکه نامه را می‌توان بایگانی و در آینده به آن استناد کرد. به دلیل این که می‌توان به نامه در آینده استناد کرد، نامه‌ها گنجینه ارزشمندی از اطلاعات برای پژوهشگران تاریخ هستند.



نامه‌نگاری - که با رواج تلفن اهمیت پیشین خود را از دست داده بود - با پیدایی شبکه‌های رایانه‌ای و گسترش رایانامه کاربرد تازه‌ای پیدا کرد؛ تاجایی که امروزه نامه‌نگاری رایانه‌ای تا اندازه‌ای جای ارتباط‌های شفاهی را هم گرفته است. نامه‌ها چه معمولی باشند، چه رایانه‌ای، چه رسمی باشند، چه غیررسمی معمولاً ساختار یکسانی دارند. هر نامه‌ای عموماً به ترتیب شامل این بخش‌ها می‌شود: (۱) عنوان (مثل «سرکار خانم رضایی»، «جناب آقای مدیر»، «آرزوی عزیز»، «علیرضا جان»، ...)، (۲) سلام اول نامه (مثل «با عرض سلام»، «سلام»، ...)، (۳) بدنه (آن چیزی که می‌خواهید گیرنده نامه بداند) (۴) عبارت پایانی (مثل «با آرزوی موفقیت»، «با تشکر»، «با احترام»، ...) و (۵) اسم و امضا (اگر نامه غیررسمی است، اسم به تنهایی کافی است).

کاربرد نامه در داستان و فیلم

نامه بجز رساندن پیام نوشتاری از یکی به دیگری، در داستان‌نویسی هم کاربرد دارد. بعضی داستان‌ها در قالب نامه روایت می‌شوند. به این گونه داستان‌ها «داستان نامه‌نگارانه» می‌گویند. به بیان دیگر، سراسر داستان را مجموعه‌ای از نامه‌ها تشکیل می‌دهند. یکی از مشهورترین داستان‌های نامه‌نگارانه، داستان «بابا لنگ‌دراز» نوشته‌ی جین وبستر است. نامه‌هایی که روایت داستان را شکل می‌دهند، می‌توانند نوشته‌ی یکی از شخصیت‌های داستان باشند یا این که داستان از طریق نامه‌نگاری بین دو شخصیت داستانی (یا بیشتر) روایت شود. نامه‌نگاری برای روایت فیلم هم به کار می‌رود. برای نمونه، فیلم سینمایی «آژانس شیشه‌ای» ساخته

۵- فرش بدون پُرز با نخ پشمی، پنبه‌ای یا کنفی دارای نقش‌های هندسی رنگین:



۱- مترادف فارسی این واژه‌های عربی:

سلامت: سعادت: ترقی:

تنفر: اخلاص:

۲- مترادف تک‌بخشی این فعل‌های دو بخشی:

سعی کنید: انتخاب کرد: عطا کند:

۳- «(ره)» و «(س)» نشانه‌های اختصاری (کوته‌نوشت) چه عبارت‌هایی است؟

ابراهیم حاتمی‌کیا با نامه شخصیت اصلی فیلم به همسرش آغاز می‌شود. شخصیت اصلی، در نامه‌ای به همسرش داستان فیلم را شرح می‌دهد. بهره‌گیری از نامه برای شرح رویدادهای داستان یا فیلم، به «واقع‌نمایی» روایت می‌افزاید؛ چراکه نامه‌نگاری کاری است که آدم‌های واقعی در زندگی روزمره انجام می‌دهند. بنابراین نامه‌نگاری شخصیت‌های داستان برای تعریف کردن رویدادها واقعی به نظر می‌رسد. «واقع‌نمایی» در ادبیات معنای گوناگون دارد؛ از جمله این‌که داستان به گونه‌ای نوشته شود که خواننده رویدادها را باور کند.



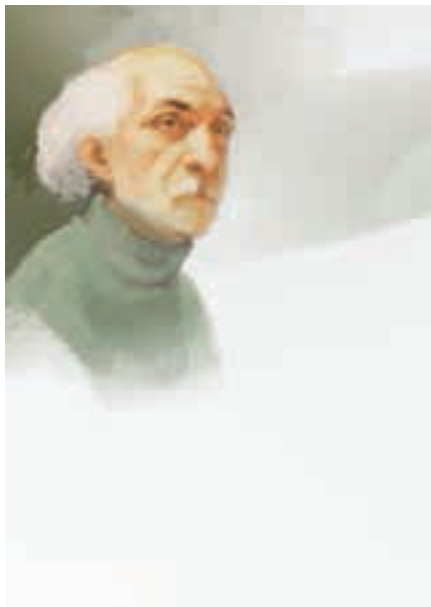
۱- منادایی همراه با نشانه ندا:

۲- سازه‌ای از فلز یا چوب به شکل مکعب که بر آرامگاه امامان و دیگر بزرگان می‌ساختند:

۳- اتاقی در کنار حیاط مسجد و مدرسه برای اقامت طلبه‌ها:

۴- واژه‌ای که در اصل به معنای «تشنگی زیاد» است و معنای «شوق بسیار برای داشتن یا دستیابی به چیزی» نیز دارد:

کلاس ادبیات



واژه شناسی

- نیما یوشیج: هم نام شناسنامه‌ای و هم تخلص (نام شاعرانه) شاعر بلندآوازه هم‌روزگار ماست که پیش از آن، «علی اسفندیاری» یا «علی نوری» خوانده می‌شد. «نیما» به معنای

«کمان» و نام یکی از اسپهبدان، یعنی خاندان‌های اصیل و سلحشور طبرستان قدیم (مازندران کنونی) است و «یوشیج» (= یوشی) به معنای اهل یوش، که از توابع شهرستان نور مازندران است. در ادب فارسی، نیما یوشیج را «پدر شعر نو» و شعر نو را «شعر نیمایی» نیز می‌نامند.

- دستپاچگی: حالتی همراه با اضطراب، نگرانی، هیجان یا شتابزدگی که بر

اثر آن، فرد نمی‌تواند درست و سنجیده رفتار کند؛ سراسیمگی

- مرغک: مرغ + ک، پرنده کوچک

- مردم چشم: مردمک چشم

- می‌توان به جای «پروا» در جمله «از بیل زدن باغچه و یا خالی کردن آب

حوض خانه‌اش هم پروایی نداشت»، واژه «ابا» را نشانده؛ یعنی احساس ناخرسندی کردن و از چیزی رویگردان بودن. (پروا به معنای «ترس و

هراس» نیز هست)

۴- «علامه» به معنای «بسیار دانشمند» و لقب کسی است که در رشته‌ای از دانش‌های بشری آگاهی بسیار و همه‌جانبه دارد. بجز علامه جعفری، چه بزرگانی را می‌شناسید که چنین لقبی داشته‌اند؟

۵- نامه‌ای دوستانه به دانش‌آموزانی که سال آینده به مدرسه خواهند آمد بنویسید. در نامه‌تان دانش‌آموزان سال آینده را راهنمایی کنید که چگونه با موفقیت سال اول دوره متوسطه را در مدرسه‌تان به پایان برسانند. راهنمایی‌هایتان می‌تواند دربرگیرنده موضوعاتی از قبیل دبیران، کلاس‌ها، تکلیف‌ها، رفتار در کلاس و در حیاط و اردوها باشد. اگر نامه‌تان درباره کلاس یا معلم خاصی است، چه‌بسا دبیر ادبیات از شما بخواهد که آن معلم محتوای نامه‌تان را تأیید کند. همین‌طور دبیر ادبیات ممکن است از شما بخواهد که نامه‌تان را تایپ کنید تا آن را برای دانش‌آموزان سال بعد نگهداری کند.

۶- داستان کوتاهی (یکی دو صفحه) در قالب نامه بنویسید. لازم نیست اتفاق‌های زیادی در داستان شما بیفتد. چون داستان تنها با یک نامه تعریف می‌شود، می‌تواند تنها دربردارنده یک رویداد باشد.

• سردر: سازه بالای در ورودی ساختمان برای جلوگیری از باران خوردگی

در

• مُلک: هم به معنای «سرزمین، کشور، مملکت» است، هم «پادشاهی و سلطنت» / زنده‌دلان: مشتاقان، عاشقان. معنای بیت سعدی: ای سعدی، سوگند به جان عاشقان، که همه سرزمین هستی ارزش آن را ندارد که دلی را از خود آزاده کنی و برنجانی.

• نوید یا نُوید: خبر خوش، مژده، بشارت



۱- یک واژه جمع شکسته (مکسر) در «مرواریدی در صدف» بیابید و مفردش را بنویسید.

۲- شعری را که در پی آوردیم، پروین اعتصامی برای سنگ مزار خود سروده است. شعر را بخوانید و به پرسش‌ها پاسخ دهید.



زندگی‌نامه‌نویسی و خاطره‌نویسی

درس نهم کتاب فارسی دربردارنده مطالبی از زندگی چند شخصیت علمی و فرهنگی است. نوشته‌های درس نهم در واقع بخش‌هایی از «زندگی‌نامه»ی این نام‌آوران هستند. زندگی‌نامه، شرح همراه با جزئیات زندگی فرد است و از این‌رو با «خاطره» (نگاه کنید به خاطره کیومرث صابری فومنی از شهید رجایی در درس دهم) تفاوت دارد. در خاطره‌نویسی، معمولاً شرح دقیقی از یک یا چند رویداد بیان می‌شود، اما در زندگی‌نامه‌نویسی، بر زندگی فرد در دوره تاریخی که وی در آن به سر برده است تأکید می‌شود. زندگی‌نامه داستان زندگی کسی را روایت و بعضی از جنبه‌های آن را پُررنگ می‌کند و هم‌زمان به تاریخ و فرهنگ جامعه در آن دوره نیز اشاره می‌کند. به زندگی‌نامه‌ای که کسی درباره خود می‌نویسد «خودزندگی‌نامه» یا «زندگی‌نامه خودنوشت» می‌گویند.



گل و گل

واژه‌شناسی

- شنیدستم: شنیده‌ام، شنیده‌ام
- گل: در اینجا منظور، گل سرشوی است و خاکی از گروه خاک‌های رُسی است که برای شستن سر کاربرد داشت. آن را با گل یا گلاب می‌پروردند تا معطر شود.
- حریر: نوعی پارچه ابریشمی نازک
- مُشک یا مُشک: ماده‌ای عطراگین که از کیسه‌ای در زیر پوست شکم نوعی آهوی نر به دست می‌آید. نوع تازه آن روغنی و قهوه‌ای‌رنگ است و وقتی خشک شود، رنگ قهوه‌ای تیره مایل به سیاه پیدا می‌کند. «مِشکی» به معنای سیاه، منسوب به همین واژه است.
- عبیر: نوعی ماده خوشبوکننده که از ترکیب مُشک، گلاب، زعفران و بعضی مواد دیگر تهیه می‌شد و آن را برای خوشبویی همراه داشتند یا در مجالس می‌سوزاندند.

۱- دو اثر مشهور از ویکتور هوگو، شاعر و نویسنده فرانسوی در سده نوزدهم میلادی:

۲- دو معنایی که از عنوان «زندگی حسابی» برمی‌آید:

۳- افزودن جزء «چه» به واژه معنای «خردی و کوچکی» می‌افزاید (مانند: باغچه)؛ پنج واژه بنویسید که «چه» در پایانشان بیاید و چنین معنایی بیفزاید. جزء «بیچه» صورت دیگری از «چه» است که آن هم معنای کوچکی به واژه اضافه می‌کند. در کدام واژه این جزء به کار رفته است؟

۴- متضاد دقیق عبارت «چشم از جهان فروبست»:

۵- خودزندگی نامه کوتاهی (در یکی دو صفحه) بنویسید. در خودزندگی نامه‌تان می‌توانید به رویدادهای مهم زندگی‌تان (زمان و محل تولد، مدرسه، موفقیت‌ها...) اشاره کنید. همچنین می‌توانید درباره علایق و دوستانان یا آنچه لازم می‌دانید بنویسید.



- واژه‌های متضاد با «نقص»:



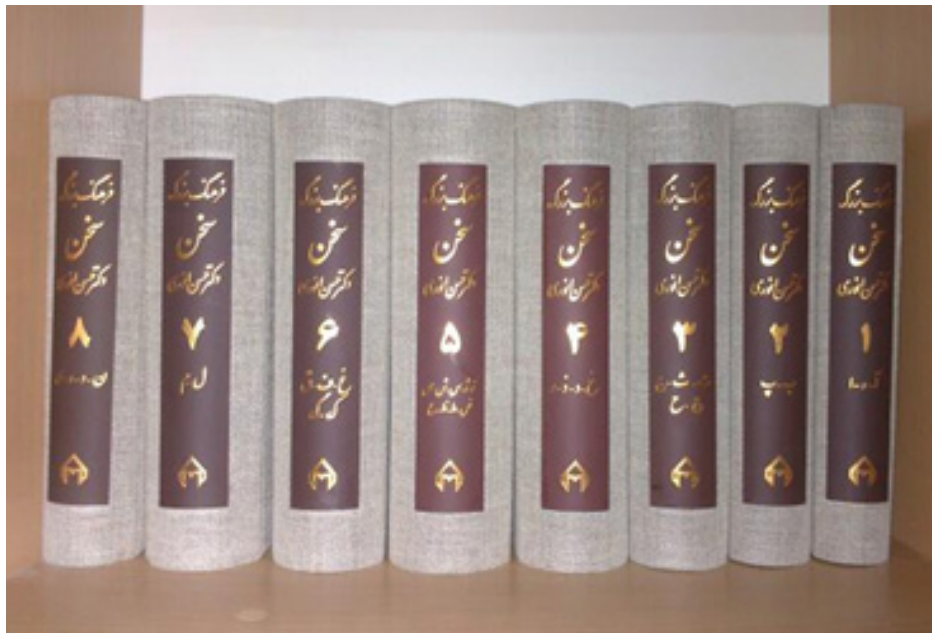
۱- نمودار قافیه‌های شعر را رسم کنید.

۲- بیت‌هایی را که درون کمانک جای گرفته است، زیر هم بنویسید.
شعری از سعدی به دست می‌آید که از دیباچه گلستان است؛ قالب شعر به دست آمده چیست؟



فرهنگ بزرگ سخن (۲)

بی‌گمان برای شما پیش آمده است که هنگام خواندن یک متن به واژه یا واژه‌هایی برخورد کنید که معنای آنها را نمی‌دانسته‌اید. مجموعه واژگان هر زبان بسیار پرشمار است و از این رو طبیعی است که هیچ کس معنای همه واژگان یک زبان را نداند. در زمان رویارویی با یک واژه ناآشنا نباید تنها به حدس زدن معنای آن بسنده کنید، بلکه می‌باید در اولین فرصت با مراجعه به «واژه‌نامه» معنای دقیق واژه‌های تازه را جستجو کنید. (به همین دلیل است که فرهنگ‌های لغت نیز مانند دانشنامه‌ها جزو کتاب‌های مرجع به شمار می‌آیند) واژه‌نامه (لغت‌نامه یا فرهنگ) برای پاسخ دادن به این نیاز ضروری تدوین می‌شود و انبوهی واژگان زبان فارسی را در کنار معناها و کاربردها و دیگر ویژگی‌های هر واژه در دسترس ما می‌گذارد. در



روندِ فرهنگ‌نگاریِ زبانِ فارسیِ واژه‌نامه‌هایِ بسیاریِ تدوین شده‌اند که از میان آنها «لغت‌نامهٔ دهخدا»، «فرهنگ معین» و «فرهنگ بزرگ سخن» جایگاهیِ والاتر دارند.

فرهنگ بزرگ سخن (در هشت جلد و ۸۷۵۲ صفحه) را از دیدِ گستردگی و کاربستِ روش‌هایِ نوینِ دانشِ فرهنگ‌نویسی و بهره‌گیریِ عالمانه از تجربهٔ فرهنگ‌نگارانِ پیشرو، باید معتبرترینِ فرهنگِ زبانِ فارسیِ قلمداد کرد. این فرهنگ حاصلِ کوششِ هشت‌سالهٔ گروهی از متخصصانِ فرهنگ‌نویسی، ویراستاری و نیز کارشناسانی از رشته‌هایِ گوناگونِ علمی است که با نظارت و سرپرستیِ دکتر حسن انوری - استاد ادبیات و عضو پیوستهٔ فرهنگستانِ زبان و ادبِ فارسی - از سوی انتشارات سخن به چاپ رسیده است. (بر اساس فرهنگ بزرگ سخن، چندین فرهنگ دیگر نیز انتشار یافته است: فرهنگ فشردهٔ سخن در دو جلد، فرهنگ روز سخن، فرهنگ کوچک سخن، فرهنگ دانش‌آموز سخن)

چنان‌که می‌دانید واژه‌ها در فرهنگ بر بنیاد حروف الفبا سامان یافته‌اند؛ یعنی برای نمونه، واژهٔ «بردبار» پیش از واژهٔ «تبسم» جای گرفته است. اگر واژه‌هایی در نخستین حرف یکسان باشند، ترتیبِ جای گرفتن آنها بر پایهٔ حرف دوم خواهد بود؛ برای مثال واژهٔ «باک» پیش از «بحث» قرار دارد. به همین شکل اگر واژه‌ها در حرف دوم یا سوم نیز یکسان باشند، جایگاهشان بر اساس حرف بعدی (نخستین حرفی که مشترک نیست) تعیین می‌شود.

در فرهنگ بزرگ سخن، برابر هر واژه بجز معنای آن، آوانگاری، هویت دستوری، ریشهٔ واژه (در صورتیکه از زبان دیگری وام گرفته شده باشد)

و مثال‌هایی از شعر و نثر برای هر معنای واژه آمده است. (اغلب واژه‌ها بیش از یک معنا دارند که هر معنا با شماره از معنای دیگر جدا شده است.) به هر واژه و اطلاعاتِ آوایی، دستوری، معنایی و... که با آن همراه شده است، «مدخل» یا «درآیند» می‌گوییم. فرهنگ بزرگ سخن ۷۵۰۰۰ مدخل اصلی دارد؛ در درس یازدهم دو مدخل را نمونه‌وار آورده‌ایم. (فرهنگ بزرگ سخن، در بخش واژه‌شناسیِ این کتاب همواره مرجع ما بوده است.)

* واژه‌های زیر را که از فرهنگ سخن برگزیده‌ایم، با آرایش الفبایی پشت‌سرهم بچینید:

سرپنجه - شامل - زمینه - ستودن - سیاق - زدودن - ستیزه - شوم‌اختر - سپهر - شامخ - سپند - شبهه - ستور.

عهد و پیمان



واژه‌شناسی

- دانش‌آموختگی: فارغ‌التحصیلی؛ فارغ‌التحصیل: دانش‌آموخته
- حرم: درون مکان زیارتی و مقدّس یا کلّ مجموعه آن و اطرافش



می‌دانیم که فعل، مهم‌ترین واژه یا «هسته»ی گزاره است. اکنون می‌خواهیم کارکرد فعل را در جمله بررسی کنیم. برای نمونه، فعل «می‌شنوم» را در نظر می‌گیریم؛ این فعل از سه بخش ساخته شده است:

می شنو م

از این سه بخش، دو بخش اصلی به شمار می‌آیند («شنو» و «م») و یک بخش فرعی است (می). اینک باید دید فرق دو بخش اصلی فعل با هم چیست؟ به عبارت دیگر، اگر فعل را «صرف کنیم» یعنی آن را برای شخص‌های گوناگون «مصرف کنیم» و به کار ببریم، میان این دو بخش اصلی چه تفاوتی به چشم می‌خورد؟

[می] شنوم

[می] شنوی

[می] شنود

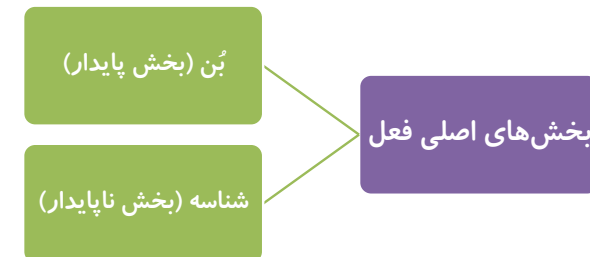
[می] شنویم

[می] شنوید

[می] شنوند



می‌بینیم که «شنو» در ساخت‌های ششگانه ثابت است، اما «م» تغییر می‌کند. از دو بخش اصلی فعل، آن را که هنگام صرف ثابت و پایدار است «بُن» (به معنای اصل و پایه) و آن را که تغییرپذیر یا ناپایدار است، «شناسه» (به معنای شناساننده) می‌نامیم. بخش فرعی فعل را که در برخی فعلها هست «بخش پیشین» می‌گوییم.^۱



حال می‌خواهیم بدانیم هریک از این دو بخش اصلی چه نقشی در فعل بر عهده دارند. ازین‌رو نخست به سراغ شناسه فعل «می‌شنوم» می‌رویم و آن را از «م» به «یم» تغییر می‌دهیم:

می‌شنوم ← می‌شنویم

با این دگرگونی، چه تغییری در مفهوم فعل پدید می‌آید؟ چنان‌که پیداست، فعل از مفرد به جمع تبدیل می‌شود. پس یکی از کارهایی که شناسه فعل انجام می‌دهد، رساندن مفهوم مفرد و جمع یا در اصطلاح دستوری، «شمار» است.

در گام بعدی باز شناسه فعل «می‌شنوم» را تغییر می‌دهیم و «م» را با «ی» جایگزین می‌کنیم:

می‌شنوم ← می‌شنوی

با این جابجایی، شمار فعل تغییر نکرد (هر دو مفردند)، اما شخص فعل از «اول شخص» به «دوم شخص» تغییر یافت. پس کارکرد دوم شناسه، رساندن شخص فعل است؛ به گونه‌ای که با تغییر شناسه، شخص فعل تغییر می‌یابد.

پس از بررسی کارکردهای شناسه، به سراغ بُن می‌رویم و در فعل «می‌شنوم» بن (شنو) را با «شنید» جایگزین می‌کنیم:

می‌شنوم ← می‌شنیدم

چه تغییری در مفهوم فعل پدید می‌آید؟ آشکار است که زمان فعل دگرگون می‌شود؛ یعنی از حال (اکنون) به گذشته تغییر می‌یابد. پس یکی از نقش‌های بن، رساندن مفهوم زمان است. فعلی که بن در آن، زمان حال را می‌رساند، «بن مضارع (اکنون)» و فعلی که بن در آن، زمان گذشته را می‌رساند، «بن ماضی (گذشته)» دارد.

در آخرین گام، باز به بن فعل می‌پردازیم و این بار در فعل «می‌شنوم» بن (شنو) را به «رو» تغییر می‌دهیم؛ چنان‌که می‌بینیم، زمان فعل را ثابت نگه داشته‌ایم تا کارکرد دیگر بن نمایان شود:

می‌شنوم ← می‌روم

در این حالت، دو فعل زمان یکسان دارند؛ یعنی هر دو مضارع (اکنون) هستند. تفاوت این دو به انجام کار بازمی‌گردد: به گونه‌ای که در «می‌شنوم» کاری که انجام می‌شود «شنیدن» و در «می‌روم» کاری که انجام می‌گیرد «رفتن» است. پس وظیفه دیگر بن در فعل، رساندن مفهوم

۱- بخش پیشین فعل در زبان فارسی، یا «می» است (می‌نوشتی، می‌نویسد) یا «ب» (بنویسی).



۱- هم خانواده «هجوم»:

۲- مترادف واژه‌های «درنگ»، «گریبان»، «سفارش»، «فروتن»:

۳- تشبیهی در متن «عهد و پیمان»:

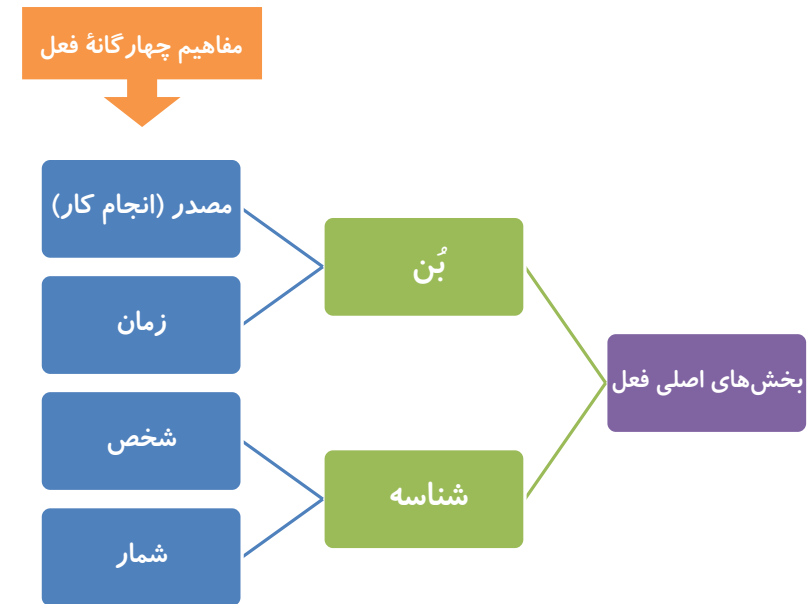


۱- مفهوم‌های چهارگانه را در فعل‌هایی که در پی آمده است، بنویسید.

شناخت	می خندیدند	می خواهی
○ مصدر	○ مصدر	○ مصدر
○ زمان	○ زمان	○ زمان
○ شخص	○ شخص	○ شخص
○ شمار	○ شمار	○ شمار

نگفتیم	می افتد	بنویسید
○	○	○
○	○	○
○	○	○
○	○	○

انجام کار^۱ یا در اصطلاح دستوری «مصدر» است. در مجموع می‌توان گفت که هرکدام از دو بخش اصلی فعل - بن و شناسه - دو مفهوم را می‌رسانند: شناسه، شخص و شمار را و بن، زمان و انجام کار (مصدر) را. بنابراین، هر فعل در زبان فارسی چهار مفهوم را همزمان به شنونده یا خواننده منتقل می‌کند و فارسی‌زبان هنگامی که با فعلی مانند «می‌شنوم» روبه‌رو می‌شود، به‌سرعت درمی‌یابد که کار شنیدن را در زمان حال، اول‌شخص مفرد انجام داده است. به چهار مفهومی که فعل در زبان فارسی می‌رساند، در اصطلاح دستوری «مفهوم‌های چهارگانه فعل» می‌گوییم. بدین‌سان فعل از نظر «ساختاری» از دو بخش اصلی بن و شناسه ساخته شده است و از نظر «مفهومی» چهار مفهوم را می‌رساند.



۱- کاربرد «انجام کار» در مصدرهایی که نشان‌دهنده کار نیستند - از جمله مصدرهایی مانند «بودن» و «شدن» - از روی آسان‌گیری است و چندان دقیق نیست.



سارگان

روانخوانی

واژه شناسی

- مهد: در اصل یعنی «گهواره» و در اینجا به معنای «محل پیدایش و رشد کسی یا چیزی؛ سرزمین» است.
- چراغ علم: علم در روشنگری به چراغ تشبیه شده است.
- تعلیم و تعلم: یاددهی و یادگیری
- مکاتبه: نامه نویسی
- دانش پرور: علاقه مند به گسترش و پیشرفت دانش
- رفع خرابی ها و احیای مراکز علمی: رفع = برطرف کردن؛ احیا = در اصل معنای «زنده کردن» دارد و در اینجا به معنای «رونق و اعتبار بخشیدن» است.
- تأسیس: پایه گذاری، هم خانواده اساس

می یابم	می افکند	بردند
..... ○ ○ ○
..... ○ ○ ○
..... ○ ○ ○
..... ○ ○ ○

۲- دو فعل «می افزایم» و «می افزودیم» از دید مفهوم های چهارگانه چه تفاوت (ها) و همانندی (ها) یی با هم دارند؟ دو فعل «می اندازید» و «می اندوزیم» چه طور؟

- همین‌طور کز کردی گوشهٔ اتاق که چی بشه؟ خجالت نمی‌کشی؟ اول که اومدی مَثِ دیوونه‌ها خونه رو گذاشتی رو سرت، بعدم نشستت تنگی دیوار و آب‌غوره گرفتی! حالام که ماتت برده و لام تا کام^۱ هیچی نمی‌گی. آخه گلِ پسر، قند عسل، بقیه چه گناهی کرده‌ن که باید به آتیش تو بسوزن، ها؟ اصلاً خودت کلاهو قاضی کن ببین راس می‌گم یا نه: از یه طرف اون‌همه قیافه می‌گیری که ادبیاتِ حالته و رو دس نداری و کلی فیس و افاده و چه و چه؛ از اون‌طرف با این نمره‌های درخشان (!) آبروی خودتو می‌بری. بعدشم می‌آی با کمال پرویی داد و قال راه می‌ندازی و عینهو بچه‌کچولوها قهر می‌کنی! بابا دست خوش! آخه چقد مادر تو زجر می‌دی و نصفه‌عمر می‌کنی؟ یه خُرده‌م حق بده به دیگرون. چه معنی داره که مادر باید تقاصِ بچه‌بازیا و ندونم‌کاریای تو رو پس بده^۲؟ تو رو خدا بیا برای یه دفه هم شده، دست از این کارای بچه‌گونه بردار و مرد و مردونه اعتراف کن که «استعدادِ ادبیات ندارم» و همه رو خلاص کن. آخه خوش‌انصاف، خودت بگو چن بار نشستت و این کتاب فارسی رو زیر و رو کردی؟ چن بار این کلمه‌های قلبه‌سلنبه رو هی نوشتت و خوندی؟ اما آخرش چی؟ همه‌ش باد هوا شد... سیاوش، چطو بهت بفهمونم: آقا جون، تو این‌کاره نیستی! اینا تو کله‌ت فرو نمی‌ره. همین نمرهٔ پونزده از سرتم زیاده. بی‌خود حرص و جوش نخور. بی‌خیال. برو ردّ کارت!

۱- اصلاً و ابداً

۲- تقاص پس دادن: تاوان دادن، جریمه شدن

مادر به اتاق سیاوش آمده بود و با دلداری و ناز و نوازش، حالا سیاوش قدری آرام گرفته بود و نشسته بود کنجِ اتاق و زانوهایش را بغل زده بود و مثل دیوانه‌ها با خودش بگومگو و یکی‌به‌دو می‌کرد!

- آهای با توام! واستا بینم. پیاده شو با هم بریم! خوب هر چی دلت می‌خواس، بد و بیراه بارمون کردی‌ها! ای ولاً بابا یه خُرده یواشتر! منم قبول دارم که مادرو این مدّت ناراحت کردم؛ از این بابتم پشیمونم، ولی باور کن دست خودم نبود. حالِ خودمو نمی‌فهمیدم. بعد از اون‌همه تقلاً و زور و زحمت، جیگرم از دستِ این نمرهٔ اعصاب‌خردکن آتیش گرفته بود... با همهٔ این حرفا، بدونِ که من همچین هم پیاده نیستم؛ از ادبیات یه چیزایی بارمه. تازه اصلاً کی می‌گه املا جزو ادبیاته؟ املا همه‌ش مربوط به الفبای عربی‌یه؛ همین صاد و ضاد و این‌جور چیزا که وارد خطّ فارسی شده‌ن و از همینا یه چیزی دُرُس شده به اسم املا که روزگار بچه‌های مردمو سیا کرده... باید یه کاری کرد؛ باید ادبیاتو از چنگ املا نجات داد. راستش نمی‌دونم چه جوری، ولی باید املا جُل و پلاششو^۱ بذاره رو کولش و دِ بدو، تا از شرّش خلاص شیم. املا همه‌ش دردسره. هیچم به کار نمی‌خوره. اصلاً و ابدا... آها!

ناگهان فکری در ذهن سیاوش جرقه زد. در یک لحظه پیشانی درهم‌کشیده‌اش گشوده شد، لبخند بر صورت پُف‌کرده‌اش نشست و جلد^۲ از جایش بلند شد. راه حل را پیدا کرده بود؛ می‌خواست به هر قیمتی از املا انتقام بگیرد. قلبش تندتند می‌زد. شوری وصف‌نشدنی در نهادش^۳

۱- جُل و پلاس: اسباب و وسایل، بار و بندیل

۲- به سرعت

۳- ضمیر، دل، درون

افتاده بود. یک مصراع شعر از خاطرش گذشت؛ خواند:

ازین املاى بى حاصل، دلم خون شد دلم خون شد

و پشت‌بندش تکرار کرد: دلم خون شد دلم خون شد، تَن تَن تَن

تَن تَن تَن!

بله... پیدا بود که سرچشمه طبع شعر سیاوش بنا کرده به جوشش و فَوَران! تند و تیز رفت سراغ کشوی میزش، دفترِ نقره‌ای رنگی از کشو درآورد که رویش با قلم درشت حک شده بود: دیوان شعر (و پایین، با قلمی نازکتر): سروده‌های سیاوش حیدری (!)

ازین املاى بى حاصل، دلم خون شد دلم خون شد

دو چشمانم ازین محنت^۱، چو جیحون^۲ شد چو جیحون شد

زِ صاد و ضاد و طا و ظا و قِس باقى على هذا!^۳

سَرم مبهوت^۴ و گردنده چو گردون^۵ شد چو گردون شد

زِ بس کَندم ز موی سر که اینها را کُتم از بر،

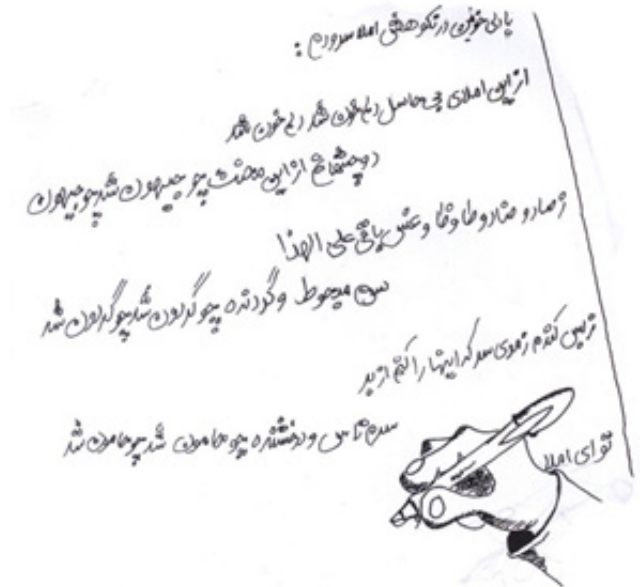
سرم تاس و درخشنده چو هامون^۶ شد چو هامون شد!

تو ای املا عذابستی؛ و بال^۷ و ننگ و عارستی^۸

ز بدمستی دلم خستی؛^۹ دلم خون شد دلم خون شد

سیاوش نفسِ راحتی کشید. به دنبال این درد دلِ شاعرانه، احساسِ سبکی می‌کرد. با غرورِ خاصی نگاهی به شعرش انداخت و زیر لب گفت: «خودمانیم؛ الحق که شعرِ استوار و ادیبانه‌ای از طبعِ روان ما صادر شد! احسنت، احسنت به خودمان!». معلوم بود که حسابی قوت قلب گرفته. با خیال راحت لم داد و دستش را اهرم کرد زیر چانه و رفت تو فکر که چطور به حساب املا برسد! یک‌آن خودش را رستم فرض کرد که باید دلیرانه از هفت خانِ پرخطر بگذرد و با دیوِ خونخوار - دیوی به نام املا - نبرد کند!...

- ۱- رنج، بلا
- ۲- آمودریا، رودی بزرگ که به دریاچهٔ آرال می‌ریزد. چو جیحون شد: مانند جیحون که پر آب است، پر از اشک شد
- ۳- و قِس باقى على هذا: و بقیه را هم با این مقایسه کن؛ و بقیه (ی حروف) هم مثل اینها.
- ۴- بهت‌زده، دچار حیرت
- ۵- آسمان
- ۶- بیابان
- ۷- مایهٔ دردسر و عذاب
- ۸- ننگ و عار: آنچه مایهٔ بدنامی و سرشکستگی باشد.
- ۹- خستی: (از مصدرِ خستن): مجروح کردی. زبدمستی دلم خستی: با کارهای نسنجیده مرا رنجاندی.



اول کاغذی از لای دفتر بیرون کشید و بعد مشغول شد به شعر نوشتن و خط زدن و اصلاح کردن. دستِ آخر، صورتِ نهایی شعر را این‌طور در دفترش ثبت کرد:

با دلی خونین، در نکوهش^۱ از املا سرودم:

۱- عیب‌گویی، متضاد ستایش



۱- در شعر سیاوش دو تشبیه بیابید.

۲- در دست‌نوشته شعر سیاوش چه نادرستیهای املائی می‌بینید؟



- سیاوش خود را رستم دستان در هفت‌خان پنداشته است (خان، در این واژه شکل دیگری از «خانه» است و معنای منزل و مرحله دارد؛ از این رو باید آن را با همین املا بنویسیم، نه به صورت «خوان» که معنای سفره یا سینی بزرگ غذا دارد). درباره داستان هفت‌خان در شاهنامه فردوسی چه می‌دانید؟

مدتی بعد، سیاوش دخترش را به آهستگی بست؛ بلند شد و شاد و سرزنده و با روی گشاده رفت به سمت آشپزخانه و از مادر بابت رفتارش عذرخواهی کرد. مادر که از تغییر حال ناگهانی سیاوش هاج و واج مانده بود، تبسمی کرد و او را به گرمی در آغوش گرفت.



خدمات متقابل اسلام و ایران

واژه‌شناسی

- خدمات متقابل: دوسویه
- قبول اسلام: پذیرش
- ظهور اسلام: پیدایش
- سهم عمده: اصلی، برجسته، چشمگیر
- سایر ملل: دیگر ملّت‌ها، ملّت‌های دیگر
- مشعل‌دار: پیشرو (مشعل: ابزارى با دسته چوبى یا فلزى که بر سرش کهنه‌پاره یا موادّ آتشگیر تعبیه و برای روشنایی شعله‌ور می‌کردند. کسی که مشعل به دست دارد، پیشاپیش دیگران می‌رود تا راه را روشن کند؛ ازاین‌رو مشعل‌دار به معنای پیشرو و راهنما نیز کاربرد یافته است.)
- «تعجب و شگفتی»، «پیشوایی و مقتدایی»، «پاک و خالصانه» و «دین و آیین» جفت‌واژه‌های هم‌معنایند.



۱- مترادف «متعلّق به» در عبارت «اسلام، آیین و قانونی است که متعلّق به همهٔ افراد بشر است» را در همان صفحه (ص ۱۱۸) بیابید.

۲- جمع شکسته (مکسر) این واژه‌ها در متن درس:

فرد:	ملّت:	مفهوم:
مَظهر:	حقیقت:	معنی:
ادیب:	عارف:	

۳- یک تشبیه در بند پایانی درس:

۴- یک هم‌خانواده برای هریک از این واژه‌ها در متن:

تاریخ:	شعله:
خصوصیت:	فلسفه:



- معنای آنچه زیرش خط کشیده‌ایم:

در سراسر این آثار [= مثنوی، گلستان، دیوان حافظ...] مفاهیم اسلامی و قرآنی موج می‌زنند.

سخنوران ایرانی حقایق اسلامی را با جامهٔ زیبای شعر و نثر فارسی به نحو احسن آرایش داده‌اند.

- واژه «آیین» معنای گوناگون دارد؛ راه و روش، قانون و مقررات، دین، مراسم... به نظر شما در هریک ترکیب‌های پایین، کدام معنا را می‌رساند؟

- آیین گشایش جشنواره فیلم فجر

- آیین نگارش زبان فارسی

- آیین‌نامه راهنمایی و رانندگی

- آیین زرتشت

شعر خوانی



رنگاری

واژه‌شناسی

- درست: به یقین، مسلماً، به طور حتم
- چو: اگر
- دامِ بلا: مصیبت و بلا به دام تشبیه شده است که انسان در آن گرفتار می‌شود.
- بُوی: باشی؛ سوم شخص مفرد این فعل، «بُود» است.
- دو گیتی: این جهان و جهان آخرت
- رستگار: از مصدر «رستن» (= رها شدن) است و معنای «نجات یافته» دارد.
- راه جوی: راهنمایی بخواه؛ به گفتار پیغمبرت راه جوی/ دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی: از سخن پیامبر خود راهنمایی بخواه/ تیرگی‌های دل را با آب پاکِ سخنان او بشوی. (مقصود از آب در بیت، سخنان پیامبر است که آلودگی‌های دل را از میان می‌برد)





فرهنگ بزرگ سخن (۲)

مدخل یا درآیندِ «زال» را از فرهنگ بزرگ سخن برگزیده و تصویرش را در اینجا آورده‌ایم:

زال Zāl (ص. ۱). ۱. (بزشکی) مبتلا به بیماری
زالی؛ آلبینو. ← زالی. ۲. (قد.) پیر و سفیدمو،
به ویژه زن پیر و سفیدمو: یکی گریه در خانه زال
بود / ... (سعدی^۱ ۱۲۹) ○ زال ارچه موی چون پر زاغ
آرزو کند / بر زاغ کی محبت عنقا برانکند؟ (خاقانی
۱۲۰)

چنان‌که می‌بینید، رویاروی واژه «زال»، نخست تلفظ آن با «الفبای آوانگار جهانی» نوشته شده است. (الفبای آوانگار جهانی، بر پایه الفبای لاتین و برای نشان دادن تلفظ صداهای همه زبان‌ها ساخته شده است و نشانه‌هایش گسترده‌تر و متفاوت از الفبای انگلیسی است) سپس هویت دستوری واژه («ص.») کوتاه‌نوشتِ صفت و «ا.» کوتاه‌نوشتِ اسم است) درون کمانک جای گرفته است. پس از آن، معناهای این واژه آمده است که با شماره از هم جدا شده‌اند. در معنای اول، حوزه کاربرد واژه درون کمانک مشخص شده که در حوزه پزشکی است. آنگاه با نشانه -> به مدخل «زالی» ارجاع داده شده است تا خواننده معنای پزشکی واژه را در آنجا بخواند. در معنای شماره ۲، نشانه «قد.» کوتاه‌نوشتِ «قدیمی» است؛ یعنی این معنا کاربردی قدیمی داشته و در متون کهن به کار رفته است. پس

• چشم داری: امیدواری، توقع داری

• دیگر سرای: آخرت؛ اگر چشم داری به دیگر سرای / به نزد نبی و وصی گیر جای: اگر به آخرت امید بسته‌ای (توقع بهشت را داری)، با پیامبر (ص) و علی (ع) همنشین شو.

• پی: پای، پا؛ برین زادم و هم برین بگذرم / چنان دان که خاک پی حیدرم: با همین [باور و اعتقاد] زاده شده‌ام و با همین [باور] درمی‌گذرم / این را بدان که خاک پای علی (ع) هستم.

وابسته‌معنا

اگر بیت‌های دوم و سوم شعر «رستگاری» را بخوانیم و بیت چهارم را نخوانده بگذاریم، معنای آن دو بیت نیمه‌کاره می‌ماند: «اگر می‌خواهی از بدی‌ها رهایی یابی و گرفتار بلاها نشوی و در دو جهان نجات یافته باشی و نزد خدا نیک‌نام شوی...» بدین‌سان تا بیت بعدی نیاید، معنای این دو بیت ناتمام است و به سخن دیگر، معنای آن دو وابسته به بیت بعدی است. در اصطلاح ادبی، این سه بیت را «وابسته‌معنا» یا «موقوف‌المعانی» می‌گوییم. (موقوف: وابسته)



- در درس اول (زنگ آفرینش) دو بیت بیابید که با هم وابسته‌معنا (موقوف‌المعانی) باشند

از آوردن معنای دوم، دو شاهد (یکی از بوستان سعدی و دیگری از دیوان خاقانی) یاد شده است.

اکنون اگر به قطعۀ سعدی - که در درس نهم کتاب فارسی خوانده‌اید - نگاهی بیندازیم، درمی‌یابیم که واژه‌ی «زال» در معنای دوم به کار رفته است:

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش
چو دیدش پلنگ‌افکن و پیل‌تن
گر از عهد خُردیت ییاد آمدی
که بیچاره بـودی در آغوش من،
نکردی در این روز بر من جفا
که تو شیرمردی و من پیرزن



- کدام یک از معناهای مدخل (درآیند) «عهد» - که تصویر آن را از فرهنگ بزرگ سخن برگرفته‌ایم - با بیت دوم قطعۀ سعدی همخوانی دارد؟ افزون بر این معنا، واژه «عهد» را با چه معنایی و در کدام درس کتاب فارسی دیده‌اید؟

عهد 'ahd [عر.] (ا.) ۱. پیمان یا قراردادی که بر سر امری بین دو یا چند طرف بسته می‌شود؛ میثاق: اگر دُول هم‌جوار... مسئله‌ای برخلاف شرط و عهد مطرح بسازند... حاضریم که سفیر دولت آلمان را در آن مسائل ثالث قرار... [دهیم.] (مخبرالسلطنه ۲۷) ۵
امیر محمود خواست که میان او و خاتیان دوستی و عقد و عهد باشد. (بیهقی^۱ ۹۱۰) ۳. قول و قرار: تو مرا ترغیب به نقض عهد و قسم و خیانت نموده‌ای. (طالبوف^۲ ۱۲۷) ۵ ای عجب آن عهد و آن سوگند کو؟ / وعده‌های آن لب چون تند کو؟ (مولوی^۱ ۹۶/۱) ۳.
روزگار؛ دوره؛ زمان: این کولی‌ها که امروز در ایران هستند، از بقایای آن کولی‌های عهد بهرام گورند. (مبتوی^۳ ۲۴۰) ۵ ملول از هم‌رهان بودن طریق کردانی نیست / بکش دشواری منزل به‌یاد عهد آسانی. (حافظ^۱ ۳۳۶) ۴. (امص.) به‌گردن گرفتن و ملتزم شدن امری؛ ضمان: این اطعام حسینی... اکثر طبقات را جزو نذور بود که برای امام حسین عهدی به گردن داشته‌باشند. (شهری^۲ ۳۶۷/۲) ۵ حفظ کردن و نگه داشتن چنان‌که قول و قرار یا رابطه دوستی را با کسی. ۵ عهد وفا. ۶ (ا.) (قد.) فرمان مکتوب حکومت که پادشاهان به حکام ولایات می‌دادند و معمولاً در آن وظایف آنان را یادآور می‌شدند. منشور، حکم. نیز ۵ عهد (م. ۲): لوا و عهد و خطاب خلیفه بغداد / خدای عزوجل بر ملک خجسته کناد. (مسعود سعد^۱ ۱۳۵) ۵ همان عهد کاووس دارم نخست / که بر من بهانه نبایدست جست.

اسوه نیکو



واژه‌شناسی

- عالمیان: جهانیان، مردم جهان
- حدّ لزوم: اندازه لازم
- در مقام دادخواهی: در جایگاه حق خواستن
- دُشنام: دُش (زشت) + نام، نام یا نسبت زشت به کسی دادن، ناسزا، فحش
- نمی‌آلود: از مصدر «آلودن» (= آلوده کردن)، آلوده نمی‌کرد
- حریم: محدوده

• ستایش: از مصدر «ستودن»

• فروماند: فرومی‌ماند، شگفت‌زده می‌شود

• اعتدال: راست‌قامتی

• خلیل: دوست؛ خلیل‌الله لقب حضرت ابراهیم(ع) است که خداوند وی را دوست خود خواند.

• جوانی کنی: احساس جوانی و سرزندگی کنی

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی / عشق محمّد بس است و
آل محمّد: ای سعدی، اگر [می‌خواهی] عشق بورزی و احساس
جوانی و سرزندگی کنی، عشق ورزیدن به محمّد(ص) و خاندان
او [برایت] کافی است.

توصیف



در درس دوازدهم نکته‌هایی درباره توصیف شخصیت خواندیم. بجز شخصیت، می‌توانیم مکان یک رویداد را هم توصیف کنیم. در داستان‌ها معمولاً جزئیات مکان به صورت غیرمستقیم (برای مثال، از طریق گفتگوی دو شخصیت داستان) توصیف می‌شوند، اما در فیلم‌نامه و نمایش‌نامه، نمایش‌نامه‌نویس یا فیلم‌نامه‌نویس، مکان هر صحنه را با دقت و جزئیات برای کارگردان توصیف می‌کند تا هنگام ساخت اثر، کارگردان بتواند با کمک صحنه‌آرا و دیگر عوامل فیلم یا نمایش، صحنه مورد نظر نویسنده را بازسازی کند. فیلم‌نامه‌نویس‌ها برای نشان دادن این که اتفاقی در داخل ساختمان یا بیرون و در فضای باز رخ می‌دهد از دو واژه «داخلی» و «بیرونی» استفاده می‌کنند.



۱- برگردان آیه و حدیث پایین:

- لقد كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ... (۳۳/۲۱)

- اولادُنَا أَكْبَادُنَا... (پیامبر اکرم ص)

۲- جمع شکسته (مکسّر) «ادب» و «موعظه»:



۱- معنای واژه‌هایی که زیرشان خط کشیده‌ایم:

- او چندان در سجده می‌ماند تا آنان پایین بیایند.

- از سجده برمی‌خاست و هردو را در بر می‌گرفت.

- در میان جمع، گشاده‌رو بود و در تنهایی، سیمایی محزون و متفکر داشت.

- هرگاه به مجلسی وارد می‌شد، نزدیک‌ترین جای خالی را اختیار می‌کرد.

۲- مکانی را در فیلم یا زنجیره (سریال) تلویزیونی نگاه کنید (مثلاً خانه قهرمان، خیابانی در صحنه‌ای از فیلم یا زنجیره تلویزیونی، دفتر کار یکی از شخصیت‌ها، روستایی که فیلم در آن اتفاق می‌افتد، ...). اگر امکان‌پذیر است، بر صحنه مورد نظرتان توقف کنید یا آن را چند بار نگاه کنید. بکشید تا مکان را با جزئیات زیاد توصیف کنید. توصیف شما در صورتی دقیق است که اگر کارگردان آن را بخواند، بتواند همان صحنه را بازسازی کند.



- به نظر شما واژه «درشت» در هریک از ترکیب‌های پایین چه معنایی دارد؟

- سیب درشت

- سخن درشت

- اسکناس درشت

حکایت

خشم زانده

واژه‌شناسی

- جانان پدر: عزیزان پدر
- هنر: در کاربرد کهن زبان فارسی، هنر به معنای هنرهای امروزی نبود، بلکه به معنای «فضیلت» به کار می‌رفت. مقصود از فضیلت هرگونه برتری در دانش، اخلاق و مهارت‌هاست. بنابراین در گذشته انسان دانشمند، «هنرمند» به شمار می‌آمده است. هنر چنان‌که از متن حکایت گلستان سعدی نیز برمی‌آید، آموختنی و به‌دست‌آوردنی بوده است.
- مُلک و دولت: در اینجا، به ترتیب به معنای پادشاهی و ثروت
- نشاید: از مصدر «شایستن»، شایسته نیست؛ اعتماد را نشاید: شایسته اعتماد نیست.



۱- یک نمونه سجع در حکایت سعدی (افزون بر آنچه ما آورده‌ایم):

۲- به «روان‌خوانی» درس دوم بازگردید و سجع‌ها را در متن ترجمه نهج‌البلاغه بیابید.



۱- در جمله «سیم و زر در سفر به محلّ خطر است» امروزه به جای «به محلّ خطر» از چه ترکیبی بهره می‌گیریم؟

۲- معنای واژه‌ای که در بیت حافظ زیرش خط کشیده‌ایم چیست؟
به خواری منگر ای مُنعمِ ضعیفان و نحیفان را
که صدر مجلسِ عزّت، گدای ره‌نشین دارد

• خواجه: (در اینجا) صاحب مال

• به تفاریق: اندک‌اندک، به تدریج

• زاینده: جوشان

• در نفس خود: به تنهایی، به خودی‌خود

• قدر: ارزش و احترام

• صدر: بالای مجلس

• لقمه چیند: گدایی می‌کند

سجع

در پایان برخی جمله‌های حکایت سعدی، گونه‌ای هماهنگی و موسیقی آوایی احساس می‌کنیم:

هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده... هنرمند هر جا رود قدر بیند
و بر صدر نشیند و بی‌هنر لقمه چیند و سختی بیند.

این خوش‌آوایی برخاسته از یکسانی دو یا چند واژه در حرف‌های پایانی است: زاینده و پاینده، بیند و نشیند، چیند و بیند. این واژه‌ها خود در پایان جمله‌ها جای گرفته‌اند. به هماهنگی پدیدآمده از این واژه‌ها در اصطلاح «سجع» می‌گویند.

سجع در نثر، کمابیش برابر است با قافیه در شعر، و چنان‌که قافیه در پایان مصراع‌ها جای می‌گیرد، سجع نیز در پایان جمله‌ها و عبارت‌ها می‌نشیند. (در نمونه‌های یادشده از حکایت سعدی، دو واژه «قدر» و «صدر» را هم - چون پیش از سجع‌های اصلی آمده‌اند - می‌توان سجع به شمار آورد.)

روزِ آزمون املا بود. پیش از این‌که زنگ تفریح به آخر برسد، بچه‌ها همه در کلاس جمع شده بودند و گوش‌تاگوش بی‌صدا نشسته بودند. نوید - مُبصر کلاس - توی راهرو سرک کشید و بعد با احتیاط در را بست و از سیاوش خواست که پای تخته بیاید. سیاوش دوروبرش را ورنانداز کرد، برخاست و خیلی جدی و شق‌ورق^۱ با قدمهای استوار رفت و جلوی تخته‌سیاه رو به کلاس ایستاد. ورقه‌تاخورده‌ای را از جیبش بیرون آورد و قُرص‌وقایم^۲ گرفت جلویش...

از چند روز قبل، سیاوش و نوید - که با هم دوستِ جون‌جونی بودند - قرار و مدار گذاشته بودند. نوید طبق نقشه، یک روز پیش از آزمون، بچه‌ها را خبر کرده بود که «فردا زنگ ادبیات، همه قبل از زنگ در کلاس حاضر باشند؛ چون قرار است سیاوش بیانیته‌ای برای جمع بخواند.» بچه‌ها بدون استثنا قبول کردند؛ آخر سیاوش دو ماه پیش - روزی که تیم

منتخبِ کلاشان می‌خواست مسابقه بدهد و پای حیثیت کلاس در میان بود - یک بیانیته‌ پرآب‌وتاب خوانده بود و با نثر زیبا و جاندارش به کلاس روحیه و امید داده بود. بچه‌ها بُرد در آن بازی به یادماندنی را مدیون سیاوش بودند و بچه‌ها بُرد در آن بازی



به یادماندنی را مدیون سیاوش بودند و حالا همه - بی‌بروبرگرد - جمع شده بودند؛ انتظار و اشتیاق را می‌شد در چشم هر کدام خواند. ... سیاوش سینه‌اش را صاف کرد و با لحنی قاطع و صدایی رسا و غرّابنا کرد به خواندنِ بیانیته:

دوستان صاحب‌دل و صاحب‌نظر،

بی‌تردید از قصّه پرغصّه املا در این مدرسه خبر دارید و از رنجی که می‌بریم و زجری که می‌کشیم، دلی شعله‌ور! از تکالیفِ دل‌آزارش در عذابیم و از آزمون‌های بی‌شمارش در تب‌وتابیم و از نمره‌های جگرخراشش، خراب‌اندرخراییم. آخر تا به کی باید زیر بارِ زورِ این ظالم سر خم کنیم و زار و ذلیل و زبون^۱ به سر بریم و مُهرِ خَموشی و سکوت بر لب نهیم؟ دوستان همدل، امان از این املائی بی‌حاصل! یاران همراه، فغان^۲ از این املائی جانکاه! داد از این ضحاکِ ماردوش که بُرد از ما قرار و طاقت و هوش! فریاد از این مارانِ آدمی‌خوار: از این صاد و ضاد و طا و ظای مردم‌آزار! از این عین و غینِ نفرت‌بار! که همچون مارانِ ضحاک، عزّت و آبروی ما را پاک^۳ برده‌اند و مغز ما را خورده‌اند و آرام و آسوده خفته‌اند.^۴ پس ای یاران دلاور و ای هم‌رهان کینه‌ور، اکنون باید که فریدون‌وار با

۱- خوار

۲- فریاد

۳- یکسره، کاملاً

۴- داستان ضحاک ماردوش را می‌دانید؛ پادشاه ستمگری که بر ایران فرمان می‌راند و بر شانه‌هایش دو مار سیاه روییده بود. جلادان ضحاک هر روز دو جوان ایرانی را سر می‌بریدند تا مغزشان را خوراکِ ماران ضحاک کنند. سرانجام فریدون به یاری کاوه‌آهنگر این پادشاه اهریمنی را شکست داد. سیاوش در بیانیته‌اش حرفهای الفبا را به ماران ضحاک تشبیه کرده است که مغز دانش‌آموزان را می‌خورند!

۵- انتقامجو

با گرز^۱ گوسار^۱ پا به عرصه کارزار^۲ گذارید و بی هیچ باکی، دمار از روزگار ماران ضحاک^۳ برآرید. والسلام.

سیاوش از خواندن بازیستاد، نگاه نافذش را از برگه جدا کرد و دورتادور کلاس چرخ داد. لحظه‌ای سکوت کلاس را فراگرفت و هیچ‌کس لب از لب باز نکرد؛ اما یک‌دفعه صدای ممتد زنگ سکوت را شکست و بچه‌ها همزمان شروع کردند به دست زدن برای سیاوش و یکی‌یکی از جا بلند شدند. شوری عجیب در کلاس به پا شده بود و بچه‌ها یکریز سیاوش را تشویق می‌کردند. اصلاً باورش نمی‌شد؛ انگار خواب می‌دید. اشک شوق چشمانش را تر کرده بود... همین که شور و شوق بچه‌ها قدری فرونشست، یکی‌یکی و دوتادوتا سرگرم بحث درباره بیانیه سیاوش شدند. اغلب آنها از املا دلی پرورد داشتند و حالا سیاوش آمده بود تا برای انتقام از املا، یک بسیج همگانی به راه بیندازد! مدتی بعد نوید که حدس می‌زد خیلی از بچه‌ها چیزی از بیانیه دستگیرشان نشده باشد، از همه خواست چند لحظه‌ای سکوت کنند و بعد ادامه داد: «بچه‌ها، ما می‌خوایم از دست املا خلاص بشیم. برای این کار بایستی دس به دست هم بدیم و املاهامونو امروز غلط‌غلوپ بنویسیم؛ یعنی مثلاً همه صادا رو سین و هر چی ضاد و ذال و ظا هست، ز بنویسیم و این طوری اعتراض خودمونو به گوش همه برسونیم.» بچه‌ها با اشاره سر یا سکوت، رضایت و موافقت خودشان را اعلام کردند. مسعود هم از ته کلاس به طرفداری بلند شد که: «سیاوش، مسلّم بدون که ما پشتتو داریم و تنهات نمی‌ذاریم»

۱- گوسار = گاو سر. گریزی که سرش به شکل سر گاو باشد؛ گرز فریدون چنین شکلی داشته.

۲- عرصه کارزار: میدان جنگ

۳- دمار از روزگار کسی برآوردن: به‌سختی آزار دادن یا نابود کردن کسی

و بقیه حرفش را تأیید کردند. تنها امین - شاگرد اول کلاس - بود که با لحنی حقه‌جانب اعتراض کرد: «این دیگه چه بازیه درآوردین؟ حالا گیرم اعتراضونو نشون دادیم، ولی آخرش که چی؟ آقا جون آش کشک خالته...» اما اطرافیان با گوشه و کنایه حرفش را بریدند و بهش محلی نگذاشتند... سیاوش که اوضاع را حسابی به وفق مراد دید، ورقه بیانیه را پشت‌ورو کرد و خطاب به بچه‌ها گفت: «خُب، حالا اگه با این کار موافقین، بیاین تا آقای یزدی نیومده، این شعرا رو بعد از من تکرار کنین تا بریم به جنگ املا!» و با لحنی حماسی و کوبنده شعرش را خواند و بچه‌ها مصراع‌به‌مصراع مشتاقانه تکرار کردند:

تا کی بزَنم ضَجّه^۱ شب تا به سحر املا؟

تا کی برود وقتم از تو به هدر املا؟

باشد همه تمرینها بی سود و ثمر املا

از نمره بد بردم بی وقفه خبر املا

ای داد ازین املا، فریاد ازین املا!

از دست تو ای املا خونین جگرم امروز

وَز مشق زیاد تو کَلّی پگرم امروز

هستی تو چنان سدّی بر رهگذرم امروز

از این سدّ جانفرسا من می‌گذرم امروز

این را تو بدان املا، این را تو بدان املا!

املا، تو همین امروز نابود شوی بی شک

آتش هم اگر بودی، چون دود شوی بی شک

۱- فریاد و ناله

با نمره صفر از من، مردود شوی بی شک
من گرزِ گران‌گرم، گر خود^۱ شوی بی شک
بیچاره شدی املا، بیچاره شدی املا!

چشمهای سیاوش از شادی برق می‌زد و از شوق صدایش می‌لرزید.
هر چه می‌خواند، همه یکصدا تکرار می‌کردند و سیاوش هر بار محکمتر
می‌خواند: بیچاره شدی املا، بیچاره شدی املا!



۱- کلاه‌خود؛ در نبردهای قدیم برای کشتن دشمن، با گرز بر کلاه‌خودش می‌کوبیدند. می‌گوید:
اگر تو تبدیل به کلاه‌خود هم شوی، من بیشک گرز سنگین می‌شوم [و تو را از میان
برمی‌دارم].

اما این دفعه فقط چند نفری از آخریها با او همراهی کردند و
فوری صدایشان را فروخوردند! ولی سیاوش غرق در شعر بود. اصلاً حال
خودش را نمی‌فهمید؛ در عالم دیگری سیر^۱ می‌کرد. حتی صدای «سیاوش»،
سیاوش^۲ نوید هم دردی را دوا نکرد و این بار، دیگر سیاوش تقریباً فریاد
کشید: بیچاره شدی املا، بیچاره شدی املا!

اما هیچ صدایی بعد از صدای خودش به گوش نرسید. ناگهان به خود
آمد؛ سکوتی مرگبار در کلاس رخنه کرده بود. در جا خشکش زد، ترس
برش داشت و سراسیمه با چشمهای بهت‌زده به کلاس خیره شد: همه
ساکت و سربه‌زیر نشسته بودند. چند نفر از دیدنش پخی زدند زیر خنده.
بالای سرش سایه سنگینی را احساس کرد و عرق گرمی بر شقیقه^۲ اش
نشست...

۱- گردش می‌کرد

۲- قسمت بالای دو طرف سر که بین گوش و گوشه خارجی چشم قرار دارد؛ گیجگاه

در بیانیه سیاوش، از داستان ضحاک ماردوش یاد شده است. حسین مرادی، پویانمایی عروسکی «افسانه ماردوش» را با اقتباس از همین داستان شاهنامه فردوسی ساخته است. این پویانمایی بارها از صداوسیما پخش شده و در پنج لوح تصویری نیز از سوی شرکت صوتی و تصویری سروش انتشار یافته است. اکنون شما با راهنمایی دبیرتان پس از خواندن داستان ضحاک از شاهنامه فردوسی و بازبینی «افسانه ماردوش»، بررسی کنید این پویانمایی با اصل داستان چه همانندی‌ها و چه تفاوت‌هایی دارد. (می‌توانید این کارویژه را در یک گروه پنج‌نفره انجام دهید.)



واژه‌شناسی

- کوره‌راه: راه باریک و دورافتاده که گذر از آن دشوار باشد. «کوره» در این واژه به معنای «مختصر و ناچیز» است؛ چنان‌که در واژه‌های «کوره‌سواد» و «کوره‌ده یا ده‌کوره» همین معنا را دارد.
- مزدور: مزدبگیر؛ آن‌که بی‌توجه به ارزش‌های اخلاقی کارش، در برابر پول به کسی یا کشوری کمک کند.
- خان: در اینجا، لقب و عنوان مالکان ده و زمین



در بخش پیشین دریافتیم که یکی از کارکردهای بُن، رساندن مفهوم زمان است و فعلی که زمان حال را نشان می‌دهد، بن مضارع (اکنون) و آنکه زمان گذشته را نشان می‌دهد، بن ماضی (گذشته) دارد.

می‌شنیدم	می‌شنوم
بن ماضی	بن مضارع

انجام کار در هر دو فعل بالا مشترک است؛ یعنی مصدر هر دو یکسان است (شنیدن). حال می‌خواهیم ببینیم چگونه می‌توان از یک مصدر، بن مضارع (اکنون) و بن ماضی (گذشته) به دست آورد. چون می‌دانیم که بن مضارع در فعل حال یافت می‌شود و بن ماضی در فعل گذشته وجود دارد،



۱- دست از کار کشیدن گروهی به نشانهٔ اعتراض:

۲- قرآن را از آغاز تا پایان خواند: قرآن را کرد.

۳- جفت‌واژه‌های مترادف به معنای «متواضع»:

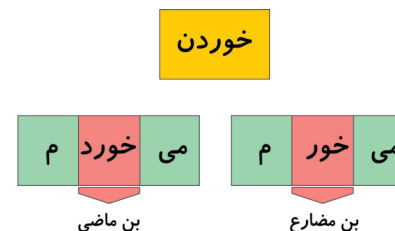
۴- در میان واژه‌های پایین جفت‌واژه‌های هم‌معنا، هم‌خانواده و متضاد را بیابید و کنار هم بیاورید.

از خودگذشتگی - اُسوه - اندوهگین - ایشار - باقی - پایه‌گذاری - پیشوا -
تأسیس - ترس - توصیه - حمله - خشمگین - خصلت - خواستار - خوف -
خیزش - درنگ - رأفت - ژیان - سایه - سرعت - سزاوار - سفارش -
شایان - شتاب - شیوه - طالب - ظل - فانی - فروتن - گفت‌وگو - مباحثه -
متواضع - محزون - مقتدا - مکث - موظف - مهربانی - نحو - نمونه -
نهضت - وظیفه - ویژگی - هجوم.

.....	:	:	:
.....	:	:	:
.....	:	:	:
.....	:	:	:
.....	:	:	:
.....	:	:	:
.....	:	:	:
.....	:	:	:
.....	:	:	:
.....	:	:	:

..... # همخا

درست‌ترین روش آن است که از مصدر دو فعل مثال بزنیم؛ یکی با زمان حال و دیگری با زمان گذشته. آنگاه اگر بخش پیشین و شناسه را از هر دو بیندازیم، آنچه بجا می‌ماند، بن است؛ بنی که از فعل مضارع باقی مانده، بن مضارع (اکنون) است و بنی که از فعل گذشته بر جا مانده، بن ماضی (گذشته). برای نمونه، می‌خواهیم از مصدر «خوردن» بن مضارع و بن ماضی بگیریم. دو فعل «می‌خورم» و «می‌خوردم» را از آن مصدر می‌سازیم؛ بخش پیشین و شناسه را از هر دو می‌اندازیم؛ خور (بن مضارع) و خورد (بن گذشته) به دست می‌آید:



می‌بینیم که تفاوت بن ماضی (گذشته) با مصدر، تنها در دو صدای «ک» و «ن» است: خوردن ← خورد!

۱- ازین رو یک روش دیگر برای رسیدن به بن از مصدر، آن است که «ک» و «ن» را از پایان مصدر بیندازیم تا به بن ماضی دست یابیم. همچنین می‌توان از مصدر، فعل امر (دستوری) مفرد ساخت و آنگاه بخش پیشین «ب» را انداخت تا بن مضارع (اکنون) به دست آید: خوردن -> بخور -> خور. در کاربرد این روش، هنگامی که مصدر با حرف «آ» آغاز می‌شود، باید از آغاز فعل امر افزون بر بخش پیشین «ب»، حرف «ی» را هم بیندازیم تا به بن مضارع (اکنون) برسیم: آوردن -> بیاور -> آور آمدن -> بیا -> آ آراستن -> بیارا -> آرا علت این کار آن است که فعل امر از «ب» + «بن مضارع» ساخته می‌شود و برای نمونه، از «آوردن» در اصل «ب» + «آور» -> «بآور» ساخته شده و سپس برای آسان‌سازی تلفظ، به صورت «بیاور» درآمده است. بنابراین، وقتی که «ب» را می‌اندازیم، دیگر نیازی به «ی» نیز نیست. وقتی که مصدر با «الف» آغاز می‌شود، پس از انداختن بخش پیشین «ب» و حرف «ی»، باید «الف» را به آغاز بن بازگردانیم: انداختن -> بینداز -> انداز افروختن -> بیفروز -> افروز



۱- مترادف‌های فارسی واژه‌های «تظاهرات»، «افتخار»، «وطن»:



۱- «صدای شلیک گلوله‌ای در کوره‌راه کوهستان‌های میان خمین و اراک پیچید» هرچند برخی واژه‌ها هم‌معنا به نظر می‌آیند، اما با هم تفاوت‌های معنایی و کاربردی ظریفی دارند. از دید شما چه تفاوتی میان «گلوله» با «فشنگ» و «تیر» هست؟

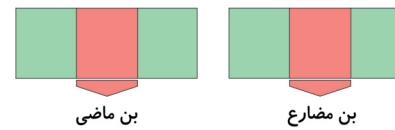
۲- واژه متضاد با «استقبال»:

۳- از مصدرهای پایین به شیوه‌ای که در این درس آموخته‌اید، بن ماضی (گذشته) و بن مضارع (اکنون) بسازید.

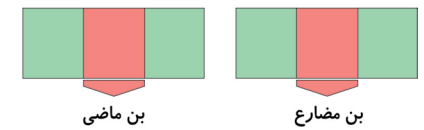
۲- به نظر شما واژه «ساده» در هریک از این ترکیب‌ها به چه معنایی است؟

- خانه ساده
- کارگر ساده
- پارچه ساده
- مسئله ساده

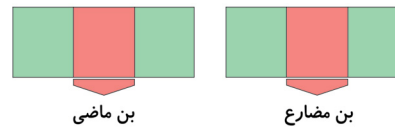
افتادن



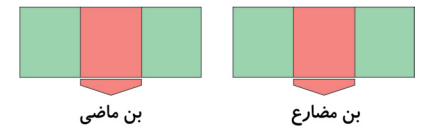
بستن



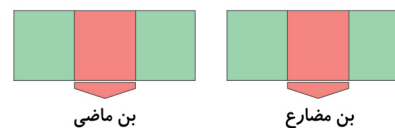
دویدن



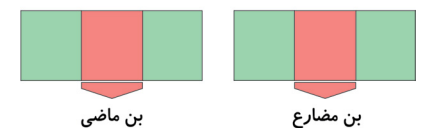
دیدن



کشتن



خوابیدن





معنای این واژه‌ها و عبارتهای عامیانه:

- گوشش به این حرف‌ها بدهکار نیست:

- دیگر خرم از روی پل گذشته بود:

- این قدر آب غوره نگیر:

- چپ‌چپ به او نگاه کرد:

- روبه‌روی من همه گوش تا گوش ایستاده بودند:



روانخوانی

سارگان

واژه‌شناسی

- گردان: واحد یا یگان نظامی برابر با سه گروهان؛ فرمانده گردان، «سرگرد» نامیده می‌شود.
- گلون: قفل چوبی پشت در
- چریک: نیروی نظامیِ داوطلب برای عملیات نامنظم جنگی، پارتیزان
- «خوبه! خوبه!»: بس است.



مترادف عامیانه این عبارتهای عامیانه که در متن داستان آمده است:

- شانه خالی می‌کردم:

- یکه خوردم:

- شستش خبردار شده بود:



آموختیم که فعل در زبان فارسی دو بخش اصلی (بن و شناسه) و یک بخش فرعی (بخش پیشین) دارد. دو بخش اصلی فعل، هریک دو مفهوم را می‌رسانند که مجموعاً به آنها مفهوم‌های چهارگانه فعل می‌گوییم: زمان، مصدر، شخص، شمار.

اکنون می‌خواهیم جداگانه مفهوم «مصدر» را در فعل بررسی کنیم:

مصدر در لغت به معنای «جای صدور، سرچشمه» است. چنین تصوّر می‌شود که مصدر خاستگاه و سرچشمه فعل‌ها و برخی واژه‌های دیگر است (البته در تاریخ زبان، روند وارونه است؛ یعنی نخست فعل‌ها در زبان به کار می‌رفته‌اند و سپس مصدرها بر پایه آنها ساخته شده‌اند. باین حال در بررسی امروزی زبان، مصدر را منشأ فعل‌ها به شمار می‌آوریم). اگر مصدر را از دید مفهوم با فعل بسنجیم، یعنی برای نمونه «گفتن» را با «می‌گوییم» مقایسه کنیم، چه تفاوتی میان این دو به چشم می‌خورد؟ گفتن نه زمان دارد، نه شمار و شخص؛ بلکه تنها انجام یک کار را می‌رساند. وقتی می‌گوییم «خواندن» یا «گفتن»، نه پیداست چه زمانی انجام می‌شود و نه چه کسی این کار را انجام می‌دهد. وقتی در مثل فارسی می‌گوییم «خواستن توانستن است» دو مصدر «خواستن» و «توانستن» همین ویژگی را دارند. چون مصدر یکی از مفهوم‌های چهارگانه فعل است،

طبیعی است که سه مفهوم دیگر را دربرداشته باشد. اگر بخواهیم مصدر را در سنجش با فعل تعریف کنیم، باید بگوییم مصدر، فعل بی زمان و شخص و شمار است؛ فعل نیمه‌کاره و ناقص است و اصلاً فعل نیست؛ چون سه مفهوم فعل را نمی‌رساند. مصدر را در زبان فارسی اغلب «اسم» به شمار می‌آورند؛ زیرا اسمی است که نشان‌دهنده انجام یافتن کاری یا رویداد حالتی است.

پس از بررسی مفهومی مصدر، باید از دید ساختاری و ظاهری نیز نگاهی به آن بیندازیم. در ظاهر مصدر چه ویژگی‌ای هست که می‌توان با آن، مصدر را شناسایی کرد؟ اگر به پایان مصدرها توجه کنیم، می‌بینیم که همه به دو آوای «آ» و «ن» پایان می‌یابند: شنیدن، نشستن. اما اگر سه آوای پایانی را در نظر بگیریم، مصدرهای فارسی در دو دسته جای می‌گیرند: دسته‌ای که پایشان «دَن» است: شنیدن، خندیدن، دویدن... و دسته‌ای که به «تَن» پایان می‌گیرند: نشستن، گفتن، خواستن... نوشتن... پس همه مصدرهای فارسی به «دَن» یا «تَن» ختم می‌شوند.

واژه باید هم مفهوم مصدری داشته باشد، هم از دید ساختاری به «دَن» یا «تَن» پایان پذیرد تا مصدر به شمار آید. بنابراین واژه‌هایی مانند «خوبی»، «کوشش» و «مشاهده» گرچه معنای مصدری دارند (خوب بودن، کوشیدن، دیدن)، اما چون ساختار مصدری ندارند مصدر به حساب نمی‌آیند. «گردن» و «معدن» و «خُتن» (نام سرزمینی در چین) نیز هرچند از ظاهر مصدر برخوردارند، ولی مفهوم مصدری ندارند و مصدر نیستند.

- دیدی دستی دستی خودتو گرفتار کردی؟ هر چی بهت گفتم، به خرجت نرفت که نرفت. آخه آدم حسابی، نونت کم بود، آبت کم بود، این آدا اَطورا دیگه چی بود؟

- حق با توئه. جوگیر شدم. درسته که از دست املا کُفری بودم، ولی بی خود دست و پامو گم کردم. بهش چی می‌گن، از هولِ هلیم' افتادم



۱- غذایی ایرانی که با گندم، گوشت له شده، روغن و ادویه پخته، و به عنوان صبحانه خورده می‌شود. این واژه را برخی برگرفته از عربی دانسته و با «ح» نوشته‌اند؛ اما دیگران برآنند که نام این غذای ایرانی را باید «هلیم» نوشت. (کتاب مستطاب آشپزی، نجف دریابندری، ج ۱، ص ۶۷۲) ما املائی دوم را برگزیده‌ایم.



تو دیگ. به خاطر هیچ و پوچ حالا باهاس حساب پس بدم. خدا عاقبتمو به خیر کنه! خودم هیچی، این نوید بینوا هم باید به پای من و نقشه‌های آبکیم بسوزه. بنده خدا کنج دیوار و ایستاده. رنگ و روش پریده و بهم اصلاً محل نمی‌ذاره. خُب حق داره ازم شاکی باشه. ای بخشکی شانس! لابد از مُبصری و ریش می‌دارن. تو کلاس کم مونده بود قبض روح بشم؛ وقتی فهمیدم آقای ناظم پشت سرم و ایستاده، پشتم تیر کشید. «چشم روشن آقای حیدری! یه باره داریه و دُمبک^۲ هم می‌آوردی تا مجلس حسابی گرم بشه! آقای فراهانی، باریکلاً! تو ناسلامتی نماینده‌ای؛ خودت شدی سردسته شلوغا که کلاسُ بذارن رو سرشون؟!...» نامردا همه ماستا رو کیسه کرده بودن؛ مسعودُ باش که اون همه دم از هواداری می‌زد، ولی جلوی آقای ناظم موش شده بود و انگار نه‌انگار! وای صدای پا می‌آد؛ حتم دارم آقای ناظمه! زیرچشمی به راه‌پله‌ها نگاه می‌کنم؛ خودِ آقای ناظمه؛ با قدمای سنگین داره می‌آد طرف ما. پیداست که حسابی برافروخته‌س. چشمامو به زمین می‌دوزم. حس می‌کنم رنگم مثل گچ سفید شده. آقای ناظم می‌ایسته. سایه‌ش رو سرم سنگینی می‌کنه. ناچار با ترس و لرز سرمو بالا می‌آرم؛ چشمای آقای ناظم شده عینهو دو کاسه خون. فوری نگاهمو می‌دزدم. دستشو می‌ذاره رو شونم و فشار می‌ده. آب دهنم رو به زحمت فرومی‌دم. آقای ناظم با تحکم^۳ صحبت می‌کنه:

– خُب آقا سیاوش، اول تو کلاس قشقرق^۴ به پامی کنی و گروه کُر^۵ راه

می‌ندازی، بعد اینجا واسه من خودتو می‌زنی به موش مردگی؟ هان؟ مجالِ جواب نمی‌ده؛ با دو دستِ گوشتالوش گوشامو قایم^۱ می‌گیره و می‌پیچونه؛ گوشام بدجوری تیر می‌کشه. ول کن هم نیست. از زور درد دندونامو رو هم فشار می‌دم. چشمامو بسته‌م.

– هی با توام! سیاوش، بپا آقای ناظم داره می‌آد؛ یه لنگه‌پا و ایستا.

صدا آشناس؛ صدای نویده. یه آن چشمامو واز می‌کنم. خدا رو شکر؛ همه‌ش فکر و خیال بوده... آخیش! فوری یه پامو جمع می‌کنم و دستامو بالا می‌گیرم. بالاغیرتاً این یه دفعه رو محکم باش سیاوش. آقای ناظم با قدمای سنگین داره می‌آد طرف ما. معلومه که حسابی برافروخته‌س. نمی‌دونم چرا دست و پام داره می‌لرزه. رنگم مثل گچ سفید شده. سایه آقای ناظم رو سرم سنگینی می‌کنه. عین کابوسی که تو بیداری موبه‌مو تکرار بشه! خوب می‌دونم چی می‌خواد بگه و پشت‌بندش چه کار می‌خواد بکنه. دیگه طاقت ندارم. «خُب آقا سیاوش، اول تو کلاس قشقرق...» واژه‌های آشنا مثل پُتک می‌خوره به سرم. بغض راه گلوْم بسته. گریه آمون نمی‌ده. با صدای بلند می‌زنم زیر گریه!...

گوشام بدجوری داغ شده. کفِ جفت دستام گزگز^۱ می‌کنه. من و نوید هر دو بعد از تنبیه جلوی دفتر ایستادیم. نوید صورتش سرخ شده عینهو لبو! هر دو هنوز نفس‌نفس می‌زنیم. من با این که بدنم حسابی کوفته‌س، ولی سرِ حال اومده‌م! نوید هم انگار دلخوریش فروکش کرده و تو دلش

۱- محکم (نگاه کنید به «قرص و قایم» در بخش چهارم داستان)

۲- احساس کرحتی همراه سوزش خفیف و پیایی به ویژه در دست و پا، مورمور شدن

۱- عبارتی که هنگام بدبباری گفته می‌شود.

۲- داریه (= دایره، نوعی دف کوچک و مجلسی) و دمبک (تمبک، ضرب)، از سازهای کوبه‌ای

۳- آمرانه و غیرصمیمانه

۴- جنجال، دادوفریاد اعتراض آمیز، آلم‌شنگه

۵- گروهی از افراد که با هم آواز می‌خوانند.



۱- معنای دو اصطلاح زیر که در متن داستان به کار رفته، چیست؟

آ. از هول هلیم افتادم تو دیگ

ب. همه، ماستا رو کیسه کرده بودن

۲- آقای ناظم چه روشی برای تنبیه سیاوش و نوید برگزید؟

۳- شیوه روایت این بخش از داستان چه تفاوتی با بخش‌های پیشین دارد؟

منو بخشیده. لبخندی با هم رد و بدل می‌کنیم.

- بدجور بریده بودی‌ها سیاوش. آخرش کم مونده بود ولو شی روی زمین پهلوون!

- خودت چی نوید؟ آقای ناظم وقتی خط‌کش به دست گفت «یالا؛ پونزده»، اشک تو چشات حلقه زده بود و عرق از سر و روت سرازیر بود که!

- ولی سیاوش، انصافاً تنبیه خوبی بود؛ نشون داد که کی قویتره! موقع دویدن که همون دور هفتم تو حیاط به هِن و هِن افتادی و سرِ شنا رفتن هم تقلب می‌کردی، منتها چون لاغر مردنی هستی، آقا به روت نیاورد؛ پونزده تا شنات، همه نصفه و نیمه بود!

آقای ناظم سر می‌رسه. هر دو بفهمی نفهمی ترسمون ریخته. اگرچه برای تنبیه، دویدیم و شنا رفتیم، اما نمره انضباطمون کم نشده! خجالت‌زده به صورت آقای ناظم نگاه می‌کنیم.

- الانه من با آقای یزدی صحبت کردم. فهمیده بودن که شماها چه کار می‌خواستین بکنین، ولی خُب بزرگواری کردن و هر دو تاتون بخشیدن. حالا تا دیر نشده، زود برید سر کلاستون از درس عقب نیفتین.

- چشم آقا؛ چشم. ببخشید. معذرت می‌خوایم.

خطر رفع شده و دو تامون بلبل شدیم! مؤدبانه عذرخواهی می‌کنیم. آقای ناظم سری می‌جنبونه. لبخندی گوشه لبش نشست:

- در ضمن، آقا سیاوش تو هم عوض شلوغ‌کاری، یه کم ورزش کن؛

شاعر که نباس نی‌قلیونی^۱ باشه!

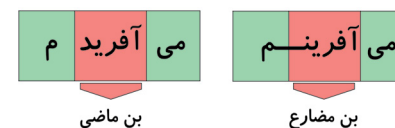
هر دو نفس راحتی می‌کشیم و روانه کلاس می‌شویم...

۱- مانند نی‌قلیان، لاغر و نحیف.

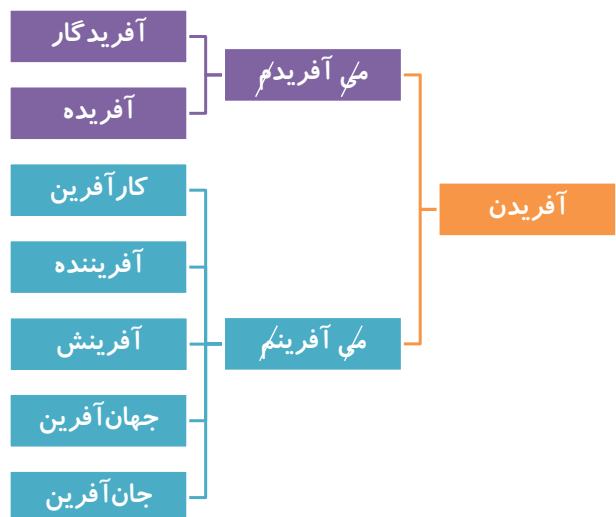


در بخش‌های پیشین، روش ساده ساختِ بن از مصدر را آموختیم. برای مثال از مصدر «آفریدن» این‌گونه بن مضارع (اکنون) و بن ماضی (گذشته) می‌سازیم:

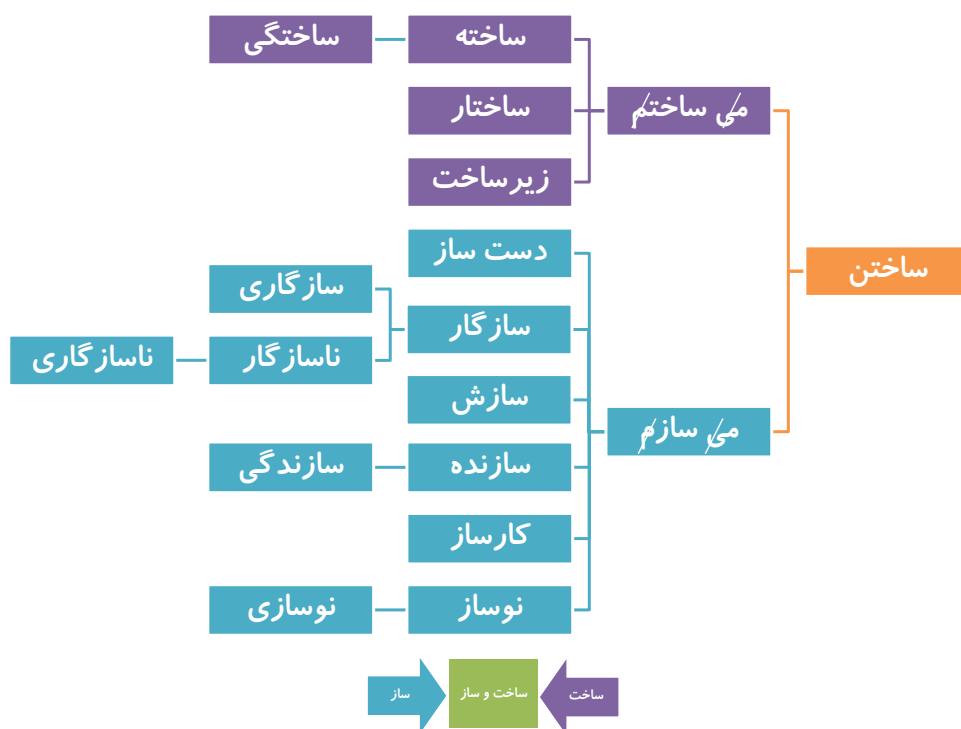
آفریدن



این‌که در ساختمان همه فعل‌ها بن وجود دارد، نباید سبب شود تصوّر کنیم که بن‌ها تنها در فعل‌ها به کار می‌روند. باید دانست بن‌ها افزون بر فعل‌ها در ساختمان بسیاری از واژه‌های دیگر نیز کاربرد دارند. برای نمونه از «آفرین» - بن مضارع (اکنون) آفریدن - می‌توان واژه‌هایی ساخت که فعل نباشند: آفریننده، آفرینش، جهان‌آفرین، کارآفرین، جان‌آفرین. همچنین از «آفرید» - بن گذشته (ماضی) آفریدن - می‌توان آفریده (به معنای مخلوق) یا آفریدگار را ساخت که فعل نیستند. چنان‌که می‌بینید، در اینجا با واژه‌هایی روبه‌رویییم که گرچه فعل نیستند، ولی از بن برخوردارند.



در نمودار پایین، مجموعه واژه‌هایی را آورده‌ایم که از بن‌های مصدر «ساختن»^۱ پدید می‌آیند:



۱- مصدر ساختن در زبان فارسی معنای گوناگون دارد (فرهنگ سخن ۲۸ معنا و کاربرد برای ساختن آورده). در این نمودار، سازش و سازگار با دیگر واژه‌ها تفاوت معنایی دارند، اما از همین مصدر ساخته شده‌اند.

واژه‌هایی که در این نمودارها از یک مصدر ساخته شده‌اند، با هم چه نسبتی دارند؟ یعنی برای نمونه «نوساز» با «ساختار» چه پیوند و ارتباطی دارند؟ اصطلاحاً می‌گوییم این واژه‌ها در زبان فارسی «هم‌خانواده» هستند؛ زیرا همگی از بن‌های یک مصدر ساخته شده‌اند. همچنین در اصطلاح دستوری می‌گوییم این مجموعه واژه‌ها یک «خوشه‌واژه»‌اند؛ یعنی مانند دانه‌های انگور که به یک محور آویخته‌اند، از یک مصدر ساخته شده‌اند. آشکار است که هم‌خانوادگی در واژه‌های فارسی با واژه‌های عربی فرق دارد؛ هم‌خانوادگی در عربی اغلب بر پایه سه حرف اصلی است (برای مثال: علم، عالم، معلوم، تعلیم...)، اما هم‌خانواده‌سازی در فارسی، با سه حرف اصلی انجام نمی‌گیرد (چنان‌که مثلاً سازه و ساختار سه حرف مشترک ندارند)، بلکه با بهره‌گیری از بن‌های مصدر است.^۱

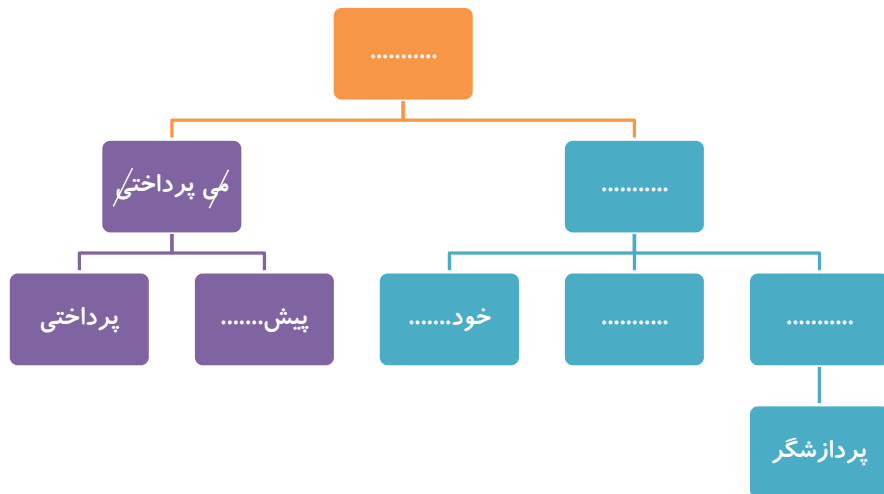
در نمونه‌های یادشده دیدیم که چگونه می‌توان از مصدر، بن مضارع (اکنون) و بن ماضی (گذشته) گرفت و آنگاه از بن‌ها واژه‌سازی کرد و خوشه‌ای از واژه‌های هم‌خانواده پدید آورد. حال می‌خواهیم راه را وارونه ببینیم. برای نمونه، فرض کنید واژه «سازش» را به ما داده‌اند و گفته‌اند که در این واژه بن را بیابید و زمان بن و مصدرش را بنویسید. با یک نگاه می‌توان دریافت که «ساز» (در «سازش») بن است؛ چون در ذهن ما واژه‌هایی مانند کوشش، آفرینش، خواهش، تابش... هست که در همگی بن با «ش» ترکیب شده است.

۱- البته بهره‌گیری از بن، یکی از روش‌های هم‌خانواده‌سازی در زبان فارسی است. برای نمونه اگر بخواهیم برای واژه «وقت» که از عربی به فارسی راه یافته است هم‌خانواده بسازیم، هم می‌توان به شیوه زبان عربی «اوقات» (جمع مکسر) و «موقت» را ساخت و هم با ترکیب به شیوه زبان فارسی واژه‌های هم‌خانواده «خوش‌وقت»، «بدوقت»، «بی‌وقت»، «تمام‌وقت»، «نیمه‌وقت»، «پاره‌وقت»، «وقت‌گیر»، «وقت‌شناس» را پدید آورد (که تنها در دو واژه پایانی، بن به کار رفته است). بنابراین، اشتباه است اگر هم‌خانواده‌ها را تنها ویژه واژه‌های عربی بدانیم.

وقتی بن را در واژه یافتیم، باید نوع یا زمان آن را مشخص کنیم؛ اما بن‌ها در واژه‌هایی که فعل نیستند، نشان‌دهنده زمان نیست. اکنون چه باید کرد تا زمان بن به دست آمده آشکار شود؟ بهترین راه، آن است که بن را با افزودن بخش پیشین و شناسه به فعل تبدیل کنیم: می + ساز + کم - می‌سازم. این فعل زمان حال را نشان می‌دهد و بنابراین، در بردارنده بن مضارع است. در گام پایانی می‌گوییم که در سازش، «ساز» بن مضارع (اکنون) از مصدر ساختن است.



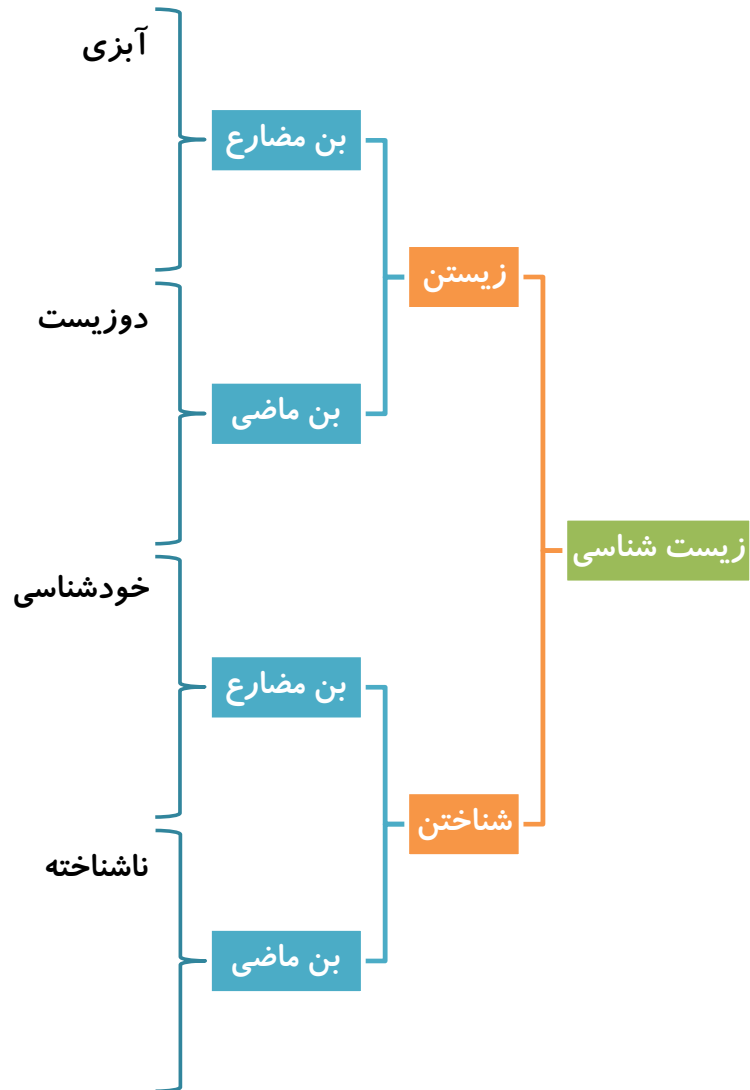
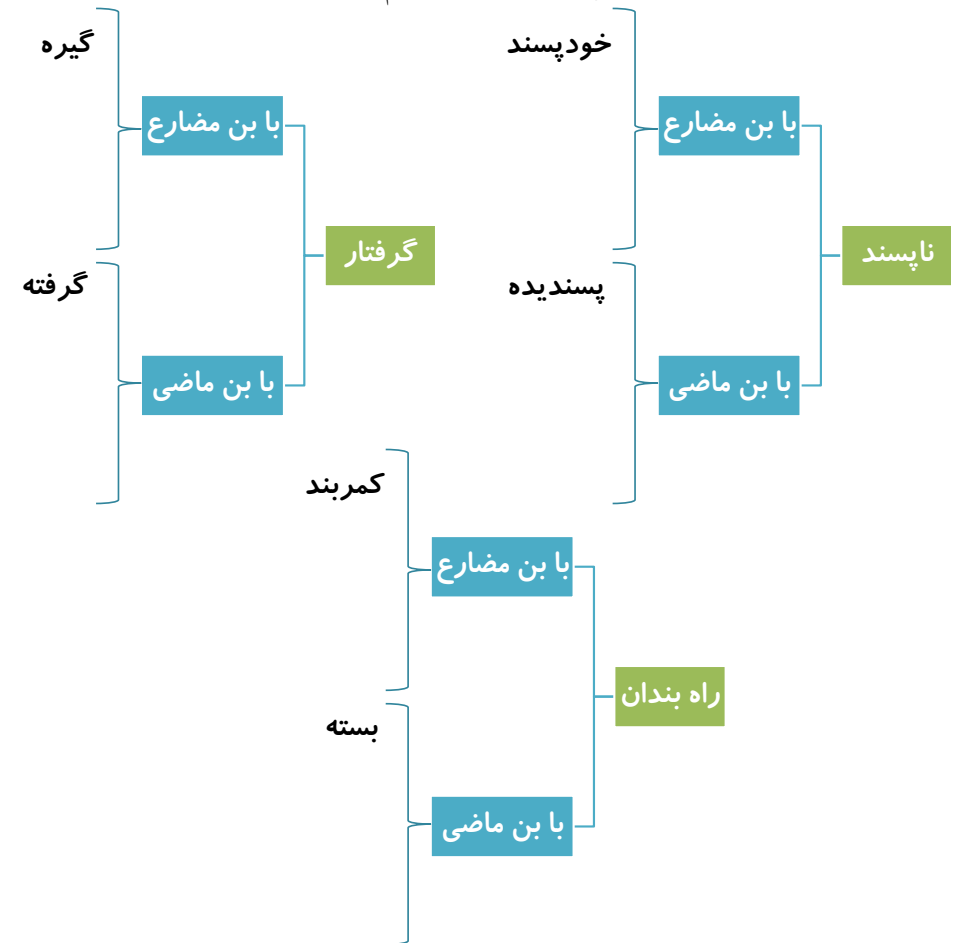
۱- نقطه‌چین‌ها را در نمودار زیر پر کنید.



۲- درون جدول زیرین، بُن و گونه آن را در واژه‌ها نشان دهید و بیفزایید از چه مصدری است.

واژه	پرسش	توانا	آموزگار	پیامبر	دیدار	سنگ‌نوشته
بن						
گونه بن						
مصدر						

۳- برای هریک از واژه‌هایی که در پی آمده است، دست‌کم پنج هم‌خانواده بنویسید. (افزون بر واژه‌هایی که ما نوشته‌ایم)





۱- جایی از متن که حرف «که» به معنای «بلکه» به کار رفته باشد:

۲- برجستگی گوشتیِ دو طرف صورت که میان چشم، فک، گوش، بینی و دهان قرار دارد؛ لُپ:

۳- جمع شکسته (مکسّر) معرفت:

۴- دو تشبیه در بندی که با جمله «این زبان فارسی است...» آغاز می‌شود:

۵- یک جفت‌واژه مترادف که هر دو فعل باشند:



۱- در مصراع دوم از بیت پایانی متن - که سروده کمال‌الدین اصفهانی است - چه نوع پرسشی به کار رفته است؟ چرا؟

۲- از میان کشورهایایی که نامشان در درس آمده، زبان فارسی امروزه زبان رسمی کدام کشورهاست؟

چرا زبان فارسی را دوست دارم؟



واژه‌شناسی

- هم‌نوا: هم‌آواز، هم‌صدا (نوا: صدای موسیقایی، نعمه)؛ هم‌نوا و هم‌آواز مترادفند.
- «دانشمندان و حکیمان» و «عالمانه و حکمت‌آمیز» جفت‌واژه‌های مترادفند.
- شالی‌کار: شالی (برنجی که هنوز از پوست در نیامده، شلتوک) + کار (بن مضارع از مصدر کاشتن)، کسی که شالی می‌کارد.
- چشم‌انداز: منظره
- خلدشه: صدمه، آسیب

آشنایی یا فرهنگستان (۲)



در بخش پیشین دانستیم که فرهنگستان با بهره‌مندی از ۳۵ گروه تخصصی واژه‌گزینی، تاکنون بیش از سی‌وپنج هزار واژه در زمینه‌های گوناگون تصویب کرده و در ده جلد به چاپ رسانده است. همچنین تا اندازه‌ای با فرآیند پیچیده، دشوار و زمان‌بر واژه‌گزینی در فرهنگستان آشنا شدیم. اکنون به نمونه‌هایی از واژه‌های مصوب فرهنگستان نگاهی بیفکنیم:

- به نظر شما در درازنای تاریخ ایران، چگونه زبان فارسی مایه پیوند و همبستگی اقوام ایرانی بوده است؟

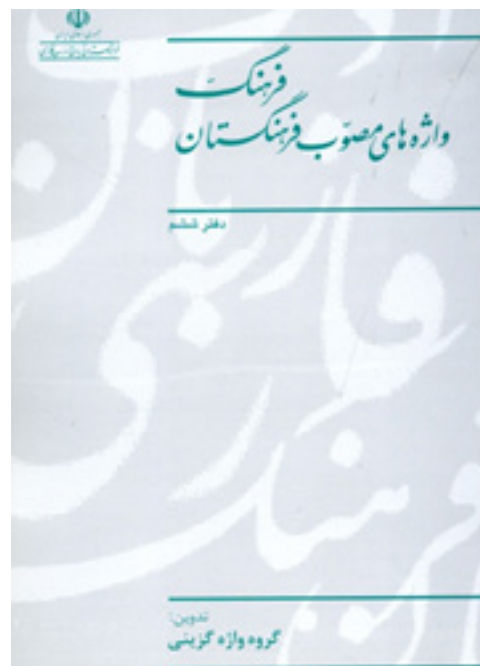
واژه فارسی	واژه بیگانه	واژه فارسی	واژه بیگانه
حسگر	سنسور	جام	کاپ (در ورزش)
نمونک	ماکت	شناسه	کُد
بازارچه	پاساژ	مهر و موم	پُلْمَب
جورچین	پازل	مشت‌زن	بوکسور
کارکنان	پرسنل	همایش	کنگره
نگارخانه	آتلیه	چاپگر	پرینتر
نمایشگر	مانیتور	آبزی‌دان	آکواریوم
یخزن	فریزر	دمابان	فلاسک
فرآیند	پروسه	فهرست	لیست
پیامگیر	انس‌رینگ ماشین	پی‌غذا	دسر
پس‌زمینه	بک‌گراند	خاک‌بردار	لودر
فناوری	تکنولوژی	پایانه	ترمینال
کارگروه	کمیته	بزرگراه	اتوبان
برشته‌کن	تستر	یارانه	سوبسید





- با جستجو در وبگاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (به نشانی persianacademy.ir) یا «دفتر واژه‌های مصوب فرهنگستان»، برابر نهادِ واژه‌های بیگانه‌ پابین را بیابید.

واژه فارسی	واژه بیگانه	واژه فارسی	واژه بیگانه
	پاورپوینت		توریست
	کلینیک		کارواش
	اسپری		کابین
	هاورکرافت		اسپک
	اتوماتیک		آنتی بیوتیک
	اِکو		پروژکتور



متأسفانه برخی ناآگاهان از سازوکار واژه‌گزینی و واژه‌های مصوب فرهنگستان، چند واژه من‌درآوردی خنده‌دار را به فرهنگستان نسبت داده و خواسته‌اند از این راه، عملکرد آن را بی‌ارزش نشان دهند. (برای نمونه، می‌گویند فرهنگستان به جای «پیتزا»، «کش‌لقمه» را ساخته و در برابر «اتوبوس»، «خودروی بزرگ دسته‌جمعی» را نهاده است!

واژه‌های بیگانه را به عنوان واژه جافتاده در زبان فارسی پذیرفته و هرگز برای آنها برابریابی نکرده است.) عده‌ای نیز بی‌آنکه به خود زحمت جستجو بدهند، ساده‌لوحانه چنین سخنانی را باور می‌کنند و با تکیه بر دانسته‌هایی یکسره بی‌اساس، ضرورت واژه‌گزینی در زبان فارسی امروز را انکار می‌کنند.

آدم آهنی و شاپرک



واژه‌شناسی

- صدای خشن: صدای ناهنجار و ناخوشایند
- موذیانہ: از روی بدجنسی
- صدای ریز: زیرتر و آهسته‌تر از همیشه
- رایحه: بو، بوی خوش



داستانِ نمادین

در درس شانزدهم با مفهوم داستان نمادین آشنا شدیم. «نمادگرایی» در هنر و از جمله در ادبیات متداول است. در ادبیات، نویسندگان نمادگرا در نوشته‌هایشان از جانوران، چیزها یا واژه‌هایی استفاده می‌کنند که نماینده مفهومی پیچیده‌تر هستند. به این مفهومی پیچیده، مفهومی «انتزاعی» می‌گوییم. مفهومی انتزاعی یا ذهنی، قابل لمس و محسوس نیستند. برای همین، نویسندگان نمادگرا، از چیزهای قابل لمس و دیدنی (یا «عینی») که نماد یا نماینده آن مفهومی انتزاعی هستند بهره می‌گیرند تا بتوانند در نوشته‌هایشان راحت‌تر درباره موضوع‌های پیچیده صحبت کنند. همان‌گونه که در درس شانزدهم خواندیم، مثلاً کبوتر، نماد صلح و دوستی است. نمادگرایی، گذشته از این که فهم نوشته را آسانتر می‌کند، این امکان را فراهم می‌آورد که نوشته معنایی فراتر از معنای ظاهری خود پیدا کند و بنابراین پربارتر باشد.



– سه واژه که بازتاب‌دهنده صداهای طبیعی، و دارای دو بخش تکراری باشند:

۲- هر یک از اجزای سفره هفت‌سین نماد مفهومی انتزاعی است. متن کوتاهی بنویسید و در آن، نمادهای سفره هفت‌سین (یا مراسم و آیین دیگری به انتخاب خودتان؛ مثل عروسی، عزاداری، تولد و...) را شرح دهید و بیفزایید که در مجموع، سفره هفت‌سین (یا هر مراسم و آیین دیگری که برگزیده‌اید) برای شما چه معنایی دارد. برای این‌که نوشته‌تان تأثیرگذارتر شود، می‌توانید پیش از آغاز به نوشتن، شبکه‌های معنایی و مترادف‌های واژه‌هایی را که کاربرد بیشتری در نوشته‌تان دارند رسم کنید. همچنین می‌توانید از شگردهای تکرار و تشبیه در نوشته‌تان بهره بگیرید.



داستان سیاوش (۶)

- آقا اجازه، ما می‌تونیم بیایم تو؟

نوید و پشت سرش سیاوش با قیافهٔ مظلومانه دم در ایستاده‌اند. یکباره همه نگاهها می‌چرخد به طرف آنها.

- آقای یزدی، معذرت می‌خوایم.

- آقا ببخشید؛ همه‌ش تقصیر ما بود.

آقای یزدی لبخند رضایتی بر لب می‌نشانَد و با دست به سوی نیمکتها اشاره می‌کند:

- مسأله‌ای نیست؛ بفرمایید بنشینید.

نوید و سیاوش باادب و سربه‌زیر وارد می‌شوند و هر یک بر جای خود می‌نشینند. آقای یزدی دربارهٔ آخرین جمله از سه جمله‌ای که روی تخته نوشته، توضیح می‌دهد و زیر چند واژه خط می‌کشد و نهاد، مسند و فعل می‌نویسد؛ بعد گچ قرمز را در جاگچی می‌گذارد و رو می‌کند به کلاس:

- نُب بچه‌ها، بعد از تمرینای دستور، نوبت می‌رسه به املا. امّا چون

از قرار معلوم شما کلی از املا گله و شکایت دارین، املا گفتن می‌ذاریم برای بعد؛ تا امروز به درد دل شما گوش کنیم.

مژدهٔ آقای یزدی بچه‌های نگران را از این‌رو به آن‌رو می‌کند و شادی کلاس را فرامی‌گیرد. سیاوش هم از این‌که آزمون را به تأخیر انداخته، در دلش احساس پیروزی می‌کند.

- می‌دونین که وضع کلاستون از نظر املا چندان تعریفی نداره. الآن فرصت



مرورِ زمان این آواها رو به خط افزودیم؛ مثلاً برای این که بتونیم صدای «پ» رو نشون بدیم، دو تا نقطه کنار «ب» گذاشتیم؛ یا یه سرکش بالای «ک» اضافه کردیم تا خط بتونه «گ» رو هم نمایش بده و همین طور «چ» و «ژ». به این ترتیب می‌شه گفت ما الفبای عربی رو تا اندازه‌ای با زبان خودمون هماهنگ کردیم و برای همین اسمش گذاشتیم الفبای فارسی. اما همین خط یا الفبای فارسی دشواریایی داره که نباید اونارو نادیده گرفت؛

خوبیه که فکرامونو رو هم بذاریم و ببینیم می‌شه یه جور ی با املا کنار اومد یا نه! خُب آقا سیاوش حیدری، شما که سابقه شورش و اعتصاب بر ضد املا تو پرونده هست، گمونم خوب بتونی پته املا رو رو آب بریزی؛ پس بسم الله!

بچه‌ها از لحن طنزآمیز آقای یزدی می‌خندند. سیاوش خودش را جمع‌وجور می‌کند و می‌کوشد رودرواسی را کنار بگذارد و حرف دلش را بزند.

- آقا اجازه، راستش بخواین، مسأله اصلی اینه که سختی املا همه‌ش زیر سر الفبای عربیه که هیچ ربطی هم به زبان فارسی نداره. مثلاً ما توی زبان فارسی یه صدای «ز» بیشتر نداریم، اما به خاطر رعایت الفبای عربی، همین صدا رو چهار جور باید بنویسیم؛ «س» و «ت» و بعضی حرفای دیگه هم عیناً همین دردسر دارن. این باعث می‌شه که املا یه درسِ حفظی و اعصاب‌خردکن از آب دربیاد و هی آدمو به اشتباه بندازه.

- بسیار خُب. خوشحالم که برای مخالفت با املا واسه خودت دلیل و مدرکِ منطقی داری و به خاطر تنبلی نیست که با املا چپ افتادی! واقع امر هم همین‌طوره که گفتی، متها نباید از چند نکته مهم چشم پوشید: اول از همه این که یه دلیل ما ایرانی‌ها برای پذیرفتن الفبای عربی، خط عجیب و غریبه که پیش از الفبای عربی داشتیم و به خط پهلوی معروفه. این خط از بس پیچیده و دشوار بوده که باید گفت صد رحمت به خط عربی! پس در حقیقت ما با پذیرش الفبای عربی، خطمونو ساده‌تر کردیم. جالب اینجاست که خط عربی برخی از آواهای زبان ما رو نداشت و ما به

پته کسی را روی آب ریختن: نادرستی پنهان کسی را فاش کردن و او را رسوا ساختن

اصل مسئله همون جور که سیاوش گفت، از اینجا آب می‌خوره که ما الفبای عربی رو پذیرفتیم، ولی صداهای زبان عربی رو به زبان خودمون راه ندادیم؛ چون اگه این اتفاق می‌افتاد، زبان فارسی استقلال خودش از دست می‌داد و یکسره از بین می‌رفت. به‌هرحال، دشواری تازه خط فارسی از همین جا پیدا شد؛ یعنی برای نمونه، واژه‌های دینی «حلال» و «حرام» وارد زبان ما شد و ما اونا رو با هی جیمی نوشتیم، اما موقع گفتن، این هی جیمی رو عین هی دوچشم (مثل ه تو واژه هنوز) تلفظ کردیم؛ بنابراین در خط فارسی صدای ه که یک تلفظ بیشتر نداشت، دو جور املا پیدا کرد و این‌طوری بود که املاهای فارسی قدری پیچیده شد. برای مثال اگه شما واژه «لذیذ» رو به زبان عربی تلفظ کنین، تنها می‌شه اونو با دال‌ذال نوشت و بس؛ ولی اگه همین واژه رو به زبان فارسی بگیم، می‌شه به شونزده شکل نوشتش!

آقای یزدی به طرف تخته رفت و روی تخته املاهای جورواجور واژه لذیذ را ردیف کرد: لذیز، لذیذ، لذیض، لذیظ، لزیز، لزیذ، لزیض، لزیظ، لزیز، لزیذ، لزیض، لزیظ، لظیز، لظیض، لظیظ، لظیز، لظیذ، لظیض، لظیظ.

- آقا اجازه، یعنی اگه کسی املاهای این واژه رو ندونه، میون همه این شونزده تا شکل سردرگم می‌مونه؟

- آفرین! پرسش خوبیه. نه؛ به خاطر این‌که برخی از این شکلا خیلی دور از ذهنن و آدم ممکنه تنها میون سه‌چار تا از اینا دودل و مُردد بمونه... این مشکل، هست اما نباید همه کاسه‌کوزه‌ها رو سر خط عربی بشکنین؛ این‌که ما چند جور س یا ق داریم، در بعضی واژه‌ها برمی‌گرده به زبان فارسی کهن؛ برای نمونه، واژه‌های مانند کیومرث یا تهمورث نشون می‌ده

که تلفظ سی سه‌نقطه (ث) در فارسی قدیم وجود داشته و بعد از مدتی از بین رفته، اما نشونه‌ش همچنان تو خط باقی مونده؛ یا واژه‌های فارسی مانند تیغ و باغ و دروغ و مرغ معلوم می‌کنه که صدایی شبیه غین هم در فارسی بوده یا پذیرفتن و گذشتن، وجود صدایی نزدیک به ذال رو در فارسی کهن ثابت می‌کنه... ببینید بچه‌ها، من می‌خوام که شما واقع‌بینانه درباره خط خودمون داوری کنین و بدونین که این قبیل دشواریا تنها مخصوص خط ما نیست؛ همه خطهای جهان دشواریای خاص خودشونو دارن. برای نمونه همین خط انگلیسی رو ببینین؛ کم اتفاق می‌افته شما بتونید از روی املاهای انگلیسی، تلفظ دقیقش پیدا کنین. گاهی برای نشون دادن یه صدا، از دو تا حرف بهره می‌گیرن؛ مثل s و h به جای صدای ش.

- آقا اجازه، تازه بعضی از حرفاشون هم خونده نمی‌شه؛ مثلاً w تو واژه write.

- آفرین! نمونه خوبی بود؛ از این نمونه‌ها زیاد می‌شه پیدا کرد: t در kitchen یا l در talk. این از خط انگلیسی؛ اما خط عربی هم دست کمی از بقیه نداره. یکی از عیاش اینه که برخی حرفاش نوشته می‌شن ولی خونده نمی‌شن؛ حرفای واو و الف و لام و یا که بهشون می‌گن حروف والی... اما خط فرانسه رو که دیگه نگو! جالبه بدونین که صدای «ا» رو تو خط فرانسه به چهل و پنج صورت نشون می‌دن!

جمله پایانی آقای یزدی شگفتی و مهمه بچه‌ها را به دنبال داشت: آقا، چطو همچین چیزی ممکنه؟... خدا بهمون رحم کرد خطمون فرانسه نشد!... بیچاره بچه‌های فرانسوی چه خون دلی باید بخورن...

- ببینید بچه‌ها، لطفاً گوش کنید... من نمی‌خوام اینجا نقصای خط

فارسی رو توجیه کنم؛ حتی معتقدم باید آهسته آهسته خط فارسی به دست متخصصان ساده تر و منظمتر بشه. اما حرفم اینه که اولاً این نقصا طبیعیه و دوم، ما باید مثل همه مردم دنیا که واسه خطشون احترام قائلن، برای شناخت و یادگیری بهتر خط خودمون وقت صرف کنیم و دنبال راهی بگردیم که بتونیم به ساده ترین شکل مشکلاتمون تو املا حل کنیم.

حرفهای آقای یزدی حسابی تأثیرگذار بود و عجیب بر دل سیاوش نشست. پس از شنیدن این حرفهای پُراحساس و صادقانه، سیاوش در دلش نسبت به املا تغییر موضع داده بود و دلخوری همیشگیش از املا قدری فروکش کرده بود. «احترام به املا؟ خدا جون، خودت می دونی که من شعر از دل و جون دوست دارم و هیچی واسه ادبیات نمی شه؛ اما املا فارسی چی؟ باید املا و خط فارسی هم همین قدر برام عزیز باشه؟ یعنی کارای قبلیم درست نبوده؟ نمی دونم!»

- اجازه آقای یزدی، یعنی شما می فرمایید که ما برای احترام به خطمون باید هم و غم خودمون به کار ببندیم و املا تکتک واژه ها رو حفظ کنیم؟

سیاوش این بار با لحنی متفاوت سؤال کرد؛ لحنی که بر خلاف گذشته، نسبت به املا احترام آمیز بود.

- نه؛ من نگفتم که باید املا همه واژه ها رو ازبر کنید. این کار، خیلی دم دستیه، ولی اونقدر ا به درد بخور نیست. من گفتم باید یه راه حل مناسب پیدا کنیم.

- آخه آقا چطوری؟! مگه راه دیگه ای هست؟ ما بار اول که نمره مون خوب نشد، نشستیم و واژه های کتاب خوب خوب ازبر کردیم ولی سر

امتحان، املا مرهم با مرحوم قاتی کردیم و هر دو تا رو غلط نوشتیم.

پس از حرف های سیاوش، بلافاصله امین دست بلند کرد:

- اما آقا ما تنها مرهم غلط نوشتیم؛ چون می دونستیم که مرحوم با «رحمت» همخانواده س و برای همین با هی جیمی نوشته می شه. اما مرهم همخانواده نداشت.

- آفرین بر تو! این راه حلی که به کار بردی، کاملاً درسته. چون ما وقتی املا ی یک واژه رو بلد باشیم، در حقیقت املا ی همه همخانواده هاش می دونیم؛ مثلاً اگه شما املا ی واژه «عکس» رو بدونین و همخانواده هاش بشناسین، واژه های معکوس و عکاس و انعکاس و منعکس براتون عین آب خوردن می شه. اما خب برخی واژه ها همخانواده ندارن؛ مثل همون مرهم که امین گفت یا «هرج و مرج» و «اصطکاک»...

همخانواده ها! سیاوش این واژه را با خودش تکرار کرد... چطور این به ذهن خودم نرسیده بود؟! معرکه س؛ حلال مشکلات املا همینه! دستش را بالا گرفت:

- آقا، کسی که املا ی «رحمت» رو بلد باشه و همخانواده هاش بدونه، علاوه بر مرحوم، به راحتی می تونه بفهمه که «مجلس ترحیم» رو هم با هی جیمی می نویسن.

- درسته. به این ترتیب به جای این که اینا رو یکی یکی ازبر کنه، تنها یکی رو به خاطر می سپره و بقیه رو از طریق ارتباطی که با اولی دارن، خیلی آسون یاد می گیره؛ برای نمونه، اگه بدونه «انضباط» با «ضبط» هم خانواده ست، اونو با «ظ» نمی نویسه. البته بگم دشواری املا تنها در همین خلاصه نمی شه.



۱- دکتر پرویز ناتل خانلری، ادیب و زبان‌شناس نامدار، می‌نویسد: «شاید دو زبان انگلیسی و فرانسه بیش از همه زبان‌های جهان دچار اختلاف تلفظ و خط باشند.» (زبان‌شناسی و زبان فارسی، انتشارات توس، ص ۲۵۴) این نابسامانی را در واژه فرانسوی «renault» (خودروی رنو) و واژه انگلیسی «woman» نشان دهید.

۲- آیا وجود حرف «غ» در واژه نشان‌دهنده عربی بودن آن واژه است؟ چرا؟

۳- آیا به صرف بودن تشدید در یک واژه می‌توان گفت آن واژه از زبان عربی به زبان فارسی راه یافته است؟ به چه دلیل؟

۴- می‌دانید که املاهای برخی واژه‌های هم‌آوا (واژه‌هایی که تلفظ یکسان دارند) با یکدیگر تفاوت دارد. چگونه می‌توان املاهای درست واژه‌های هم‌آوا را از بافت جمله تشخیص داد؟

- آقا مثلاً تشدید هم گاهی خیلی در دسر درست می‌کنه.

- بله مهرداد، تشدید هم مهمه. اما یکی این که باید بدونین تشدید، تنها مخصوص واژه‌های عربی نیست و واژه‌های فارسی اصیل مانند پله و گله و بچه و خرم و غرش هم تشدید دارن؛ دوّم این که اگه موقع املا خوب گوش بدین، تشدید از قلم نمی‌افته. گذشته از این، اگه خوب هوش و حواستون به کار بندازین، واژه‌های نزدیک به هم با هم اشتباه نمی‌گیرین.

- آقای یزدی، مثل حلال و هلال؟

- بله. خوب مثالی زدین؛ یا مثلاً صواب (به معنی درست) و ثواب (به معنی پاداش) که تلفظشون عین همه و باید از بافت جمله تشخیص داد که کدوم املا رو باید نوشت...

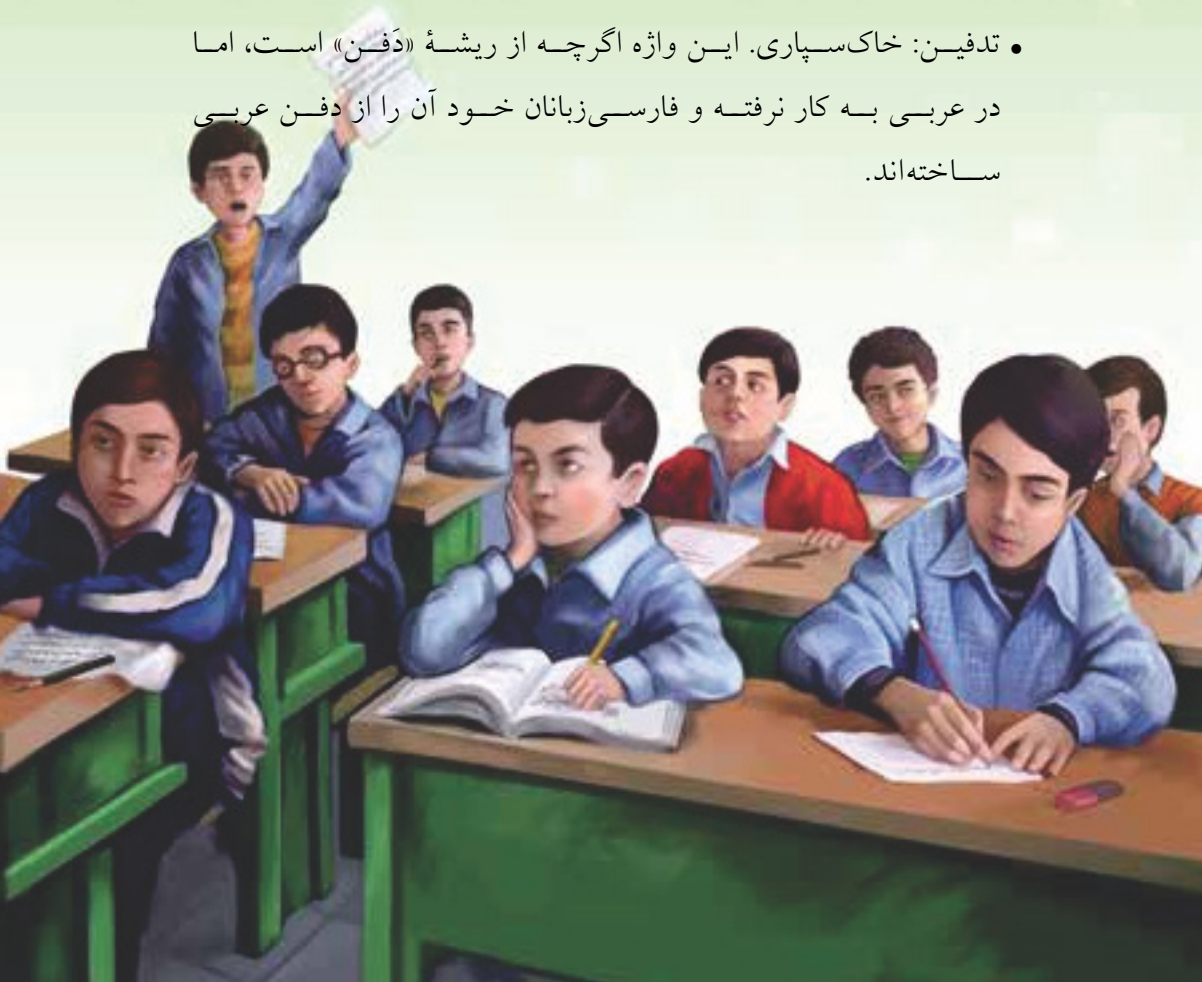
بچه‌ها تا آخر ساعت، دشواری‌های املا و راه‌حل‌های پیشنهادی خود را گفتند و قرار شد که جلسه بعد آقای یزدی املا بگوید... زنگ که خورد، سیاوش حسّ غریبی پیدا کرده بود؛ حسّ دلبستگی به املا!...

- با توجه به شناختی که از شخصیت سیاوش پیدا کرده‌اید، به نظر شما چرا او موضع‌گیری سرسختانه‌اش را در برابر املا رها کرد؟

درس هفدهم

مامی توانیم

- تسهیلات: (هم‌خانواده با «سهل») اقدامات و پیش‌بینی‌هایی که برای آسان و راحت کردن کار انجام می‌شود.
- اوراق: جمع شکسته (مکسر) ورق، برگه‌ها؛ اگرچه ورق و «ورقه» از عربی به فارسی راه یافته‌اند، اما برخی زبان‌شناسان «ورق» را عربی‌شده «برگ» فارسی می‌دانند.
- سماجت: اصرار و پافشاری بیش از اندازه
- اعلامیه: آگهی
- تدفین: خاک‌سپاری. این واژه اگرچه از ریشه «دفن» است، اما در عربی به کار نرفته و فارسی‌زبانان خود آن را از دهن عربی ساخته‌اند.



پیردانا

واژه‌شناسی

- شیروانی: نوعی سقف شیب‌دار برای تمام ساختمان به شکل هرم یا منشور که با قرار دادن ورقه‌های حلبی یا سفال روی شبکه‌ای چوبی یا فلزی ساخته می‌شود.
- بلدرچین: بدبده، گرک، پرنده‌ای با منقار کوچک و ضخیم و خمیده با بال‌های کوتاه قهوه‌ای‌رنگ و صدای بلند که به صورت «بدبده» شنیده می‌شود.



- ارزن: دانه ریز و برّاق خوراکی که غذای پرندگان است.
- غله: دانه حاصل از گیاهان خانواده گندمیان مانند گندم، برنج، جو و ذرت که مصرف خوراکی دارد.
- قو: پرنده‌ای شبیه غاز با جثه بزرگ و سنگین و گردن دراز که روی آب زندگی می‌کند و گاه برای جستجوی غذا به خشکی می‌آید.

نیایش

• واژه‌شناسی

- به حق: سوگند به راستی و حقیقت
- مران: فعل نهی از مصدر «راندن» (= دور کردن)
- به معنی: با معنویت
- برافروزان: برافروزان (از مصدر «برافروزاندن» که هم‌معنای «افروختن» است)، روشن کن.
- کافتادم از راه: که از راه افتاده‌ام؛ زیرا از راه افتاده‌ام؛
- زیرا گمراه شده‌ام («که» معنای زیرا می‌دهد).
- رفتم از دست: از دست می‌روم؛ نیست و نابود
- می‌شوم.

روز آزمون املا از راه رسید. آقای یزدی قدم به کلاس گذاشت و همه به احترام از جا برخاستند. آقای یزدی «بفرمایید» گفت. بچه‌ها آمادهٔ املا نوشتن بودند.

– بچه‌ها، سیاوش زنگ تفریح از من اجازه خواست که قبل از امتحان، شعر تازه‌شو دربارهٔ املا بخونه... خوب، آقا سیاوش، ما منتظریم! سیاوش از جایش بلند شد و به طرف تخته‌سیاه رفت. رو به کلاس ایستاد و آمادهٔ خواندن شد. حسابی قَبْرَاق و سَرْدِمَاغ^۱ بود؛ فقط از این که شعرش را در حضور آقای یزدی بخواند، کمی واهمه^۲ داشت؛ اما زود بر واهمه‌اش غلبه کرد و با صدای رسا بنا کرد به خواندن:

جانا کلیدِ املا هم خانواده‌هایند
در امتحان املا مشکل گشای مایند
معلوم و علم و عالم، مقدر و قدر و قادر
تحصیل و حاصل و نیز، منصور و نصر و ناصر
تشبیه با شباهت، محسوب با حسابست
تصویر با تصوّر، محصور با حصارست
مقصود و قصد و قاصد، صفّ و صفوف با هم
مقتول و قتل و قاتل، رأفت رثوف با هم
مربوط و ربط و رابط در ارتباط هستند
با هم حمید و حامد پیمان و عهد بستند

گر سهل را بدانی، آسان شود سهولت
مسکن اگر نباشد، مشکل بود سکونت
بعضی ز واژگانند یکسان به گفتن آیند
اما اگر نویسی، از یکدگر جدایند:
از این حیاطِ منزل، تا آن حیاتِ مردم
فرقی بُود ازینجا تا آسمان هفتم!
کاری خطا اگر نیست، بی شک صواب باشد
فرجام کار نیکو، بی شک ثواب باشد
هر کس ستم روا دید، خواری بُود سزایش
هر کس رود به بیراه، خاری خَلَد^۱ به پایش
که حرکتی نهد فرق، املائی واژگان را
باید که خوب دانسی، هم این یکی هم آن را
این یک سلاح جنگی، آن یک صلاح^۲ کار است
این یک فراغ و راحت، دیگر فِراق^۳ یار است
بهری ز واژگان را، هم خانواده‌ای نیست
بسپر به خاطر خود، املائی هر یکی چیست
باشد سریر^۴ با سین، هذیان^۵ به ذال و ها است
قُسطنطیّه^۶ اما، با قاف و سین و طا است

۱- از مصدر خَلیدن، فرومی‌رود

۲- شایسته و مناسب بودن کاری، مصلحت

۳- دوری و جدایی

۴- تخت پادشاهی

۵- سخنان بی‌معنی و پریشان

۶- قسطنطنیه عربی‌شده «کنستانتینوپل» (= شهر کنستانتین)، پایتخت امپراتوری روم شرقی است که امروزه «استانبول» نام دارد.

۱- سرحال، بانشاط

۲- ترس

هرگز مبر ز خاطر، تشدید را نهدان
 زیرا که نیم نمره، خواهی ز دست دادن
 بس نکته‌هاست اینجا، باریک‌تر ز مویی
 باید که نیک دانی، ای آن که بیست جویی!
 این نکته‌ها بدانی، املا چو آب خوردن
 تمرین اگر نباشد، صفری وبال گردن...
 این بیت‌های زیبا، از طبع ما تراوید
 در هر کجا بگردید، همتای آن نیابید!
 احسنت ای سیاوش! با طبع شعر دلکش!
 در خرمن حسودان، اشعار تو چو آتش

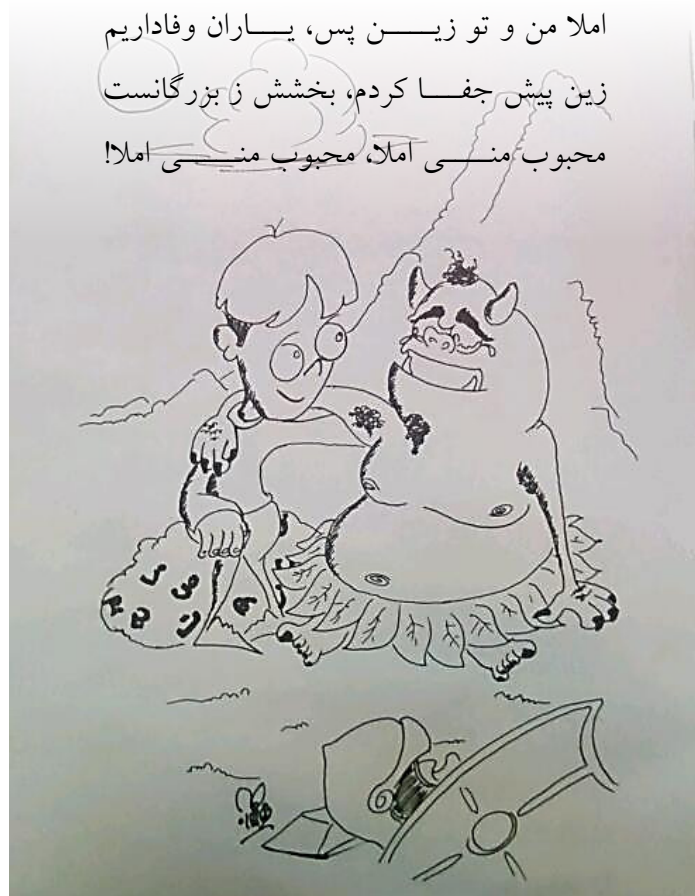
یک آن سکوت کلاس را فرا گرفت. سیاوش ورقه شعرش را تا کرد و با حُجب و حیایی خاص، به زمین چشم دوخت. همه بچه‌ها حیرت‌زده به او خیره شده بودند. آقای یزدی سکوت را شکست: «احسنت ای سیاوش! گرچه آخر شعر خودتو حسابی تحویل گرفته بودی و به اصطلاح ادباً «مفاخره» کرده بودی، اما الحق که شعرت حرف نداشت. بچه‌ها نمی‌خواهند واسه دوست شاعر تون کف بزنند؟»

بچه‌ها همه برای سیاوش دست زدند. سیاوش توی پوستش نمی‌گنجید! آنقدر ذوق کرده بود که حد و حساب نداشت!
 - آقای یزدی، یه شعر کوتاه هم خطاب به املا سروده‌م که اگه اجازه بدین، بخونم. اگه بشه بچه‌ها هم تکرار کنن، که خیلی عالیه.

- خیلی هم خوب! فقط یه خرده آهسته تا مزاحم کلاسای دیگه

و سیاوش خواند و بچه‌ها یک‌صدا مشتاقانه تکرار کردند:

املا چو خطا کردم، بخشش ز بزرگانست
 شکوه^۱ ز شما کردم، بخشش ز بزرگانست
 آیین رفاقت را، هم رسم مروّت^۲ را
 من چون که رها کردم، بخشش ز بزرگانست
 از خامی و نادانی، وز خشم و پریشانی
 صد فتنه به پا کردم، بخشش ز بزرگانست
 املا من و تو زین پس، یاران وفاداریم
 زین پیش جفا کردم، بخشش ز بزرگانست
 محبوب منی املا، محبوب منی املا!



۱- شکایت، گله
 ۲- مردانگی، جوانمردی

سیاوش برگه املا را پیش روی مادر گرفته بود و از شادی، چشم‌هایش برق می‌زد؛ یک بیست بلندبالا با یک آفرین خوش ترکیب، پای برگه به چشم می‌خورد که آقای یزدی زیرش با روان‌نویس قرمز نوشته بود: «سیاوش، بالاخره نمره‌ای را که حقت بود، گرفتی!»

مادر از دیدن نمره بیست پسرش حسابی حظ کرده بود؛ سیاوش را در آغوش گرفت و گونه‌اش را بوسید؛ انگار همه دنیا را به سیاوش داده باشند.



۱- وزن دو شعر سیاوش را بر پایه «ت» و «تن» بگویید. قالب شعر نخست چیست؟

۲- هنگام خواندن مصراع نخست، از بیت «گر سهل را بدانی، آسان شود سهولت - مسکن اگر نباشد، مشکل بُود سکونت» دو معنا می‌توان برداشت کرد؛ این دو معنا چیست؟

۳- اختلاف املائی جفت‌واژه‌های «هِرَم» و «حَرَم» یا «اساس» و «اثاث» مانند کدام جفت‌واژه‌ها در شعر سیاوش است؟

فهرست منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه و توضیحات و واژه‌نامه از بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات جامی و انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۷۴
- ای داد ازین املا!، علی شیوا، تصویرگر: محمد خوشینی، انتشارات دستان، چاپ اول، ۱۳۸۱
- جویبار لحظه‌ها (ادبیات معاصر فارسی نظم و نثر)، دکتر محمدجعفر یاحقی، انتشارات جامی، چاپ ششم، ۱۳۸۳
- خمسه نظامی (چاپ عکسی از نسخه خطی مصور مورخ ۷۱۸)، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ۱۳۶۹
- دستور زبان فارسی، دکتر پرویز ناتل خانلری، انتشارات توس، چاپ هشتم، ۱۳۶۶
- دیوان قصائد و مثنویات و تمثیلات و مقطعات، پروین اعتصامی، ناشر: ابوالفتح اعتصامی، چاپ پنجم، ۱۳۴۱
- زبان‌شناسی و زبان فارسی، دکتر پرویز ناتل خانلری، انتشارات توس، چاپ ششم، ۱۳۷۳
- تاریخ زبان فارسی، سه جلد، دکتر پرویز ناتل خانلری، نشر سیمرخ، چاپ پنجم، ۱۳۷۴
- ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، دکتر ایران کلباسی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۱
- شاهنامه فردوسی (جلد اول)، تصحیح و توضیح کاظم برگ‌نیسی، فکر روز، چاپ نخست، ۱۳۸۵
- شما که غریبه نیستید، هوشنگ مرادی کرمانی، انتشارات معین، چاپ اول ۱۳۸۴
- غلط‌نویسیم (فرهنگ دشواریهای زبان فارسی)، ابوالحسن نجفی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم ۱۳۷۰
- فارسی (چهارم دبستان)، گروه مؤلفان، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، چاپ چهارم، ۱۳۸۵
- فارسی (پنجم دبستان)، گروه مؤلفان، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، چاپ چهارم، ۱۳۸۷
- فارسی (ششم دبستان)، گروه مؤلفان، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، چاپ اول، ۱۳۹۱
- فارسی (پایه اول دوره اول متوسطه)، گروه مؤلفان، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، چاپ اول، ۱۳۹۲
- فارسی (سال اول دوره راهنمایی تحصیلی)، گروه مؤلفان، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، چاپ ششم، ۱۳۹۰

- فرهنگ ادبیات فارسی، محمد شریفی، فرهنگ نشر نو و انتشارات معین، چاپ اول، ۱۳۸۷
- فرهنگ بزرگ سخن، ۸ جلد، به سرپرستی حسن انوری، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۱
- فرهنگ فارسی اعلام، غلامحسین صدری افشار - نسرین حکمی - نسترن حکمی، فرهنگ معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۳
- فرهنگ فارسی عامیانه، ۲ جلد، ابوالحسن نجفی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۷۸
- فرهنگ نام‌آوایی فارسی، تقی وحیدیان کامیار، دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۵
- فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، ۸ دفتر، گروه واژه‌گزینی، نشر آثار، چاپ اول، ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۰
- کتاب مستطاب آشپزی، ۲ جلد، نجف دریابندری، نشر کارنامه، چاپ اول، ۱۳۷۹
- گلستان سعدی، تصحیح و توضیح دکتر حسن انوری، انتشارات قطره، چاپ دوم، ۱۳۷۹
- گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۹
- مارکو والدو، ایتالو کالوینو؛ مترجم سمانه سادات افسری، انتشارات سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۹